

الكتاب: چهارده نور پاك (فارسي)
المؤلف: دكتر عقيقي بخشايشي
الجزء: ٢
الوفاة: معاصر
المجموعة: مصادر سيرة النبي والائمة
تحقيق:
الطبعة: الأولى
سنة الطبع: تابستان ١٣٨١
المطبعة: بهار
الناشر: انتشارات نويد اسلام
ردمك: ٩٦٤-٦٤٨٥-٩٧-٩
ملاحظات: ج ٢ : ١٤ نور پاك ، زندگى امام على (ع) (فارسي)

۱۴ نور پاك (عليهم السلام)
۲. زندگى امام على (عليه السلام)
صدای عدالت انسانی
دکتر عقیقی بخشایشی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(١٤٢)

مؤسسه انتشارات نوید اسلام

۱۴ نور پاك (عليهم السلام)

زندگی امام علی (ع)

ناشر: انتشارات نوید اسلام / حروفچینی و صفحه بندی: متین نگار

انتشار: تابستان ۱۳۸۱ / نوبت چاپ: اول

لیتوگرافی: اهل بیت (ع) / چاپ: بهار / صحافی: الجواد

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه / قیمت: ۵۵۰ ریال

شابك: ۹ - ۹۷ - ۶۴۸۵ - ۹۶۴

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

نشانی:

تهران، رو به روی دانشگاه، خیابان ۱۲ فروردین، کوچه نوروز، پلاك ۶، انتشارات

فراهانی / ۶۴۰۵۹۳۲

قم، پاساژ قدس، طبقه همکف، پلاك ۱۱۱، انتشارات نوید اسلام / ۷۷۴۳۴۶۲

تبریز، سازمان تبلیغات اسلامی / ۹ - ۵۲۷۲۰۰۳

مشهد، انتشارات علیزاده / ۵۰۳۳۲

شناسنامهء مبارك امام على (ع)
نام مبارك: على (ع)
كنيهء شريف: ابوالحسن
القاب مبارك: مرتضى
نام پدر بزرگوار: عمران ابوطالب
نام مبارك مادر: فاطمه (بنت اسد)
تاريخ ولادت: ۱۳ رجب يا ۳۰ ماه عام الفيل
سال شروع امامت:
سن شروع امامت: ۳۳ سالگى
مدت امامت: ۳۰ سال
مدت عمر مبارك: ۶۳ سال
تاريخ شهادت: ۲۱ رمضان سنه ۴۰ هـ
علت شهادت: تحريكات قظام / توسط عبد الرحمن بن ملجم
محل دفن: نجف اشرف
تعداد فرزندان: ۱۲ پسر و ۱۶ دختر

پیشگفتار...

پیشگفتار

سخن گفتن از علی بن ابی طالب (علیه السلام) را، با یاری جستن از نام پرشکوه علی (علیه السلام) و در پرتو

یاد نیرو بخش علی (علیه السلام) آغاز می کنیم و از جلال معنوی و معنویت پر جلالش می خواهیم

که مددی کند، و آن افتخار و عزت و شرفی را، به این قلم ارزانی دارد که هیچ قلمی، بدون

برخورداری از آن، یارای نوشتن در باره این معنای مجسم شکوه و تعالی و این نمونه پاکی و والایی نخواهد داشت.

سخن گفتن از علی و نوشتن درباره علی، جرأت و جسارتی چنان می خواهد که به مثل، دیوانه بی " دلو " به دست، خیال کشیدن آب دریا را در سر پیوراند و در این میان،

اگر آن اندازه جرأت و جسارت، مدد رسان نباشد، باری، به این سخن مولانا دل خوش

باید کرد که:

آب دریا را، اگر نتوان کشید * هم به قدر تشنگی باید چشید
و اکنون ما نیز، بر آنیم که از این دریای موج و کرانه ناپیدا، به قدر تشنگی بچشیم
ورنه،

اگر قصد گفتن وصف کامل آن یگانه زمانها و برترین دورانها در کار باشد، به گفته شاعر:

آب دریاها، تنها آن قدر کفایت دارد که سرانگشت بدان " تر " کنیم و کتاب وصف او را،

ورق بزنیم که اگر جز این است، کجاست دهانی به پهنای فلك، تا به بازگویی وصف آن

رشد ملك گشوده شود؟ که باز مولانا گوید:
يك دهان خواهم، به پهنای فلك* تا بگویم وصف آن رشد ملك
و اکنون که نه آن جرأت و جسارت کشیدن آب دریا، با " دلوی " كوچك، نه آن
آب
دریاها برای " تر " کردن سرانگشت، برای ورق زدن کتاب وصف او، نه آن دهان
فلك آسا،
مهیاست، از نام و یاد پر شكوه علی (علیه السلام) مدد می جوئیم، تا آن که
گوشه‌هایی از زندگی
و پرتوی از شخصیت عظیم تاریخ ساز آن مرد بی همتای نامتناهی را باز گوئیم.
مطالعه و بررسی در زندگی علی (علیه السلام)، در شخصیت پر عظمت علی (علیه
السلام) در افکار
و اندیشه‌هایش، در طرز زیستنش، در کیفیت ایمان اسلامی اش، در مجاهداتش برای
اسلام، در جنگهایش، در اعمالش، و در هر آنچه از اندیشه به عمل و از قوه به فعل
در
آورده، نه تنها هم سازنده و تحرك آفرین و هم ارزنده و دلنشین است، بلکه در
طلیعه
شکوفایی حکومت اسلامی، می تواند شاخص و معیار زندگی اسلامی و سازنده زیر
بنای
اصول و مبانی حکومت اسلامی، و منبع الهام بخش و سرشار از رهنمودها و
ارشادهای
سازنده حیات فردی و اجتماعی ملت مسلمان ایران و جهان گردد. گذشته از اینها
مطالعه ای - بدانگونه که ذکر شد - درباره این نخستین مجاهد والای اسلام، و این
افتخار
تاریخ بشریت، همه جا و همه وقت ما را با يك الگوی کامل مربی، و نمونه بارز
تربیت
اسلامی روبرو می سازد، که درباره آن نه تنها به عنوان يك مسلمان و شیعه و پیرو
علی (علیه السلام)، بلکه به عنوان انسانی که از چشم اندازی همسطح، به زندگی
انسانی دیگر
منگرد، مات و متحیر ممانیم که:
براستی این موجودی را که همچون " حقیقتی بر گونه‌ء اساطیر " می درخشد،
موجود را
که " نه خدا توان خواندنش " و نه " بشر توان گفتنش "، چه بنامیم و چگونه بنامیم؟
یکی از

نویسندگان جستجوگر و محقق، از این " انسان خداگونه " بسان اسطوره‌ای جاودانه
یاد
می‌کند و درباره اش چنین منویسد:

" علی قهرمان شمشیر، سخن، خردمندی، وفا، جانبازی، ایمان، حقیقت پرستی، ایثار، شکیبائی، تقوی، سادگی، عدالت و عبادت. آنکه در صحنه‌های خونین نبرد شمشیر پر آوازه اش صفوف دشمن را به بازی می‌گیرد و در دل شب‌های ساکت مدینه

همچون يك روح دردمند و تنها، در زیر سایهء روشن نخلستانهای حومهء مدینه سر در

حلقوم چاه می برد و غریبانه می‌نالد، زندانی بزرگ خاك! (۱) در تاریخ، صرف نظر از همهء

عقایدی که ما داریم، و صرف نظر از تعصبی که (به عنوان شیعه، به علی (علیه السلام) داریم، به

انسانی برخورد می‌کنیم که نیاز بشر را به داشتن نمونه‌های اعلا و مطلق فضایی که در

روی زمین، انسانی جامع آنها نمی‌تواند باشد (حتی در اساطیر هم) و چنین شخصی باید باشد، اما نیست، بر آورده می‌کند.

" نیاز انسان را به داشتن مظهر نیرومندی مطلق، و قدرت بی شکست که " هرکول " ها

را، در اساطیر بوجود آورده، و نیازش را به داشتن مظهر سخن پاك و صادق و زیبا، که

منشأ آفرینش " دموستنس " در یونان می‌شود، این رب النوع، در وجود خویش، واقعیت

بخشیده، چون هم نمونهء شمشیر است، هم نمونهء سخن و مظهر فداکاری مطلق، به

خاطر انسان، که همواره بشر در اندام " پرومته " ها جست و جو می‌کرده، در تاریخ و حرمت

خویش، می‌گذرد و شکست خود و خاندانش را برای مصلحت دیگران تحمل می‌کند، و

حتی مانند " پرومته " زنجیر را، و حتی مانند " پرومته " کرکس را، و تکه تکه شدن جگر را....

" علی (علیه السلام)، رب النوع انواع گوناگون عظمت‌ها، قداست‌ها، زیبایی‌ها و احساس‌های

مطلق است. از آنگونه مطلق‌هایی که بشر همواره دغدغهء دیدن و پرستیدنش را داشته، و

هرگز نبوده، و معتقد شده بود که ممکن نیست در کالبد يك انسان تحقق پیدا کند،

و
ناچار، می ساخته است....

۱. محمد (ص) خاتم پیامبران ج ۱، ص ۴۷۷، از انتشارات حسینیه ارشاد.

" علی (علیه السلام)، نیازهایی را که در طول تاریخ، انسانها را به خلق نمونه‌های خیالی و به ساختن الهه‌ها و رب‌النوع‌های فرضی می‌کشانده، در تاریخ امروز اشباع میکند، و از همه شگفت‌تر: همه فاضیل مطلق را که ما ناچار در اسطوره‌ها می‌بینیم - چرا که تصور می‌کردیم این احساسهای مطلق در يك رب‌النوع، حتی فرضی، قابل جمع نیست - در يك اندام عینی جمع کرده است. جنگ‌هایش را ملاحظه می‌کنیم و او را مانند يك رب‌النوع اساطیری در می‌یابیم که با شجاعت و بی‌باکی و نیرومندی شدید، در حد مطلق پیکار می‌کند. بطوری که نیازهای انسان را به داشتن و بودن يك احساس قدرت بشری، سیراب می‌کند، و در کوفه، در برابر يك یتیم، چنان ضعیف و چنان لرزان و چنان پریشان می‌شود، که رقیق‌ترین احساس يك مادر را به صورت افسانه‌ای نشان می‌دهد، و در مبارزه با دمن چنان بی‌باك و خشونت به خرج می‌دهد که مظهر خشونت شمشیر است، و شمشیرش ذوالفقار مظهر برندگی و خونریزی و بی‌رحمی نسبت به دشمن در مبارزه است، و در داخل جامعه اسلامی از این نرم‌تر، و از این صمیمی‌تر و پرگذشت‌تر پیدا نمی‌شود.

علی (علیه السلام) وقتی می‌بیند اگر بخواهد به خاطر احقاق حقش شمشیر بکشد، مرکز خلافت و قدرت اسلامی متلاشی می‌شود و آنگاه وحدت مسلمین بر باد می‌رود، ناگزیر صبر می‌کند، يك ربع قرن صبر می‌کند. و با شرایطی و در وضعی زندگی می‌کند که درست احساس زندگی پرومته به زنجیر کشیده را در انسان بوجود می‌آورد. اما، علی (علیه السلام)، به خاطر انسان، این زنجیر را بر خود، بر اندامش، می‌پسندد، يك

ربع قرن،
خاموشی از طرف روحی که همواره بی قرار است، و از ده سالگی خویش وارد
نهضت
اسلام شده، به تعبیر خودش صبیری با طعم احساس انسانی که " خار در چشم و
استخوان
در گلو است... ".
آری سخن گفتن از این رب النوع انواع گوناگون عظمتها، قداست ها، زیبائی ها

و احساس‌های مطلق، کاری ساده نیست، چرا که اینجا، سخن از شخصیت بی‌همتایی در

میان است که در آستانه اش، دوستان به محبت و دشمنان و مخالفان به حیرت ایستاده‌اند، مردی که جهان علم و فضیلت، در برابر شخصیت ملکوتیش، به تعظیم و تکریم برخاسته، فروغی در بالای برجهای دیده‌بانی، که همه زوایای پهنهء حیات قداست‌ها، زیبایی‌ها و احساس‌های مطلق، کاری ساده نیست، چرا زمان‌های آینده را به

گردش در می‌آورد، شخصیتی که عهده دار ابدیت تعالی و الهی، و مراقب جدی ارزشها

و معیارهای اصیل اسلام، و نشان دهندهء متن رسالت انسانی پیامبران الهی است. مربی نمونه

اگر کسی، در اندیشه تربیت نفس و تنظیم اخلاق و جویای راه سلوک حقیقت تقوایی باشد، باید در مکتب عرفان و تربیت او وارد شود، تا او را، با آن همه قدرت با آن حکومت

گسترده، با کفش وصله دار و جامهء کرباسین و نان جوین، و در همنشینی و انس با فقیر

و مسکین ببیند، و نیمه شب او را در نظر آورد که چگونه هنگامی که همه خلاق در خوابند، تنها چشمان ستارگان و چشمان اوست که بیدار است و در میان نخلستان یا در

محراب مسجد کوفه، دستش را به سوی آسمان برداشته است و بدنش ملرزد و اشکش

می‌ریزد و از روز واپسین مسئولیت سنگین الهی، نگران است. هنوز صدای ملکوتی او از

شهر کوفه طنین انداز است که می‌گفت:

" به خدا قسم همین کفش وصله دار، نزد من از زمامداری بر تودهء شما عزیزتر است. مگر

اینکه در پست زمامداری حقی را برپا سازم یا امر باطلی را از بین ببرم ". بدینسان است

که علی (علیه السلام) به گفتهء " میخائیل نعیمه " نویسنده معاصر لبنانی، که در مقدمه کتاب " الامام

علی " تألیف نویسنده و محقق و مورخ مسیحی لبنان " جرج جرداق " نوشته است: "... علی (علیه السلام)، تنها در میدان جنگ قهرمان نبود، در همه جا قهرمان بود، در صفای

دل، پاکی وجدان، سحر بیان، عمق و کمال انسانیت، شور و حرارت ایمان، بلندی
همت

(۱۵۲)

و فکر، آرامش شکوهمند، یاری مظلومان تسلیم حقیقت بودن، در هر نقطه و در هر جا که

رخ بنماید، او در همه این میدانها، قهرمان بود". (۱)

شخصیت قرون و اعصار

امروز شخصیت والای علی، به ابدیت پیوسته و با جهان آفرینش همراز و عجین گشته

است. رمز جاودانگی علی، بیش از هر نکته دیگری، در این امر، نهفته و مستتر است که

آن یگانه دورانها، همواره با زمان پیش می رود: با زمان و عوامل تعیین کننده و ویژگیهای

هر زمان، و نیز با تطابق حیرت آور، با آنچه در زمانها و مکانهای گوناگون، جریان دارد.

اندیشه علی (علیه السلام)، گفتارش، کردارش، شیوه زندگی، و درسهای عبرتی که همواره با نوع

خاص زندگی مادی و معنوی خود، برای همه نسل ها و همه زمانها و همه مکانها باقی

می گذارد، اگر تشبیه پذیر باشد، نمونه تشبیهی آن را باید در دامن طبیعت، جست و جو

کرد. به دیگر کلام، این رموز را درباره آن یگانه مرد، می توان به نفس و جوهر شکوفائی

بهار، تشبیه کرد. چه، بهار، در همه جا، در همه مکانها، در همه گوشه های این دنیای

پنهاور، معنای شکوه و عظمت است:

در شرق یا غرب، در شمال یا جنوب، در کوهپایه یا صحرا، در باغ یا دشت، در شهر یا

روستا، همه جا، بهار " بهار " است. و با تعبیر دیگر، بهار هرگز رنگ کهنگی نمی گیرد. هر

بهار، در تکرار خود نیز، ذات تازگی را نهفته دارد. هر سال، زمان، یک دور خورشیدی به

پیش می رود اما، بهار، با گردش زمان چنان تطبیق و تطابق دارد که گویی طبیعت، بهار

را، برای تجلی معنای تازگی در تکرار، طراوت در سالخوردگی، شادابی در کهنسالی، در

آستین دارد. و نیز، همچنین است سخنان علی، افکار علی، کردار او، شیوه زندگی و الگویی که از زندگی انسانی، يك انسان والاتر و برتر به جای نهاده است: همیشه تازه، همیشه با طراوت و پر شکوه و تطابق پذیر با همه زمان ها و مکان ها و همه نژادها و همه

۱. الامام علی صوت العدالة الانسانية ج ۱، ص ۳۶.

نسلها و همهء ملتها. همیشه بهار....

قهرمان صحنه ها

هنگامی که پسر ابی طالب و پدر حسن، حسین، زینب و کلثوم و شوهر فاطمه و داماد پیامبر، از خداوند و چگونگی شناسایی او سخن می گوید، خود، چنان محو جمال

او می گردد، و سخنش آنچنان اوج می گیرد و در افقی، بالاتر از افق اندیشه ها سیر می کند، که اندیشهء بشری را یارای پرواز با آن و در سطح آن نیست. و آن چنان خدا را

معرفی می کند که انسان با چشم دل همه جا او را در آسمانها و در زمین، و در درون جان

و دل خود حاضر می بیند و روحش سرشار از لذت و معرفت می گردد. چنین شخصیتی،

در عین حال، در صحنهء کارزار، به هنگام جنگ با دشمن و در مقام جهاد و دفاع، فرمانده

شجاع و سپهسالاری شایسته است که لباس رزم به تن کرده و دقیق ترین روشها و تاکتیکهای جنگی و رموز به دست آوردن پیروزی در جنگ را برای سپاه خود تشریح

می کند. آنچنان که گویی در همه عمر، جز با میدان جنگ و فنون کارزار، سر و کاری نداشته است.

و باز، همو، در کرسی قضاوت آگاه ترین داور است، در مقام عبادت والاترین زهاد، در

مسند تربیت بزرگترین معلم اخلاق، و مهذب روان است. یکی از یاران نزدیک او به نام

" ضرار " فرزند " ابی ضمیره کنعانی " بنا به اصرار معاویه از شناسایی و شناختی که پیرامون

پیشوای پیروان محمد (صلی الله علیه وآله) دارد، چنین سخن می گوید:
"... به خدا سوگند، افقهای دید او ناپیدا بود. مرد نیرومندی بود که با قاطعیت

سخن می گفت. داوری و قضاوتش بر اساس عدل و داد بود. او چشمهء پر فیض و زلالی بود که

دانش و علم، از هر سویی سرزیر می گشت و همه اعضایش، زبان به حکمت می گشودند. او از دنیا و مطامع پست آن دوری می جست و با شب و تاریکیهای

آن انس
می گرفت، زیاد اشك می ریخت و عمیقا فکر و اندیشه داشت. به لباس خشن و
طعامی

سخت و نامطبوع و اندك، قانع بود. او در میان ما همچون یکی از ما بود و چون پیش او می رفتیم با آغوش باز از ما پذیرایی می کرد، و اگر پرسشی داشتیم، با کمال خوشرویی پاسخ می گفت. به خدا قسم، ما را پیش خود می نشانید و به ما بسیار نزدیک بود، ولی از شدت هیبت و عظمتی که داشت، ما جرأت آن را نداشتیم، که با وی به گفت و گو بنشینیم. رجال دینی و مردان الهی را احترام می کرد و خود را به درماندگان و بیچارگان و مستضعفان نزدیک تر می ساخت. اقویا و نیرومندان، جرأت آن را نداشتند که او را به امر باطلی وادارند و هیچ ناتوانی نبود که از عدالت و دادگستری او نومید و مأیوس برگردد". (۱)

در باره زندگی سرشار از ماجرا و عظمت علی بن ابی طالب (علیه السلام) دوستداران و عاشقان او افسانه‌های بسیار پرداخته اند، لیکن چهره واقعی و راستین زندگی او، خود چنان افسانه آسا و حیرت آور است که نیازی به افسانه سازی نیست.

یکی از بزرگترین واقعیات افسانه گون زندگی پر عظمتش، ماجرای اسلام آوردن او در ده سالگی است، سنین خردسالی، که هرگز هیچکس، حتی برگزیدگان و بزرگان و نوابغ روزگار، در آن سن و سال، نه تنها اهل تفکر و تعمق نیستند، بلکه حتی هم پرسشهایی که در ذهن دارند، و هم پاسخهایی که به سؤالیهای اطرافیان می دهند، خالی از تفکر و اندیشه و تأمل است... لکن ما اینجا با مرد دیگری، با شخصیت دیگری، و با کودک دیگری روبرو هستیم. با علی، علی (علیه السلام) که تنها نامش مترادف عظمت آفرینش، شکوه خلقت، والایی انسان، و تعالی بشریت است. او به هنگامی که ده سال و بنا به اقوالی، کمتر از آن داشت روزی وارد اتاق پسر عم گرامی خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می شود، و او

را با همسرش خدیجه،
در حال نماز گزاردن می بیند. این حرکات و اعمال که تا آن زمان مانندش را هیچ
جا، از
هیچ کس، حتی از پدرش ندیده بود، برایش شگفت انگیز بود.
"... نماز که تمام شد، می پرسد چکار می کردید؟ پیغمبر توضیح می دهد که من از

۱. محدث قمی، سفینه البحار ج ۲، ص ۳۵۰.

طرف خدا به نبوت مبعوث شده ام و این نماز است که در برابر او می خوانم و تو را هم به

توحید و نبوت خودم دعوت می کنیم.

يك بچه ۸ تا ۱۰ ساله، ولو نابغه، چه خواهد گفت؟ یا فرار می کند بدون آنکه هیچ حرفی بزند، یا می گوید هرچه خودتان می فرمایید من چه کاره ام؟ امام علی (علیه السلام) می گوید:

اجازه بدهید فکر کنم و با پدرم مشورت کنم آن وقت نتیجه را به شما خواهم گفت....

این علی (علیه السلام)، يك بچه عرب ۸ تا ۱۰ ساله است، که این حرف را می زند. هنوز اسلام

نیست، هنوز تاریخ و تربیت اسلامی نیست، هنوز آن جنگها و پختگی ها نیست. امام

علی (علیه السلام) " شب را تا صبح نمخوابد و درباره این مسأله فکر می کند و صبح می آید

و می گوید: من دیشب با خودم فکر کردم که خدا، وقتی می خواست مرا خلق کند، با پدرم

مشورت نکرد، حالا که من می خواهم او را پپرستم چرا دیگر با پدرم مشورت کنم؟..."

خوب هر چه هست بگو، اسلام بر من عرضه کن ". (۱) و چنین است که کودکی ۸ تا ۱۰ ساله وارد زندگی مردانه، زندگی سرشار از پختگی

و والایی، زندگی حیرت آور و افسانه گوئی می شود که خود نمونه و الگویی جاودانه، برای

انسان و بشریت و تاریخ بشر است. اکنون، ما، در پیشگاه این مرد پر جلال تاریخ، این

شخصیت ملکوتی و این ابر مرد اسلام قرار گرفته ایم. باشد که بارقه‌ای از آن صفای باطن

و شعاع توان و قدرت و الهام گیرد تا بتواند گوشه ای از ابعاد شخصیت این مرد جاودانی

و ملکوتی را ترسیم نماید و روح و قلب خود و دیگران را از معنویت وجود او سرشار

و عطر آگین سازد.
قم عقیقی بخشایشی

۱. استاد جعفر خلیلی نویسنده معروف عرب، نقل از کتاب امام علی پیشوا و پشتیبان، ص ۱۱.

بخش اول
F

علی (علیه السلام) و خصوصیات روحی و معنوی

(۱۵۷)

بخش اول / علی (ع) و خصوصیات روحی و معنوی...
از ولادت با سعادت مولودی مسعود، که جهان بشریت را با پرتو وجود منور خویش،
روشنایی ابدی بخشیده است، چگونه سخن می توان گفت؟ کودکی که در خانه خدا
(حریم کعبه) از مادر زاده می شود و به حق شایستهء عنوان "نوزاد کعبه" می گردد، و مردی
که در خانهء خدا (مسجد کوفه) به شهادت می رسد و بار دیگر به سوی پروردگارش، به
سوی مبدأ، پر جلالش مشتابد، چگونه می توان این دو نقطهء باشکوه زندگی را، در قالب کلمات جای داد؟ چگونه می توان آمدن او را از دنیای ازلی به جهان فانی و بازگشت
او را از دنیای خاکی به دنیای ابدی، در کلمات جای داد؟ (۱)
اگر بیم آن نبود که این کتاب، به خاطر خالی ماندن از فصلی، پیرامون ولادت او، دچار نقصان گردد، به صواب نزدیکتر آن بود که از شرح و نگارش این فصل، یکسره چشم پوشی شود. لیکن کیست که به خاطر عدم توانایی در دسترسی به سرچشمهء خورشید، از همان مقدار اندک نصیبی هم که می تواند از پرتو دور دست آن برگیرد، چشم ببوشد؟ اگر ما را نیز قدرت دسترسی به سرچشمهء این خورشید همیشه فروزان نیست، باری دریغ است که به قدر وسع و همت خویش، از پرتو جانبخش و روح نواز آن
نصیب نگیریم. زیرا، اگر چنین سخن گفتنی، بسیار دشوار است، در عوض آن قدر لذت
بخش و روح پرور است که جانهای آگاه را دریغ می آید که یکسره از لذت چنین سخن
گفتنی و چنین سخن محروم بمانند: ولادت علی (علیه السلام)، بی تردید از دوران کودکی او - که
سرآغاز بالندگی شخصیت و شکل گیری معنویت روحی و رسیدن به نوجوانی و جوانی
اوست - نمی تواند جدا باشد. از این رو، داستان ولادت آن حضرت را، شایسته تر آن که با
ماجرای گذران دوران کودکی و نوجوانی اش، در پی هم آورده و در کنار یکدیگر توصیف شود:

۱. در کعبه شد و به پدید محراب شد شهید* نازم به حسن مطلع و حسن ختام او

دوران کودکی و نوجوانی
این دو مرحله از زندگی والای آن حضرت، که سرنوشت محتومی را برایش تدارک
دید، تا بار دیگر، پس از ۶۳ سال زندگی سراسر ایمان و عقیده و جهاد و عشق و
اخلاص
و پاکی، در خانه خدا و در محراب عبادت خدا، به پایان ظاهری و رستن از جهان
خاکی
انجامد، دو مرحله، از تجلی يك زندگی شکوهمند و پرافتخار و بی نظیر است که ده
سال
پیش از بعثت آغاز شد و چهل سال بعد از هجرت، با پیوستن به خدای خویش، به
نقطهء
اوج و تعالی خویش رسید.
اینک، از آن روز پرشکوه، در فاصلهء ۱۰ سال قبل از بعثت، سخن را آغاز می
کنیم... از
روز ۱۳ رجب سی امین سال عام الفیل، زمانی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)
در سال سی ام زندگی
پرشکوه خویش گام می زد، و شهرت پر جلالش، با عنوان " محمد امین "، سراسر
خطهء
عربستان آن روز را در نور دیده بود...
در چنان هنگامی بود که علی بن ابی طالب (علیه السلام) تولد یافت، مولود مسعودی
که جهان
علم و دانش، و دنیای معنویت و عرفان، و عرصهء عقیده و ایمان، و پهنهء دلاوری و
پاکبازی را
به شگفتی واداشته است. آن چنان که پس از گذشت ۱۴ قرن، هنوز شگفتی های
وجود
مبارکش و اسرار پنهانی و ابعاد شخصیت والایش بر همگان پوشیده مانده است، نه
تنها
بر دشمنان، نه تنها بر بیگانگان، که حتی بر آشنایان و دوستان و عاشقانش نیز، حتی
گوشهء کوچکی از او، چنان که باید و شاید، آشکار و معلوم نگردیده است.
در بیان نخستین مرحلهء ولادت علی (علیه السلام)، بهتر آن است که با سخنی کوتاه
و مجمل،
پیرامون خانه کعبه، وارد بحث شویم.
در آن روزگار، مقدس ترین سرزمین در نزد عرب، زمین مکه، محترم ترین مکان های
آن ناحیه، " بیت العتیق " و مکرم ترین حریم بیت، خانهء کعبه بود. گرچه آن

روزگار،
براستی روزگار جهل و تاریکی و دوران بی خبری و کوتاه اندیشی بود، و گرچه در
آن ایام
تاریک و ظلمانی، مردم این سرزمین در نهایت ظلمت اندیشه و گمراهی فکر و کوتاه
بینی
عقیدتی ناشی از جاهلیت عشیرتی بسر می بردند، و در بد راهی و گمراهی و فساد

و تباهی، از یکدیگر سبقت می گرفتند، ولی باز در این مکان مقدس از رعایت حرمت آداب و عادات پدران و نیاکان خویش، سرباز نمی زدند. حتی چنان افرادی، در چنان روزگار ظلمانی و تاریک و مخوفی، چون به این مکان مقدس می رسیدند، راه و رسم دیگری در پیش می گرفتند. هرگز دیده نمی شد که در آن مکان، جز با سرهای تراشیده و بدن‌های پاکیزه و شستشو کرده و غسل کرده، که از احترام عمیق آنان و رعایت آداب و عادت قبیله ای و نیاکانی آنان سرچشمه می گرفت رفت و آمد کنند و به طواف پردازند، نام آن راه، جز با نیکی و پاکی یاد کنند.

احترام این مکان مقدس، در نظر آنان چنان بود که هرگاه امر مهمی پیش می آمد در نظر آنان چنان بود که هرگاه امر مهمی پیش می آمد و کار بزرگی رخ می داد، به آن مکان مقدس روی می آوردند و در جوار کعبه به بحث و رایزنی میپرداختند و همیشه هر تصمیم مهمی را، در آن مکان اتخاذ می کردند. زیرا که بنا بر آداب و عادات اجدادی، تصمیمی که در آن مکان گرفته می شد و عهد و پیمانی که در آن حریم مقدس منعقد می گشت، ارزش و اعتباری ویژه، در حد حرمت و قداستی فوق العاده در حد حرم داشت و کسی را یارای تخطی و سرپیچی از آن نبود. و امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، پیشوا و پشتیبان و امید مستضعفان و محرومان جهان، در چنین محیط پاک و چنین فضای مقدس دیده به جهان گشود، تا دیدهء جهان را، به جهانی از صفا و صمیمیت و پاکی و رادی و راستی، روشن سازد.

آن روز پر شکوه ۱۳ رجب بود، که با ولادت علی (علیه السلام) مفاخر خاندان بنی هاشم تکمیل گشت، مادر گرامی اش، فاطمه دختر اسد، برای تبرک و تیمن، به سوی خانهء خدا شتافته

بود. این بانوی گرامی، که عروس عبد المطلب و همسر عمران مکنی به ابی طالب و از بانوان محترم خاندان بنی هاشم و برگزیدهء قبیلهء قریش بود، در روز ۱۳ رجب که به سوی کعبه می رفت، به هیچ روی انتظار ولادت فرزندش را نداشت. چه او، حساب حمل خود را از خاطر برده بود و از این روی، با خاطری آسوده گام در راه کعبه نهاده بود. چون به کعبه رسید، با اخلاص تمام، اطراف حرم را طواف کرد و برای تبرک، دست به پردهء کعبه

رسانید و از آن یاری و مدد خواست. و بناگاه، درد حمل را در خود احساس کرد،
دردی که

انتظارش را نداشت و از این روی در آن لحظهء شکوهمند، غافلگیرش ساخته بود.
درد، هر لحظه افزون تر می شد و فاطمه دختر اسد، احساس می کرد که دیگر تاب
پیمودن راهی دراز، و بازگشتن به خانه را ندارد. در لحظاتی که با درد و تحیر، در
پی راه

چاره می گشت، گویی یکباره نیرویی غیبی به امدادش آمد و ندائی از اعماق جاننش
برخاست و راهش نمود، چشمش به پردهء کعبه خیره ماند و یکباره دریافت که این
پرده،

برای زنی که بناگاه به درد حمل دچار آمده است، بهترین پردهء پوشش و نیکوترین
حجاب استوار است، پس، بی درنگ خود را بدانسو کشانید و با گامهای لرزان به
پشت

پردهء کعبه رفت....

جز ذات احدیت، هیچکس نمی داند که در آن لحظات، در پشت آن پرده چه ها
گذشت و فاطمه دختر اسد و همسر محبوب ابی طالب در چه عوالمی سیر کرد و
چه ها

دید... فاطمه، در حالی از پشت پرده بیرون آمد که مولود مسعود تازه اش را، در
میان

پردهء کعبه پیچیده بود و با حائل بازوان خویش، چون جان شیرین در آغوش می
فشرده

و به سوی خانه می شتافت....

این مولود تازه، کسی جز علی، نبود. ابر مرد تاریخ بشر، نخستین مرد مسلمان، تنها
جانشین بر حق پیامبر، ولی خدا، امام راستین، اولین و آخرین و تنها مردی که در
خانهء

کعبه چشم به دنیا گشود.

براستی، دیگر چشم جهان چنین ولادت شگرف و شگفتی را، جز همان يك بار و
در

مورد فرزند دلبنده فاطمه بنت اسد دربارء چه کسی دیده و تکرار کرده است؟ و
چنین

افتخاری نصیب کدام مادر و کدام نوزاد دیگری شده است؟ آیا جز این بود که
خداوند

متعال، این مولود مسعود و پدر و مادر نیکبخت او را، با چنین ولادت پر شکوهی،
گرامی

داشت و به عزت رسانید؟
نویسنده و محقق چیره دست اهل سنت "محمود عقاد"، در اثر بزرگش که حاصل
عمری تحقیق و تتبع عالمانه و بی طرفانهء اوست می گوید: "علی در داخل کعبه به
دنیا

آمد، او از عبادت و کرنش به بت‌ها مصون ماند و ولادت او در کعبه، سر فصل جدیدی در تاریخ گشود. گویا ولادت او اخطاری در مورد کعبه و طرز عبادت آن به شمار می‌آمد.

محقق آن است که او مسلمان به دنیا آمد، چون او چشم خود را با اسلام باز گشود و نمازش را نخستین بار، با پیامبر اسلام آغاز و برگزار کرد". (۱) " و شاعر دلباخته‌ای " همین معنی را، در لباس زیبای شعری خوش و روح پرور، چه زیبا بیان کرده است که:

ای آن که حریم کعبه، کاشانه‌ء توست * بطحا، صدف گوهر یکدانه‌ء توست
گر مولد تو به کعبه آمد، چه عجب * ای نجل خلیل، خانه، خود خانه‌ء توست (۲)
این کودک گرامی، که حتی چگونگی ولادتش، بیش از آن که حیرت آور باشد، در خور

تأمل و تعمق است، در همان نخستین لحظه‌ء ولادت، از سوی مادرش نامی برازنده گرفت

و " حیدر " نامیده شد. فاطمه، همسر محبوب عمران مکنی به ابی طالب و عروس گرامی

عبدالمطلب، چون به خانه رسید، فرزند دلبندهش را در پارچه‌ای سفید، پیچید، آنگاه او را در آغوش گرفت و به سوی شوهر گرامی خود رفت تا خبر آن ولادت با سعادت را به او

برساند. وقتی فرزندش را به دست شوی محترمش می‌داد، با شوری شفیقانه و لذتی مادرانه گفت: " خذه فإنه حیدره " یعنی: این شیر بچه را دریاب!

ابی طالب که شادمانه به چهره‌ء نورانی فرزند تازه اش می‌نگریست، آن یگانه‌ء دوران‌ها را در آغوش گرفت، لبخندی از سر مهر به چهره‌ء او زد، و آنگاه گفت: من او را

" علی " نام کردم.

و بدین گونه نام نوزاد کعبه " علی " شد. اما نام " حیدر " نیز، که دلخواه مادر بود، همچنان

جزوز القاب آن حضرت باقی ماند و با پسوند " کرار " که بعدها در اثر جنگها و دفاعهای

پیروزمندانه اش به او داده شد یکی از برازنده ترین لقبهای او گشت: " حیدر کرار ". چنان که خود نیز، در جنگ خیبر، جنگی که حماسه‌ها و رشادتهای علی (علیه السلام) در سپاه

-
١. عبقرية الامام، تأليف دكتور محمود عقاد، ص ٣٨.
 ٢. نير تبریزی.

اسلام بروز کرد لقب " حیدر کرار " بیش از هر جنگ دیگری با ماهیت راستین وجودی اش تطابق و تجلی نمود، خطاب به " مرحب "، پهلوان نامدار قلعه‌های یهود، می گوید:

أنا الذي سمتني امي حيدرَة ضرغام آجام وليث قسورة (۱)
آری، ولادت این حیدر کرار و این شیر صحنه‌های اجتماعی و انسانی، افتخار است خاندان بنی هاشم را. که مفخر عالمیان، آخرین پیامبر خداوند منان، از آن برخاسته و نور به عالم و آدم بخشیده بود، تکمیل کرد. چرا که از یکسو، ولادت او در خانه کعبه، در

حریم کبریای الهی، افتخاری بود که تا آن روز برای هیچکس و در هیچ موقعیت و شرایطی عملی نشده بود و پس از آن نیز، چشم روزگار هرگز مانندش را ندیده و از سوی

دیگر، در تمام عمر باشکوه سراسر عشق و ایمان، در دفاع از حریم همان کعبه ای که

زادگاه وی و پیوند گاهش با خدای حی توانا بود، و نیز در راه سربلندی آرمان مقدس

خویش و در مسیر هدف صاحب کعبه زیست، و باز از دیگر سو، سرانجام در محراب

مقدس خانه خدا، روی به سوی حرم کعبه، در راه صاحب و معبود کعبه، به فیض شهادت

و به لقاء الله شتافت، از نور بر آمد و به سوی نور روان شد.

این، تصویری هر چند کوتاه و بسیار نارسا، از ولادت با سعادت امام راستین، بود که ما

آن را مرحله نخست، از زندگی سراسر شکوه و عظمت امام نخست نامیدیم. اینک، به تصویر کوتاه دیگری از مرحله دوم می پردازیم، که گفتیم، با مرحله اول، پیوندی ناگسستنی و انکار ناپذیر دارد، مرحله گذران دوران کودکی و نوجوانی و بالندگی،

در خانه رسول خدا.

رشد و نما در مکتب پر فروغ الهی

فرزند ابی طالب، دوران کودکی را در خانه پدر میگذرانید و در سایه عطوفت و نوازش

مادر، و مهر و بزرگواری پدر، دوران رشد و نمای خود را پشت سر می گذاشت. در آن سالها،

او نیز با دیگر برادران عزیزش: طالب، جعفر و عقیل، در يك خانه، زیر يك سقف

۱. من آن کسی هستم که مادرم مرا " حیدر " نامیده است: شیر بیشه‌ها واژدرا فکن صحنه‌ها....

با برخورداری از مهر يك پدر بزرگوار، زندگی می کرد. اما، گویا تقدیر چنین بود که او نیز، همچون پسر عم عظیم الشان خود، در همان سالهای کودکی، از عطف و مادر و مهر پدر و زندگی در خانه و کاشانه محروم شود. اما چه محرومیتی، که خود، عین نعمت و برخورداری و تنعم بود.

هنگامی که علی (علیه السلام) به ۸ سالگی رسید، فضای آسمان، چهره ای دیگر نشان داده، یکباره آن قریش مغرور و جاه طلب، که همواره در رفاه و آسایش و بی خبری بسر برده بود، به بلیه قحط و غلاء و تنگدستی و فقر و گرسنگی دچار آمد. قحطی و ناداری، چنان بر قریشیان سخت گرفت که حتی مرد بزرگوار و محترمی چون ابیطالب، که از بزرگان و محترمین قریش بود و خود، روزگاری قادر بود که علاوه بر عائله خویش، سرپرستی برادر زاده اش محمد (صلی الله علیه و آله) را نیز در عهده تکفل خویش داشته باشد، به تنگدستی گرفتار آمد. چنان که اینک، در خانه او نیز امکانات مالی و غذایی به حد اقل رسیده بود و زندگی و معاش، بر او و خانواده پر عائله اش به سختی گذشت. دیگر امکانات و عواید او پاسخگوی نیازهای عائله سنگین و پر جمعیتش نبود و بسیار اتفاق می افتاد که سفره اش، نه تنها از نان خورش، که حتی از نان خالی هم، تهی می ماند.

در چنین هنگامی بود که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به یاری و کمک عموی تنگدست خود شتافت و به دستگیری از او و عائله اش کمر بست. روزی به دو عموی بزرگوار و خوش طینت خود حمزه و عباس، که با برادرشان ابوطالب فاصله رفاهی و با برادر دیگرشان ابو لهب نزول خوار، فاصله روحی بسیار داشتند، چنین پیشنهاد کرد: آیا در این دوران تنگی و سختی، شایسته و سزاوار آن نیست که به یاری ابیطالب بشتابیم و هر يك، قسمتی از بار سنگین معاش خانواده اش را بدوش بگیریم؟

آن هر دو مرد پاك طينت و خوش فطرت، پيشنهاد برادر زادهء خود " محمد امين " را پذيراشدند و به ميل و رغبت به خانهء ابي طالب رفتند و به اصرار از او خواستند تا دست يارى را كه به سويش دراز کرده اند، باز پس نزنند و درخواست كردند: اى ابيطالب سه تن از فرزندان را، به هريك از ما بسپار تا نيازهاى آنان را بر طرف سازيم. هر کدام از ما، يكى

از آنان را، در خانه خود، چون فرزندی دل‌بند نگاهداری کنیم تا بار معاش خانواده تو،

بدین گونه سبک تر شود.

ایطالب، که راحت و آسایش فرزندان را بیش از هر چیز می‌خواست، موافقت کرد.

تنها یکی از فرزندان خو - عقیل - را در خانه خویش نگه داشت و سه فرزند دیگر را به آن

سه تن سپرد: طالب را عباس به خانه خود برد، جعفر را حمزه تحت تکفل خویش قرار

داد و علی برای پسر عم مکرم خویش محمد (صلی الله علیه و آله) باقی ماند. در چگونگی راز و رمز این انتخاب شگرف و شگفت، بعدها رسول خدا، چنین فرمود:

من در میان فرزندان ایطالب، فردی را انتخاب کردم، که خداوند او را بر من برگزیده بود. (۱)

از آن تاریخ، علی به خانه محمد (صلی الله علیه و آله) رفت، و تعلیم و تربیت و توجیه و ارشاد فکری

و جسمی و معنوی او، تحت اختیار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قرار گرفت: آری، بدین گونه، مربی

عالی‌قدر بشریت و معلم بزرگ و بزرگوار انسانیت، علی (علیه السلام) را تحت نظر و تربیت خویش

قرار داد و دقایق خلقت، و اسرار آفرینش را در هر لحظه و فرصت در اختیار او نهاد. این

ارشاد و توجیه، از آغاز طفولیت شروع شد و تا سر حد کمال ادامه یافت. تا بدانجا که

سرانجام، نمونه‌ای کامل و ارزنده از مکتب عالی تربیتی رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیرون آمد

و نمونه و نمودار و نمایشگر تربیت مربی عالی‌قدر خود، در تاریخ حیات بشر گردید. بر این اساس بود که در آغاز این فصل، گفتیم که دو مرحله زندگی علی (علیه

السلام) از ولادت تا

کودکی و جوانی و بالندگی چنان بهم پیوسته‌اند که گویی تداوم منطقی و تغییر ناپذیر

و ثابت و مستحکم یکدیگر بوده و هستند.

خصوصیات روحی و معنوی علی (علیه السلام)

نخستین امام شیعیان، نهال پر طراوتی بود که از دو سرچشمه آب شد بالندگی
گرفت و بار و بر داد، و به درختی تناور و سایه گستر مبدل گردید که سایه اش،
آفاق جهان
را در نور دیده. و این دو سرچشمه، نخست، سرچشمهء لطف الهی بود که او را از

۱. سیرة المصطفی هاشم معروف الحسنی، ص ۸۱.

موهبت‌های فیاض خویش برخوردار ساخت وزیر الطاف و عنایات بیکرانش گرفت.
- و دیگر، سرچشمهء وجود مبارك پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بود که علی
(علیه السلام)، با گذراندن دوران

کودکی و نوجوانی خود در کنار حضرتش، توانست از فیض تربیت در دامان
بزرگترین

مربی و معلم سراسر تاریخ بشریت برخوردار شود، و با پیوستن به دریای بیکران
رسالت،

از آن دریای پهناور و مواج علم و دانش و از آن اشعهء عالم افروز مرکز وحی و
نبوت،

مستفیض شود و پرتو گیرد.

بدین گونه، اخلاق بزرگ و درخشان او، که زمینه و خمیر مایهء آن در پرتو عنایات
الهی

در وجودش به ودیعت نهاده شده بود، در مکتب تربیت محمد (صلی الله علیه وآله)
نیز پرورش یافت و نور

علی نور شد. در آن مکتب بزرگ انسان ساز، چندان فضایل، مناقب، و صفات
ملکوتی

ولاهوتی آن حضرت را کسب نمود، که خود نیز به بالاترین حد شایستگی رسید. و
به

مقام والای عصمت و پیشوائی بزرگ روحی و معنوی، و رهبری مذهبی و معنوی
و اجتماعی و سیاسی جامعهء مسلمانان دست یافت و حتی از این نیز فراتر رفت و به
قله‌های عظمتی توصیف ناپذیر و بیان نشدنی گام نهاد.

او، در عقل و اندیشه، و در زهد و تقوی، در عفو و بخشش و پاکدلی و صفا، در
مروت

و جوانمردی، در جود و کرم، در عدالت و مساوات، در مردانگی و مقاومت، در
صدق

و اخلاص، در اجتناب از ظلم و جور در احتراز از تبعیض و اجحاف، و در هر آنچه
که به

" انسان برتر " مربوط است و بعد از رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، بی نظیر و بی
همتا بود.

در مورد عقل و اندیشه و هوش و درایتش، به یاد بیاوریم که وقتی روح اسلام را درك
کرد و به آئین الهی پی برد و آن را به عنوان مسیر ابدی زندگی و مکتب نجات

بخش

خویش انتخاب کرد، او تنها يك كودك هشت تا ده ساله بود! و نخستین ایمان

آورنده بر
رسالت رسول الله (صلی الله علیه وآله).
در مورد اخلاص و وفاداری و قدرشناسی و جانبازی اش، کافی است به یاد آوریم
که
در حدود ۲۳ سالگی، شبی که خطر مرگ شمشیرهای افراخته در دست گمراهان
قریشی، گرد خانهء پیامبر سایه افکنده بود، تنها او بود که جان بر کف گرفت و
فداکارانه، به

جای مربی و معلم محبوب و بزرگوارش، در بسترش خوابید، تا اگر قرار است از آن شمشیرها، گزندی برآید، به جان او برسد، نه به جان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله).

و در مورد مروت و گذشت و عفو و جوانمردی اش، همین بس که به یاد آوریم در آخرین روزها و آخرین ساعات عمر گرانبهایش، در همان حال که زخم شمشیر زهر آلود

ابن ملجم ناپاک بر جان پاکش نشسته بود، نه تنها بر آن قاتل خون آشام بی مروت خشم نگرفت، نه تنها از غذای خود برای او هم فرستاد، نه تنها به اطرافیانش فرمان داد که با

آن اسیر بد نهاد، به لطف و مدارا رفتار کنند، که حتی از فرزنداناش خواست که سر سوزنی

با او شدت عمل نشان ندهند و به عنوان قصاص، ذره ای بیش از آنچه ابن ملجم کرده

است با او نکنند... و حتی توصیه فرمود که اساسا اگر از قصاص چشم پوشی کنند، راضی تر خواهد بود!

انصاف را، در مورد چنین مردی، چگونه می توان سخن گفت که مایه غبن و شرمساری نباشد؟ و اصولا آیا، بیان همین چند نکته کوتاه، کافی نیست که عظمت آن

جان پاک و روح مقدس را، به تابناکی آفتاب و لطافت مهتاب نشان دهد؟ با این همه، اکنون که چنین مبحثی را در کتاب گنجانیده ایم، به ناچار، تنها چند مورد

از آن صفات و خصوصیات بی مانند را، آن هم در کمال اختصار و کوتاهی، بیان می کنیم.

ایشان و شجاعت
براستی، حتی در مورد افراد عادی نیز، شجاعت و بی باکی، امری مربوط به جسم و کالبد، و پدیده ای برخاسته از ساختمان تن و بدن نیست، بلکه خصیصه ای از خصایص

نفسی، و مزیتی از مزایای روحی است، که از قدرت درونی اراده افراد سرچشمه می گیرد.

و به بیان دیگر، شجاعت و بی باکی، که با حرکات فیزیکی جسم و بدن، شکل می یابد

و ظاهر می گردد، در حقیقت چیزی نیست، جز تجلی و تظاهر "روحیه"، که خود

محور
دفاع از حق، و اساس ایمان و اعتقاد به نیکی و خوبی قرار می گیرد.
وقتی در مورد افراد عادی چنین باشد، ناگفته پیداست که از میان انبوه فضایل
و مناقب، و کمالات روحی و معنوی علی (علیه السلام)، شجاعت و شهامت و
ایثارگری او، چه

درخشندگی معنوی باشکوهی پیدا می کند. درخشندگی ویژه‌ای که ما را وامیدارد تا شمه‌ای از شرح آن را به پیروان راهش تقدیم کنیم، با این امید که پرتوی از آن روح بزرگ و مقدس، بر عرصه‌هستی جوامع اسلامی بتابد، و قطره‌ای از آن خون پاک عطراگین، در شریان زندگی مسلمانان جهان جریان یابد، و آنها را از این سستی و رخوت

و بی تفاوتی - که حاصل تلاش چندین قرنی فریبکاران، برای هرچه دور تر و بیگانه تر

ساختن جوامع اسلامی از مکتب والای علی (علیه السلام) است - بدر آورد و به احساس مسئولیت

و تعهد و اجرای دقایق زندگی انسان ساز و هستی پرداز آن پیشوا و رهبر راستین بشریت وادارد.

شجاعت و ایثار علی (علیه السلام) در میان مسلمانان صدر اسلام، منحصر به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)،

همه را - از دسوت و دشمن - مبهوت و متحیر ساخته بود. جانفشانیها و ایثارهای او در

جنگ‌های بدر، احد، خیبر، خندق و نظایر آن، و به هلاکت رساندن پهلوانان پر آوازه اما

گمراهی چون عمرو بن عبدود و مرحب خیبری و سایر قهرمانان جنگی آن روزگار، که

شنیدن نامشان لرزه بر دلها می افکند، از صفحات درخشان تاریخ اسلام به شمار می رود.

اعتراف دشمن

به هنگام خلافت علی (علیه السلام)، در آن ایامی که معاویه، با توطئه‌های پلید و ناجوانمردانه اش، هر روز راهی نو برای مبارزه با امام راستین می جست، يك بار

نیز، با

عقل کوتاه و اندیشه سیاه، بر آن شد که آن شیر خدا را بترساند!.. او، در یکی از نامه‌های

خود، خواسته بود از فراوانی افراد سپاه خونخوار، و انبوه نفرات جنگی مزدورش، چنان

شرح و توصیف پر آب و تابی بنویسد، که شاید علی (علیه السلام) را دچار وحشت سازد، و کاری کند

که آن شیر بیشه‌تاریخ، از هراس انبوه جنگاوران معاویه، از هرگونه جنگ و مبارزه با او

صرف نظر کند و میدان را برای آن توطئه گر مکار، خالی بگذارد. اما، یکی از
پروردگان
مکتب علی (علیه السلام) وقتی از مضمون نامه مطلع شد، به معاویه گفت:
آیا تو می خواهی علی (علیه السلام) را، از فراوانی نفرات سپاه انبوه خود بترسانی؟
این گونه

ترسانیدن، همانند ترسانیدن مرغابی، از فراوانی آب است... آیا هرگز مرغابی از فراوانی آب، هراسی پیدا می کند؟ نه... زیرا هرچه آب بیشتر باشد، شناگری مرغابی بهتر و آسان تر می شود".

براستی، فکر ترسانیدن چنان دلاوری، چه فکر خام و ابلهانه ای بود! حال آن که او، در اغلب چنگ ها، يك تنه به سراغ دشمن می رفت و نفرات دشمن، هر چقدر هم انبوه فراوان بود، او موفق و پیروز باز می گشت. خود آن حضرت، در نامه ای خطاب به "عثمان بن حنیف"، استانداری که خود برای بصره برگزیده بود، منویسد: "والله لو تظاهرت العرب علي لما وليت عنها". به خدا قسم! اگر تمام عرب پشت به هم بدهند و به من روی آورند، هرگز پشت به آنها نمی کنم.

قهرمان قهرمانان آری، این مختصر که نوشته شد، شمه ای بسیار بسیار کوتاه از شرح شجاعت روحی و عظمت روانی اوست. اما، افزون بر شجاعت روحی و فضیلت روانی و قدرت اراده، قوت بازوی او، و نیروی جسمانی اش می باشد. قدرت جسمی او چنان بود که همواره، علاوه بر لرزه افکندن بر دل دشمنان، مایهء حیرت و شگفتی آنان می شد. بسیار دیده شده که در میدان جنگ، پهلوانی اسب سوار را، به آسانی و آسودگی، بدون کوچکترین دشواری و بدون کمترین نشانه ای که حاکی از تحمل فشار و تعب و تکلفی باشد، چنان با قدرت و قوت با دست بلند کرده، گرد خویش گردانده، بر زمین می کوبد، که گویی آن پهلوان، نه يك مرد جنگی، بلکه يك كودك نوزاد ناتوان است که نه سنگینی دارد و نه او می تواند در سرپنجهء علی (علیه السلام) کمترین حرکت و مقاومتی نشان دهد. و بسیار بارها، دیده شده بود، که وقتی بازوی پهلوانی را می گرفت، گویی جانش را گرفته است،

بدانسان که
دیگر، گفتمی قدرت نفس کشیدن از او سلب شده است. و دوست و دشمن، در
شرح
دلاوریهای او نوشته اند: معروف است که علی (علیه السلام)، با هیچ پهلوان قوی
پنجه و نامداری
روبرو نشد، مگر آن که او را از پای در آورد.
حرکات او، همواره غافلگیر کننده و تعجب آور و هراس گستر بود: گاهی يك در
بزرگ

و پر حجم و بسیار سنگین را، که چندین پهلوان نیز قادر به کندن و حرکت دادنش نبودند،

با يك دست از جای در می آورد و آن را، همچون يك پسر معمولی و سبك وزن، بالای

سرش می گرفت. و معبر و پل رزمندگان اسلام قرار می داد و گاه دیگر، در میدان نبرد،

چنان صیحه و بانگ بر مداشت که دل در سینه مردان شجاع و دلاوران جنگی نیز به

لرزه می افتاد. و مورخین نوشته اند که: علی (علیه السلام)، از لحاظ ساختمان جسمی و ترکیب

بدنی، خصوصیتی داشت که هوای گرم در سوزان ترین روزهای تابستان، و هوای سرد در

هنگامهء یخبندان زمستان ها، هیچکدام در او چندان تأثیری نداشت. (۱) جرج جرداق، نویسنده مسیحی که یکی از مشهورترین تألیفات را دربارهء زندگی علی (علیه السلام) به جهان عرضه کرده است، در کتاب خود، فصل مهمی را نیز به شرح شجاعت

امام اختصاص می دهد و پس از نقل موارد متعدد از شجاعت ها و دلاوریهای آن حضرت،

نکتهء قابل توجه و در خور تأملی را می افزاید و منویسد: " علی، با همهء نیروی شگرف

و شجاعت فوق العاده ای که داشت، در هیچ موقعیتی به ظلم دست نیالود. همه راویان

و تاریخ نویسان، در این قول اتفاق دارند که علی (علیه السلام) تا وقتی که براستی مجبور نمی شد،

هرگز به کارزار نمی رفت. او، تا آنجا که می توانست سعی می کرد تا از راههای مسالمت

آمیز، اختلافات خود را با دشمن خود بر طرف سازد و بدین گونه حتی المقدور از خونریزی جلوگیری کند. او همیشه این سخن را به فرزندش حسن (علیه السلام) می گفت و تکرار

می کرد که: " هرگز کسی را به مبارزه دعوت مکن .. و بدینسان، همواره از نبرد، مگر در

صورت ضرورت و ناچاری، پرهیز داشت. و این است معنای شجاعت و قهرمانی واقعی ". (۲)

و حیرت انگیزتر از همه اینکه تمامی مورخین، از مسلمانان و غیر مسلمانان، از دوست و دشمن، از موافق و مخالف، همه و همه، در این مورد متفق القولند که با آن همه قدرت جسمی شگرف و نیروی بازوی بی نظیرش، خوراک روزانه او، ساده‌ترین و فقیرانه‌ترین خوراکی بود که ممکن بود نادرترین افراد، بتوانند با آن سد جوع کنند و به

-
۱. " الامام علي صوت العدالة الانسانية " تأليف جرج جرداق ج، ۱ ص ۹۷.
 ۲. الامام علي صوت العدالة الانسانية، ج ۱، ص ۱۱۱.

سختی زندگی را ادامه دهند.

"عباس عقاد"، متفکر و نویسنده اهل سنت مصری، در کتاب ارزنده خود "عبقریة

الامام" به نکاتی پیرامون خوراک و پوشاک فقیرانه امیر مؤمنان اشاره کرده، مواردی را به عنوان مثال، از تواریخ معتبر ذکر می کند. از جمله منویسد: از زبان "عتبه بن علقمه"

در تواریخ ضبط است که می گوید "روزی بر علی (علیه السلام) وارد شدم. سفره ای کوچک و محقر

پیش رو داشت که بر آن ظرف کوچکی محتوی شیر در کنار کف دستی نان مانده و خشک شده نهاده بود، و این مختصر، تمام خوراک آن روز او را تشکیل می داد. با تحیر

و تعجب عرض کردم: یا امیر المؤمنین، با این نان و خورش ساده و اندک چگونه می سازی

و چگونه برپای مایستی و این همه کار طاقت فرسا و تلاش بی امان شبانه روزی را انجام و ادامه می دهی؟ در جواب فرمود: به خدا قسم که رسول الله (صلی الله علیه وآله) نانی مانده تر

و خشکیده تر از این می خورد و لباسی ساده تر و خشن تر از اینکه من پوشیده ام به تن

می کرد. بیم دارم که اگر یک روز جز این خوراک و پوشاک بخورم و بپوشم به او ملحق نشوم".

نویسنده اهل سنت مصری، همچنین با تفحص بطرفانه در تواریخ معتبر اسلام، منویسد: علاء بن زیاد حارثی که از سرداران سپاه علی (علیه السلام) بود، یکی از مردان مالدار

و متمکن عرب به شمار می رفت. روزی بیمار و بستری شد و امیر المؤمنین (علیه السلام) به رسم

بیمار پرستی به عیادت او رفت. چون نگاهش به آن مال و منال و جاه و جلال افتاد، ضمن

احوال پرسسی فرمود: ای پسر زیاد حارثی، چه نیکو می بود که تو، از این نعمت و رفاه، در

راه رضای پروردگارت استفاده می کردی، این خانه بزرگ و مجلل، و این اطاقهای وسیع

و آراسته را، چنین سوت و کور و خالی، در خفاء و برای لذت شخصی نگاه نمی

داشتی، بلکه افراد مستمند و فقیر را که نیازمند آبرو دارند، در این خانهء مجلل به مهمانی مخواندی و بر سر سفرهء رنگینت منشانندی و از آن همه نان و خورش لذت می‌گرفتند که در اختیار داری به آنان نیز می‌خوراندی. اگر چنین کنی، خداوند نیز، در سرای باقی، خانه‌ای به همین گونه و جاه و جلالی به همین سان، پاداشت خواهد داد.

"علاء بن زیاد"، که از این سخنان هم شرمنده شده و هم عبرت گرفته بود جواب داد:

پدر و مادرم به فدایت! ای کاش زودتر بیمار شده بودم و زودتر این سعادت نصیبم می شد که قدم رنجه کنی و به خانه ام شرف و افتخار بخشی و چنین متنبه ام سازی و پندم دهی.

امر آن امام بزرگوار را، حتی پیش از آن که از بستر بیماری برخیزم اطاعت خواهم کرد.

کاش زودتر چنین کرده بودم و از همان راه که برادرم مرود رفته بودم تا امروز چنین شرمنده نباشم. حضرت پرسید: برادرت چه کرده است؟
علاء پاسخ داد: او، کار زهد و عبادت و قناعت را به حدی رسانده که تمام روزها رالبا خوردن و آشامیدن بسته و روزه دار، و تمام شب ها را به عبادت نشسته و بیدار است. با آن

که خداوند، نعمت های بسیار به او ارزانی داشته و تمکن و ثروتش بخشیده است، به نانی

خشک و خورشی فقیرانه و اندک قناعت می کند و لباسی ساده و خشن و کهنه می پوشد.

در خانه او، کار به جایی رسیده است که دیگران می گویند زندگی بر زن و فرزندان تلخ

و سخت گشته است.

علی (علیه السلام) فرمود: راه او نیز راه درست نیست. چه، همان قدر که پنهان داشتن مال و منال

از دیگران و بهره نرساندن از داده های خداوند به فقیران ناصواب است، در این حد از زهد

و قناعت زیستن و زندگی را بر عائله تلخ گرداندن نیز صواب نیست. چه، تحمل ریاضت،

با وجود گشادگی و وسعت، صورت دیگری است از کفران نعمت. بر شما است که از

نعمت های خداوندی، هم خود بهره گیرید هم به دیگران بهره رسانید.
آنگاه فرمود برادر علاء بن زیاد را در آنجا حاضر سازند تا با او گفتگو کند و پندش دهد

و راه صوابش بنماید.

وقتی برادر علاء حاضر شد، در حضور امام و مقتدایش عرض کرد: ای امیرمؤمنان، من اگر در زندگی برخود سخت می گیرم، این راه و رسم را، از تو که مولای منی آموخته ام

و سعی بر آن دارم که در همه حال، از راهی که تو در پیش گرفته ای پیروی کنم. امام علی (علیه السلام) با مهر و ملاحظت فرمود: با مهر و ملاحظت فرمود: این راه هم که تو در

پیش گرفته ای راهی به اشتباه است. خداوند به اراده خود، تو را نعمت‌هایی ارزانی

داشته است که باید از آنها استفاده کنی و زندگی را بر عائله ات تلخ نگردانی. منتهی همانگونه که خداوند تو را نعمت بخشیده، تو نیز باید از این نعمت ها، به مستمندان بهره

رسانی، نه آن که خود را، یکسره از آن محروم سازی. به من و شیوهء زندگی ام نگاه مکن

و در اندیشهء تقلید و پیروی از این طرز زندگی مباش! چه، من وظایف دیگری دارم که تو

نداری. من امیرمؤمنان و زمامدار و پیشوای مسلمانان هستم. پس باید خوراک و پوشاک

خود را، به چنان سطحی تنزل دهم که در سراسر قلمرو خاک اسلام، نادارترین و فقیرترین مسلمانان، در آن سطح زندگی من، آسان تر تحمل خواهند کرد و با خود خواهند گفت که امیر و زمامدار و پیشوای ما نیز مثل ما فقیرانه زندگی می کند، مثل ما کم

و ناچیز می خورد و مثل ما ساده و کهنه و خشن و وصله دار می پوشد. آری، این طرز

زندگی، به اقتضای وظیفهء زمامداری، بر من روا، حتی فریضه است، حال آن که تو و مسلمانان دیگر چنین وظیفه ای ندارید.

"عباس عقاد" منویسد: امام علی (علیه السلام) بارها می فرمود، من چگونه می توانم روا

بدارم و سزاوار بدانم امیر المؤمنین (علیه السلام) و رهبر و زمامدار مسلمین خوانده شوم، ولی در

سختی ها و مشکلات زندگی، با تودهء مردم همراه و همسان نباشم؟ (۱) آری، این شیوهء زندگی و این خوراک و پوشاک، تازه مربوط به زمانی است که علی (علیه السلام)

خلافت را به عهده دارد بر سراسر قلمرو گسترده و پهناور حکومت می کند و قدرت اول

آن سرزمینهای پهناور و پر شوکت، در دست پر قدرت اوست... اما، او از این خلافت

و قدرت و حکومت چه نصیبی می برد؟ هیچ و کمتر از هیچ. زیرا که خودش چنین می خواهد. شاید به افسانه شبیه تر باشد، اما از هر حقیقتی حقیقتی تر و از همه

۱. مقایسه کنید این زندگی را، با زندگی عثمان و معاویه که در ثروت و مکننت غوطه ور بودند و در کنار کوخ های مسلمانان، کاخ ها پیا می کردند... و نیز با زندگی سایر کسانی که در طول تاریخ، داعیهء

رهبری مسلمانان و استقرار امپراتوریهای اسلامی را در سر می پرورانده اند، اما خود، کمترین آشنایی با دردها مشکلات تودهء مردم نداشته اند. و شگفتا، که گروهی از سرسخت ترین مدعیان برقراری امپراتوری بزرگ اسلامی، نه تنها راه عثمان و معاویه را می رفتند که حتی نام امپراتوری شان هم " امپراتوری عثمانی " بوده است! ...

واقعیتی، واقعیتی تر است که او، نه تنها برای مسند خلافت - که ناجوانمردانه
وریاکارانه
۲۵ سال تمام از او دریغ شد و غصب گردید - و نه تنها برای عنوان حکومت
وزمامداری
ارزشی قایل نبود، بلکه تمام این دنیای خاکی وفانی را به هیچ می گرفت و هر دم از
خدای
خویش درخواست می کرد که هرچه زودتر او را از رنج دوری از معبود خود رها
سازد
و اراده فرماید که جان عشق و روح پاکش به لقاء الله پیوندد و رستگاری بیند.
مگر او خود نبود که می فرمود: به خدا قسم، که این دنیای شما، با تمام جاه و جلال
فریبنده اش، در نظر من از عطسهء بزی کمتر و بی ارزشتر است؟! ...
دنیای فانی و دنیای باقی
آری، راستی را که امیر المؤمنین (علیه السلام)، در تمام طول زندگی سراسر عزت
و شرف
خویش که همهء ایامش به مبارزه در راه حق گذشت که برای این دنیای فانی،
کمترین
ارزشی قایل نیست. زیرا، در نظر او، آنچه ارزش و اهمیت داشت، تنها گام نهادن به
سرای
باقی و پیوستن به لقاء پروردگار بود. کسی که چنین می اندیشید و چنین فلسفه ای
دارد،
دیگر چگونه می تواند به جهان خاکی و مظاهر فریبنده اش دل بندد؟
آشکار است که دنیا پسندان و دنیا پرستان، از یکسو برای رسیدن به جاه و جلال
و مال و منال، از سویی برای دست یافتن بر اریکهء قدرت، و از سوی دیگر برای لذت
بردن
از نعمت های زندگی در عمری سراسر خوشی و راحت و آسایش تلاش می کند
و کسی که
برای چنین مقاصدی تلاش کند، چه نیازی خواهد داشت بر اینکه دروغ بگوید، ریا
ورزد،
حیله در کار آورد، ستم روا دارد، حق دیگران را پایمال سازد، خون ناحق بریزد
و هر آنچه
زشتی و پستی است و ننگ و عار، انجام دهد و حتی تن به خفت و ذلت دهد و جبن
وزبونی
نشان دهد و برای چند روز بیشتر زنده ماندن با دشمنان خلق و خدا نیز سازش

کند؟...

اما شخصیت ملکوتی چون علی (علیه السلام)، که این جهان فانی، در نظر او کمتر از عطسهء بزی ارزش دارد، وهمه، هرچه در اندیشه دارد، مربوط به عقبی است، چگونه ممکن است دامن پاکش، حتی به ذره ای از این خواهش های نفسانی آلوده شود؟ حتی يك نگاه کوتاه و گذرا، به زندگی سراسر ایمان و عقیده و جهاد او، نشان می دهد

که چگونه او، همهء عمر، در عشق عالم لاهوت و ملکوت الهی گذرانده است. به عقیدهء همهء

کسانی که آن امام بر حق را می شناسند، چه دوست و چه دشمن، و چه موافق چه مخالف، آن حضرت، هرگز به لذت بدن از نعمت های زندگی، حتی فکر هم نکرده بود.

چه آن که تمام زندگی خود را، سراسر در زهد و عبادت و قناعت گذرانید و از آن هنگام که

بر مسند خلافت نشست، نه تنها کمترین گشایشی در زندگی خود و عائله اش پدید نیاورد، که حتی زندگی را بر خود سخت تر هم گرفت و حد قناعت را بیشتر هم کرد.

باز، دوست و دشمن متفق القولند که او، در زندگی خود، هرگز روی راحت و آسایش

نخواست، چرا که از این دنیا، راحت و آسایش طلب نمی کرد این جهان را گذرگاهی برای

آزمایش بندگان خدا می دانست و از پروردگارش می خواست که هرچه زودتر، دوران

عبور از این گذرگاه را بر آورد و ایام آزمایش او را کوتاه تر گرداند و برای همین بود که وقتی

در محراب مسجد، شمشیر آن حرامی نابکار، ضربه ای مهلک بر تارک مبارکش فرود می آورد، باشور و شادی، و سرشار از بهجت و آسودگی، به صدای بلند ندا در می دهد: به

خدای کعبه که به سعادت رسیدم.

بهرهء معنوی از قدرت ظاهری

اریکء قدرت نیز، باز به اتفاق قول و نظر دوست و دشمن، برایش مفهومی نداشت. چه،

زمانی که پس از رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله)، حق مسلم او را در خلافت مسلمین پایمال کردند،

بس که مسند خلافت و قدرت حکومت برایش بی ارزش و فاقد اعتبار بود، دم نزد. و با آن

که قوت بازوی توانا و قدرت شمشیر جهانگشا داشت و همان پهلوانی بود که در نوجوانی،

عمرو بن عبدود را (که به نوشتهء تاریخ با دهها مرد جنگی برابر بود) به يك ضربت از پای

در آورده بود، و همان دلاوری بود که در قلعهء خیبر را بادت خود از جای برکنده بود،
و همان شهنشوارى بود که هیچ کس قدرت ایستادگی در برابرش را نداشت، و نیز با آن که
صدها پیرو، صدها معتقد، صدها یار پاکباز و سرسپردهء فداکار، جان بر کف نهاده و آمادهء
جهاد در راه احقاق حق داشت، اما او، از چنان حق مسلمی - که نبی اکرم در وقعهء غدیر
بدو تفویض فرموده بود - بر اساس مصلحت عمومی مسلمانان چشم پوشید.

وهنگامی هم که پس از قتل عثمان، او را در محضور قرار دادند و از هر طرف احاطه اش کردند و سرانجام خلافت را پذیرفت، از همان نخستین لحظه، دوست و دشمنش دیدند که او خلافت را، برای رسیدن به قدرت نپذیرفته است بلکه برای استقرار حکومت عدل الهی و احقاق حق ضعفاء و جلوگیری از ظلم و ستم اقویاء پذیرا شده است. آن گروه قدرتمندان، که در دوران خلافت عثمان، با سوء استفاده از اوضاع

ناهنجار و غیر اسلامی آن دوران، بیت المال را به یغما برده و با چپاول حق ضعفاء به ثروت و مکتب رسیده بودند، از امام راستین هم توقع داشتند اکنون که بر مسند خلافت

رسیده است، با آنها از در مصلحت اندیشی و مردم‌داری و دوست یابی و خویشاوند نوازی

(و همهء اینها هم به شیوهء عثمان) در آید و برای استحکام پایه های خلافتش، آنها را همچنان در ظلم و جور و فسق و فجور آزاد بگذارد. اما زهی کوتاه اندیشی، دربارهء مردی

که تمام دنیای فانی را به هیچ می گیرد، چه رسد به آنکه در فکر استحکام پایه های خلافت باشد!

برخلاف تصور کوتاه بینان علی (علیه السلام) در همان نخستین روز خلافت فرمانی صادر کرد

که طی آن اعلام شده بود: آن قسمت از اموالی را که از بیت المال مسلمین، بطور ناحق به

این و آن بخشیده شده است، از همهء پایمال کنندگان حقوق مسلمانان پس می گیرم به

خوانهء بیت المال بر می گردانم، حتی اگر این اموال را به مهریه و کابین زنان خویش قرار

داده باشند. (۱)

احقاق حق

هنگامی که عمر، خلیفهء دوم، بدست ابو لوءلوء، (اغلب ایرانیان در دوران حکومت او

نوعاً مورد ظلم و تبعیض اداری قرار می گرفتند)، کشته شد. فرزند دوم او، عبید الله، به

مردی ایرانی بنام "هرمزان" که امیر خوزستان بود و در جنگ با مسلمانان اسیر شده و سپس پناهندگی گرفته و سرانجام مسلمان شده بود، سوء ظن برد که در کشتن پدرش

دخالت داشته است. و تنها به خاطر همین سوء ظن بی مسند و مدرک و بی شاهد
و اثبات

۱. والله لو وجدته قد تزوج به النساء وملك به الأماء لرددته، فإن في العدل سعة: خطبه ۱۵.

نشده، به سراغ وی رفت و بدون آن که به محضر قاضی شرع مراجعه کرده و حکمی گرفته

باشد، خودسرانه او را به قتل رسانید. هیچکس، از حق ایرانی بینوا، که به خشم و خودخواهی پسر خلیفه دچار آمده بود دفاع نکرد و از خون او نامی به زبان نیاورد. اما...

اما تنها علی (علیه السلام) بود که این ظلم و نابرابری و عدم مساوات را تحمل نکرد و نزد عثمان

رفت و فرمود: در حکومت دین الهی، هیچکس از کس دیگر برتر نیست و خون پسر عمر،

بر خون این ایرانی تازه مسلمان، هیچ مزیتی ندارد. همچنان که اگر آن ایرانی عبیدالله را

بدون حکم حاکم می کشت مستوجب قصاص بود، اکنون نیز باید پسر عمر، به خونخواهی او، قصاص شود.

اما عثمان، که پس از انقلاب شکوهمند محمد (صلی الله علیه و آله) و استقرار حکومت عدل الهی،

باردیگر به دوران اشرافیت بازگشته بود و قوانین و مقررات قبیله ای جاهلیت را مستقر کرده بود و برتری نژادی اعراب را بر غیر عرب اصلی مسلم می دانست، از انجام این قصاص خودداری کرد.

سالها بر این گذشت، تا آن که عثمان، خود نیز به دست مخالفان کشته شد. و همین که علی (علیه السلام) به خلافت نشست، از همان نخستین روز به جست و جوی عبیدالله برخاست

تا او را قصاص کند و خون پایمال شدهء يك مسلمان را از هدر شدن رها کند. دایما می فرمود که " اگر بر این فاسق قاتل دسترسی پیدا کنم، به خاطر خون هرمرزان که بی گناه ریخته شده است، او را قصاص خواهم کرد ". و سرانجام نیز عبیدالله، در جنگ

صفین و در صف لشکریان معاویه سر در آورد و به دست سپاهیان علی (علیه السلام) کشته شد.

آیا چنین مردی، که برای اجرای حق و عدالت و برای جلوگیری از پایمال شدن خون يك مسلمان گمنام، اینطور جدی و قاطع می ایستد و حتی پس از سالها احقاق آن حق را

فراموش نمی کند، مسند خلافت را می توانست برای خود بخواهد؟ و قدرت حکومت را

می توانست جز در راه خفا و در راه خدمت به خلق خدا به کار گیرد؟

همین خصوصیات بود که راحت طلبان و عشرت جویان را که از عدل و داد
و مساوات
علی (علیه السلام) در عذاب بودند و او را مزاحم خوش و عیش و نوش خود می دیدند
به خشم

و کینه توزی واداشته بود. وعلی (علیه السلام) در همین مورد است که فرموده: " آنها که از عدالت گستری و دادگری من به ستوه آمده اند، پس اگر من بی عدالتی و بیداد پیش گیرم (چیزی که آنها از من می خواهند) چگونه من خواهند آن را تحمل کنند؟ ".

مقایسه خلفاء و در پایان چنین خلافتی، که با پایان عمر سراسر عزت و شرف افتخار او نیز همراه بود، از او که ۵ سال زمامداری امپراتوری وسیع اسلام و در حقیقت بزرگترین امپراتوری آن روز جهان را به عهده داشت، چه باقی مانده بود؟ هیچ، جز خانه ای گلین و مفروش به

بوریاپی کهنه و پاره و چند ظرف سفالین و کفشی که کف آن سوراخ شده و به تازگی بادیست خود امیر المؤمنین (علیه السلام) تعمیر شده بود، به اضافه چند درهم پول سیاه....

ولی روزی که عثمان کشته شد، به نوشتهء تاریخ ثروت نقد او ۱۵۰ هزار دینار طلا و یک میلیون درهم بود. و به نوشتهء مسعودی، در کتاب تاریخش " مروج الذهب"، املاک او یکصد هزار دینار ارزش داشت و صدها اسب و شتر نیز از خود باقی گذاشته بود. و روزی که زبیر، یکی از اعضای شورای خلافت و مدعی و معاند علی (علیه السلام) مرد، چهار صد هزار دینار نقدینه و یکهزار اسب و یکهزار کنیز از او باقی ماند.

و طلحه، عضو دیگر شورا، و مدعی و معاند دیگر علی (علیه السلام) تنها از درآمدی که از غله عراق داشت روزی یکهزار دینار سود می برد و از املاک خود در " سراه" نیز درآمدی بیش از این داشت و در کوفه و مدینه خانه های مجلل ساخته بود و عبد الرحمن بن عوف، آن بازیگر مکار که هزاران حيله به کار برد، تا برای سومین بار، حق علی (علیه السلام) را پایمال کرد و عثمان را به خلافت رسانید، هنگام مرگ یکهزار اسب و یکهزار شتر و ده هزار گوسفند داشت، و در شهرهای اسکندریه و بصره و کوفه خانه های مجلل ساخته بود....

با این مقایسهء ساده، بهتر می توان پی برد که دنیای فانی برای ابر مرد تاریخ و شهسوار اسلام، برآستی کمتر از عطسهء بزی ارزش داشته است....

وجود علی، سرشار از عشق خدا و ملامت از علاقه به مظاهر توحید و ربوبی
و خداشناسی است: وجودی شیفته و دلباخته جذبه‌ها و زیبایی‌های خلقت،

وشگفتی های آفرینش، که هر سحرگاه، در چشمه سار این جذبه بی مانند، دل می شوید، هر غروب شفق سرخ را، قطره ای از خون شهیدان می بیند که در راه این عشق و جذبه فرو می چکد، تا خود، رود خروشانى فراهم آید و بساط آنچه را که بر سر این

راه، دشمنانه می ایستد، از میان بردارد....

بیانات دلنواز، تعبیرهای زیبا، استدلالهای محکم و سخنان پرجلالی که در کتاب " نهج البلاغه "، از او نقل شده است، جلوه ای کوچک از ایمان و معرفت او را به مبدأ جهان

هستی و سرچشمه وجود، مشخص می سازد.

در نهج البلاغه، آن اثر جاودانه و بی مانند، علی (علیه السلام)، راههای گوناگون وصول به خدا

و شناخت آن مبدأ یکتا را به مشتاقان می آموزد، و در این طریق، راههایی را ارائه می دهد که هنوز پای استدلالیان به آستانه آن نیز نرسیده است.

علی، گاهی از بحث های فلسفی و عقلی به مسأله توحید و خداشناسی می نگرد و مسأله بسیط مطلق بودن خدا و نفی هرگونه مغایرت صفات با ذات و تجزیه آن را مطرح

می سازد، و خدا را فارغ از هر نوع ترکیب و تجزیه معرفی می کند و در ضمن خطبه ها

و دعاها و سخنان ارزنده خود، به اینحقیقت اشاره می کند.

در خطبه نخست از نهج البلاغه می فرماید:

" او بر ذات مقدس خویش اتسوار است و سازمان کائنات بر اراده نیرومندش تکیه دارد ". و آنگاه در باره محبوب و معبود خویش، چنین سخن می گوید:

" آنکس را می ستایم که ستایش و توصیف تعریف کنندگان، به وصف کمالش، کفایت

نمی کند، حتی اگر تا آخرین حد مبالغه، که در توانائی دارند، پیش روند، در بیان آن عاجز

و ناتوان می مانند، و هرچه بکوشند یکی از هزارانش را سپاس نتواند گفت. صفات کمالش

را حدی نیست تا بتوان به میزان و حدود آن پی برد، و نامهای دلاویزش آنچنان بزرگ و وارسته اند که از سطح عالی ترین لغات رایج فراتر نگاشته شده اند "

امام بزرگوار و اعجوبه روزگار، سپس پیرامون معرفت آفریگار، بدینگونه توصیف می آغازد: " آغاز دین، معرفت و شناسایی کرد گار است و کمال معرفت و شناسایی، ایمان



(180)

بر ذات پروردگار، ایمان را یگانگی خداوند، یعنی شهادت بر یکتایی و بی همانندی او

تکمیل کنند و توحید را با صمیمیت و اخلاص به اتمام می رسانند. صاحب‌دلان، چون صمیمانه بر وحدت خدا اعتراف کردند، او را چنان پاك و بی آرایش می بینند که ذات مقدسش را از هر نام و وصف، پاك و منزه می دانند، حاشا که آن یگانه به صفتی موصوف

باشد، زیرا که به هنگام توصیف، چنان می نماید که نامش، از هر صفتی جدا است.

پس اگر کسی بخواهد خداوند متعال را توصیف کند، مثل آن است که بخواهد برای وجودی

بی همتا و مانند ناپذیر، هم‌تا و مانند آورده باشد و چنین کسی از سر منزل حقیقت، فرسنگها فرسنگ، دور و بیگانه و گمراه است."

آزادی از دیدگاه علی (علیه السلام)
"آزادی" کلمه‌ای است زیبا و فریبا و مقدس که بیشتر بر سر زبانها است، ولی کمتر به

مفهوم حقیقی آن پی برده و عمل شده است. علی (علیه السلام) در یکی از سخنان جالب و شیوای خود خطاب به یکی از یاران خود می فرماید: "لا تکن عبد غیرک قد جعلک الله حرا".

هرگز بنده‌ای دیگری مباش چون خداوند ترا آزاد آفریده است. در این جمله کوتاه، معنایی سرشار از علم و آگاهی نهفته است. با این توجیه و تفسیر که اگر دیگران مفهوم یا مصداق آزادی را در دیگران جستجو می کنند و آنرا می خواهند

از دیگران دریافت کنند، امام (علیه السلام) آن را در وجود خود فرد، جستجو می کند و او را به

خویشتن دعوت می کند. و بازگشت به خویشتن می دهد، تا خود را شایسته‌ای برخوردار

از آزادی نماید. به تعبیر رساتر، آزادی را ذاتی می داند و خود جوش، نه اکتسابی و اعطائی. بنده و برده‌ی دیگری شدن، معنای وسیع و دامنه‌داری دارد که می تواند شامل

انسانها، اجناس، تمایلات، مقام‌های دنیوی، غرائز سرکش، تمایلات جنسی، افکار و ایده‌های تند و مخرب و دیگر مقولات گردد. ولی انسان آزاده و وارسته و آزادی خواه

واقعی، طبق تعریف امام (علیه السلام)، فردی است که آنچنان خود را تربیت کرده
است و آنچنان
مهار نفس و زمام اراده و غریزه را در اختیار خود دارد، که به هیچ قیمت، زیر یوغ
استثمار
و استعمار و بهره کشی دیگران نمی رود، و مورد هجوم تمایلات و خوسات هایناروا
قرار

نمی گیرد، و در واقع مصونیت فطری دارد. يك چنین فرد وارسته، خود ساخته و تربیت یافتهء مکتب تربیتی اسلام است. اسلام آزاد و منطقی، اسلام دست نخورده، اسلام آسمانی والهی....

شاگردان و تربیت یافتگان و فارغ التحصیلان این مکتب الهی هستند که می توانند آزادیهای خود را به هر قیمت و تحت هر شرایط سخت و ناگوار محفوظ بدارند و تحت قید و بندهای زر و زور و تزویر و مقام ریاست و حب شهوت نروند. امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

یکی از بارزترین نمونه های تربیتی آن می باشد و شاگردان برجسته و دست اول مانند: ابوذر، سلمان، مقداد، عمار یاسر، مالک اشتر، و ابو حمزه ثمالی، در مکتب او تربیت یافته اند. که توانسته اند با ترك تمنیات خود، به شریف ترین ثروت و غنای فطری، که آزادی است، برسند. جائی که امام می فرماید: " اشرف الغنی، ترك المنی ".

" شریف ترین ثروتها ترك تمنیات و خواسته ها و تمایلات درونی است ". (۱)

شرح کوتاه

آزادی و آزادگی مولود بی نیازی است و نیاز و وابستگی و شیفتگی، پایه ای محدود بودن و مقید و وابسته شدن است. از این رو آزادگان جهان همیشه سبکبارند، و بلند پرواز.

حافظ شاعر وارسته می گوید:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود * از آنچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

استاد شهید " مطهری " در این باره می گوید:

" انسان با روح سبکبار و سبکبال زندگی می کند و تحرك و نشاط پیدا می کند، آزادانه

پرواز می نماید: در نبرد دائم زندگی، سبک به پا می خیزد، حرکت در میدان زندگی،

مانند شناوری در آب است. هرچه وابستگی ها کمتر باشد، امکان شناوری بیشتر است.

وابستگیهای زیاد، امکان شناوری را سلب و گاهی با خطر غرق شدن در آب رو به رو

می سازد. " گاندی " با روش زاهدانهء سبکباری خود، توانست امپراتوری انگلستان را به زانو در آورد.

١. نهج البلاغه، خطبه ٤٤.

" یعقوب لیث صفاری " نان و پیاز را رها نکرد، تا توانست خلیفه را به وحشت افکند.

مقاومت حیرت انگیز " ویت گنگ " مدیون آن چیزی است که در اسلام " خفت مؤنه "

خوانده می شود. يك ویت کنگ قادر است با مشتی برنج روزهای متوالی در پناهگاهها

بسر ببرد و با حریف خود نبرد کند. هیچ رهبر مذهبی یا سیاسی، تاکنون نتوانسته است با

ناز پروردگی ولذت گرائی منشأ تحولی در جهان باشد. سبکباری، شرط اساسی تحرکها،

جنبشها و جهشها است " (۱)

جلوگیری از تشریفات زائد و مراسم بی روح، یکی از ویژگیهای حکومت علی (علیه السلام) بود.

اساس حکومت علی (علیه السلام) بر پایهء تلاش و فعالیت استوار، واز تملق و چاپلوسی بیزار

و متنفر بود.

روزی امام (علیه السلام) وارد شهر " انبار " شد. شهری که اغلب ساکنان آن را مسلمانان غیر

عرب تشکیل می دادند. کدخدایان، کشاورزان، قاطبه اهالی آن شادمان و خردسند بودند که خلیفه بزرگوارشان از شهر آنان عبور می کند. به استقبالش شتافتند.

هنگامی

که مرکب علی (علیه السلام) به راه افتاد، آنان در جلو مرکب، سینه خیزان شروع به دویدن کردند

و به این ترتیب ارادت و خلوص خود را اظهار نمودند.

علی (علیه السلام) مرکب خود را نگه داشت و آنان را طلبید. پرسید: چرا می دوید؟ این چه

کاری است که شما انجام می دهید؟

در پاسخ عرض کردند که: این يك نوع احترامی است که ما نسبت به امراء، حکمرانان

و افراد مورد احترام خود قائل هستیم، این سنت مرسوم است که از دیرگاه در میان ما

معمول بوده است.

امام (علیه السلام) فرمود: این کار، شمارا در دنیا به رنج و زحمت می افکند و در

آخرت به
شقاوت و بدبختی می کشاند. همیشه از این نوع کارها که شمارا سست و زبون می
سازد
خودداری کنید. چون این عمل فایده و نتیجه ای به حال شما و افراد مورد نظر شما
ندارد
و چیزی که نتیجه و فایده ای نداشته باشد، انجام آن روا نیست."

۱. سیری در نهج البلاغه ص ۲۲۶.

علی (علیه السلام) از امتیازات طبقاتی، وعدم تساوی در برابر قانون، ورعایت جانب اشرف،

بیزار بود، وقتی شنید که "عثمان بن حنیف"، والی او در بصره، به مهمانی یکی از اشرف

شهر رفته است به پسر حنیف چنین نوشت:

"شنیده ام به مجلسی پا نهاده ای که در آن توانگران خوانده بودند و ناتوانان رانده. به

هنگام پذیرائی غذاهای رنگارنگ برای تو می آورده اند و ظرفهای گوناگون نزد تو می چیده اند. اگر می خواهی با من کار کنی، دست از این کارها بکش و گرنه استعفاء بده."

نمونه ای از عدالت و دادگستری علی (علیه السلام)

نیاز انسان، به عنوان یک فرد انسان، تنها در آب و نان و جامه و مسکن خلاصه نمی شود، بلکه علاوه بر آنها احتیاجات و نیازهای روحی و فکری و خواسته های معنوی

هم دارد که تأمین آنها مهمتر از آب و نان و مسکن است. که یکی از آنها تعمیم عدالت

اجتماعی و رفع تبعیض و برچیدن آثار تفاوتها و دوگانگی ها در اجتماع است. چون عدالت و رعایت قسط و داد است، که می تواند تعادل اجتماع را حفظ کند، و آن

را از سقوط نجات دهد، و رضایت همگانی را فراهم سازد و به پیکر اجتماع سلامت و شادابی بخشد. ظلم و جور و ستمگری و تبعیض، قادر نیست حتی روح خود آن ستمگر

متعدی را نیز راضی و آرام و خوشحال سازد، تا چه رسد به ستمدیدگان و حق باختگان.

وجود علی (علیه السلام)، نمونه بارز عدل و داد و میزان شاخص دادگستری و دادخواهی بود.

زندگی شصت و سه ساله علی (علیه السلام)، در همین کلمه خلاصه می گردد. عدالت در او یک

مذهب بود و روش، نه امری اکتسابی و گذرا، فرد نکته سنج و باهوشی، از علی (علیه السلام) پرسید:

"آیا عدالت شریف تر و بهتر و بالاتر است یا جود و بخشندگی؟"

علی (علیه السلام) در پاسخ فرمودند: "عدل و داد، جریانها را در مسیر طبیعی خود قرار

می دهد. ولی جود و بخشش، آنها را از مجرای طبیعی و واقعی خود خارج می سازد. عدالت، استحقاقهای طبیعی و واقعی را در مد نظر قرار می دهد، به هر کس طبق لیاقت
و استعداد و شایستگی اش می دهد، اما بخشش، جریان عادی و طبیعی را برهم می زند
".
پس از پیروزی و روی کار آمدن علی (علیه السلام)، عده ای از زبانه ها و تفاله های
رژیم سابق

می خواستند اموالی را که تیول آنها شده بود و از طرف دستگاه حکومت گذشته در اختیار جمعی از نور چشمی ها و متملقین و چاپلوسان قرار داشت، همچنان در تملك آنان باقی بماند.

امام در پاسخ آنان فرمود:

" حق کهن را هیچ عاقلی نمی تواند باطل یا نادیده انگارد، به خدا قسم اگر آن اموال،

مهریه زنان هم قرار گرفته باشد یا بوسیله آن اموال، کنیزکان خریداری گردد، بازهم آنها را به بیت المال باز پس خواهم گرداند. چون در عدالت و دادگستری آنچنان گشایش

و وسعتی است که می تواند خواسته های عمومی را برطرف و تأمین سازد، و جامعه ای که

شایستگی اجرای عدالت را ندارد، در تنگنای ظلم و جور و بی عدالتی قرار می گیرد ."

پس از پیروزی ظاهری امام (علیه السلام)، جمعی از دوستان خیراندیش او به حضورش آمدند

و با نهایت خلوص و خیر خواهی تقاضا کردند که به خاطر مصالح مهمتر، انعطافی در سیاست خود پیش گیرد و پیشنهاد کردند برای اینکه امام خود را از درد سر هوجبی ها، راحت کند، رعایت حال برخی از متنفذین و شخصیت های صدر اسلام را بنماید. استدلال آنها بر این اساس بود که معاویه ایالت زرخیز و پر در آمدی مانند سوریه را در

اختیار دارد، چه مانعی دارد که فعلا به خاطر مصلحت مهمتر، موضوع مساوات و برنامهء

برابری را مسکوت بگذاری؟

امام (علیه السلام) در پاسخ آنان فرمود:

" شما از من می خواهید که پیروزی را به قیمت تبعیض و ستم به دست آورم؟ از من می خواهید که عدالت را به پای سیاست و سیادت فدا کنم؟ نه، به خدا قسم تا دنیا، دنیا

است، چنین نخواهم کرد و به گرد چنین کاری نخواهم گشت من و تبعیض؟... هرگز چنین

کاری شدنی نیست. من و پایمال کردن عدالت و مساوات؟ نه، هرگز چنین چیزی ممکن

نیست. اگر همهء اموالی که به عنوان حکومت در اختیار من هست، مال شخصی و محصول

دسترنج خودم بود و می خواستم میان مردم تقسیم کنم، هرگز تبعیض روا نمی داشتم تا چه رسد به اینکه مال، مال خدا و مربوط به بیت المال است و من امانت دار خدایم."

دورنمائی از عدل و آزادی
در زندگی فردی و اجتماعی علی (علیه السلام)، داستانها و نمونه های فراوانی به چشم
می خورد که هر کدام می تواند درسی آموزنده و حیاتبخش، در زندگی فردی
و اجتماعی
مسلمانان باشد. بهعنوان نمونه، داستانی از زبان " سوده " زن شجاع و فداکار
و همرمز
علی (علیه السلام) نقل می شود که می تواند بازگو کننده بسیاری از حقایق آنروز
جهان اسلام باشد
اینک آن داستان: " وقت اداری تمام شده بود. معاویه و چند تن از نزدیکان و حغاشیه
نشینان او نشسته بودند و از هر دری سخن می گفتند. یکی از دربانان وارد شد
و تعظیمی
نمود و گفت: خلیفه به سلامت باشد! یک زن عراقی است که خود را سوده معرفی
می کند
ومی گوید تازه از عراق رسیده است و کار لازم و فوری با خلیفه دارد و بار می
خواهد.
معاویه لحظه ای به فکر فرو رفت و آهسته با خود زمزمه کرد " سوده... " به خاطر
آورد
و گفت: اجازه بدهید وارد شود.
زن قد بلند وارد شد. لباس ساده ای اندام او را پوشانده بود. وضع او نشان می داد که
سختی های روزگار و فراز و نشیب های زندگی او را خمیده کرده و زودتر از سن
واقعی گام
به پیری نهاده است. شاید تا آن روز پای زنی جز برای شادی و تفریح خلیفه به آن
کاخ
نرسیده بود. " سوده " سلام کرد و جواب شنید. معاویه پرسید: تو دختر عماره
همدانی
نیستی؟ سوده جواب داد: آری!
معاویه گفت: تو همان شخصی نیستی که در جنگ صفین همراه مردان قبیله ات در
لشکر علی (علیه السلام) بودی و یک روز در گرما گرم نبرد برای تهییج برادرت این
اشعار را
می سرودی و می گفتی: " پسر عمار "، در روز نبرد که مردان جنگی روبروی
همدیگر
می ایستند، تو همچون پدرت آستین همت بالا زن و مردانه بکوش! علی و حسین
و خاندان رسالت را یاری و کمک نما! هند و پسر او را خوار و زبون ساز! رهبر

ویشوای ما
علی (علیه السلام)، برادر گرامی پیامبر، حضرت محمد (علیه السلام)، پرچمدار
هدایت و مشعلدار چراغ
فروزان ایمان و تقوی است ". آیا تو آن نبودی؟
سوده پاسخ داد: آری، معاویه! من بودم. به خدا قسم من کسی نیستم که از حق

و صداقت رو برگردانم و حقیقتی را کتمان نمایم یا بیجا معذرت بخوام. آن روز من بودم

که این اشعار را می خواندم.

معاویه پرسید: خوب آنروز چه انگیزه و هدفی؟

سوده جواب داد: دوستی علی (علیه السلام) و پیروی از حق و وفاداری به رهبر راستین.

معاویه گفت: من گمان نمی برم که از پیروی علی (علیه السلام) نتیجه ای گرفته باشی؟

سوده گفت: خواهش می کنم گذشته را یادآور مکن و خاطرات فراموش شده را باز نگردان. آن روز، روزی بود و امروز روز دیگری است.

معاویه گفت: چنین چیزی هرگز ممکن نیست. من هرگز برادرت را فراموش نمی کنم. چون صدمه هائی که از او، و خویشانت دیده ام از هیچکس دیگری ندیده ام.

سوده، باز پاسخ داد: درست است. برادرم فرد ناشناخته ای نبود و موقعیت او خدمات و فعالیتهای او، شور و احساسات او، چراغ راه و راهنمای رهروان حقیقت بود. اما، اکنون

وضع دگرگون شده است و ما سرپرست خود را از دست داده ایم. برنامه های ما ناتمام

مانده... بهتر است از امروز سخن بگوئیم و گذشته را فراموش کنیم. خوب. بگو حاجت تو

چیست؟ "سوده" کمی سکوت اختیار کرد و آرامش خود را باز یافت. سپس با لحن اندرز

آمیزی شروع به سخن نمود و چنین گفت: معاویه، تو امروز ریاست و حکومت مردم را به

چنگ آورده ای. تأمین نیازمندیها و رفاه ملت وظیفهء تو است. مسئولیت تو بزرگتر و مهم تر از افراد عادی است فردا خداوند از تو بازخواست خواهد کرد که با ملت چگونه

رفتار کردی و وظائفی را که در برابر آنها به عهده داشتی، چگونه به انجام رساندی؟ از

نحوهء کار و فعالیت کارگزاران تو پیداست که به وظیفهء خود درست قیام نکرده ای. این

عاملان، نمایندگان، فرمانداران و استانداران تو جز فردپرستی و مصلحت گرایی خویشتن و جز بسط نفوذ و قدرت شخصی تو، کار دیگری انجام نمی دهند. مرتب دم

از
تو می زنند و رجز می خوانند و چاپلوسی می کنند، اما نسبت به مردم با خشونت
کامل
رفتار می کنند. ما را همانند خوشه های خشکیده ای درو می کنند و همچون گاو
خرمن
کوبی ما را زیر پای خود له می کنند. از يك طرف به ما توهین و تحقیر روا می دارند،
واز

دیگر سو مالیاتهای گزاف و سنگین و کمرشکن مطالبه می کنند. این فرماندار جدید به نام " بسر بن ارطأة " که به نام تو، با پشتیبانی قدرت تو، وارد قبیله ما شد، مردان خاندان

مارا کشت، اموال مارا به یغما و غارت برد، و اکنون می خواهد مارا به گفتن یاوه هائی

مجبور سازد که خدا هرگز آن روز را پیش نیاورد که زبان ما به چنان یاوه ها آلوده گردد و

از ولایت و دوستی علی (علیه السلام) بی زاری جوئیم....

سوده به سخنان خود چنین ادامه داد: ما نمی خواهیم آشوبی پیا شود و گرنه هنوز تمام مردان با شهادت و نیرومند ما نمرده اند. اینک من از تو انجام دو مطلب زیر را می خواهم: یا او را عزل کنی تا مردم قبیله از تو سپاسگزار باشند، یا به سخنان من اعتناء

نکنی تا ترا کاملاً شناسائی و معرفی کنم. معاویه که سراپا گوش بود و هنوز انتظار نداشت

که زنی، آن هم از دشمنان شکست خوردهء صفین، اینچنین در مقابل او سخن بگوید،

سخت خشمگین شد و فریاد کشید: " سوده "، مرا تهدید می کنی؟ هم اکنون فرمان می دهم ترا بر شتر سرکش و چموش سوار کنند و به پیش فرماندارتان بفرستند تا هرطور خواست با تو رفتار نماید....

سکوت مرگبار بر جملگی حکمفرما گشت. اطرافیان معاویه از ترس سر به پائین افکنده بودند و کسی جرأت سخن گفتن را نداشت. تنها کسی که هرگز از خشم خلیفه

وحشت و هراس نداشت، تربیت یافتهء مکتب علی (علیه السلام)، بانوی ستمدیده و زجر کشیده

" سوده " بود. از خاطرات شیرین گذشته دوران علی (علیه السلام) را به یاد آورد و این اشعار را زمزمه

کرد، و خواست معاویه را در جریان وقایع قرار دهد. مضمون اشعار او چنین بود: " درود

خدا بر روان پاک او باد! که هم اکنون در آغوش قبر آرمید و عدل و داد با او به خاک سپرده

شد. رحمت و درود حق بر روانی باد که همیشه هم پیمان حق بود و به هیچ قیمت از آن

دست بر نمی داشت و همواره ملازم حق و ایمان و صداقت بود... ". معاویه پرسید:

منظور
تو از چنین فردی کیست؟ حتما علی بن ابی طالب است! شاگرد وفادار مکتب علی
گفت:

آری منظورم اوست، او بود که همیشه یاور عدل و داد پشתיبان ستمدیدگان و زجر
کشیدگان بود. هان، ای معاویه! اکنون موضوعی را از دوران حکومت علی (علیه
السلام) بازگو

می کنم که امروز به حال تو مفیدتر است. روزی با یکی از عاملان و نمایندگان او
اختلافی
پیدا کردیم. برای شکایت پیش او رفتم. مشغول نماز مستحبی بود. تا مرا دید متوجه
گردید که نیاز فوری دارم. نماز را کوتاه کرد. و با کمال مهربانی پرسید: حاجتی
داشتی؟
جریان را برای او شرح دادم و بدرفتاریها و خشونت‌های فرماندار او را تذکر دادم.
همزمان
با شنیدن شکایات و نیازها و خواست‌های من، اشک از دیدگان معصوم او جاری
گشت
و چون دانه‌های مروارید بر گونه‌هایش غلتید و چهره‌اش ملکوتی‌اش را دو چندان
جذاب
نمود. سپس دست‌های خود را به سوی آسمان برداشت و چنین گفت: "خدایا، تو
آگاهی
که من هرگز به نمایندگان خود دستور نداده‌ام به کسی ظلم کنند و در حق دیگری
ستم
روا دارند و در انجام حق کوتاهی و قصور ورزند". این جمله را گفت و قطعه‌ای پوستی
را
برداشت و بی درنگ چنین نوشت:
"به نام خداوند بخشنده مهربان. دلایل آشکاری از طرف خدا برایتان آمده است،
پس
حقوق و سهمیه مردم را با پیمان‌ها و میزانهای کامل به خودشان بدهید و حقوق مردم را
کم
و کاست ننمائید. در روی زمین فتنه و فساد نیانگیزید. وقتی این نامه به دست تو
می رسد: اموالی را که گرفته‌ای مواظبت کن تا مأمور دیگری بفرستم و آنها را از تو
باز
پس بستاند والسلام!". و سپس نامه را به من داد و به این ترتیب نماینده خویش را
معزول
کرد. معاویه متوجه قیافه‌های اطرافیان خود گردید که از شنیدن سیستم زمامداری
عدل و داد علی و از شهادت و بی پروائی پرورش یافتگان مکتب او، به بهت و حیرت
فرو
رفته‌اند. به عنوان جبران سرشکستگی و اظهار وجد به منشیان خود دستور داد که
نامه‌ای بنویسند و در آن تذکر دهند که نسبت به این زن با عدالت و انصاف رفتار
کنند.

" سوده " گفت: چرا تنها من؟ فقط با من چرا؟
معاویه: تو چه کار به دیگران داری؟ " سوده ": ابداء، این کار روا و صحیح نیست.
ذلت
وزبونی است. اگر بنا باشد که قانون عدالت اجرا شود، باید تمام افراد قبیله را زیر پر
خود
بگیرد، و گرنه خون من از دیگران سرخ تر نیست.
معاویه کمی جابجا شد و بار دیگر به زن خیره گشت و گفت: آری، علی بن ابی
طالب

شمارا این چنین بار آورده است که در برابر شخصیت ها وزمامداران جسور و بی پروا سخن گوئید. به کاتب و نویسنده اش دستور داد هرطور که این زن می خواهد برایش بنویسد ". این داستان تابلویی گویا و ترسیم بیانگر از عدل و داد و دموکراسی و آزاد منشی علی (علیه السلام) و تربیت یافتگان مکتب تربیتی او بود. تاریخ، نمونه ها و شواهد فراوانی از دوران حکومت علوی در صفحات خود دارد، که پژوهشگر و محقق می تواند از زوایای تاریخ، موارد بی شماری را پیدا کند که داستان بالا یکی از صدها نمونه آنها است. (۱) شبهای ماه رمضان، شبهای علی است: شبهای خدا و شب های علی، پیوند علی با خدا پیوند علی با شب، پیوند خدا با این دو، و نیز علی با این هردو، پیوندی سرشار از راز و رمز خلقت و رحمت و شناختی که می خواست که دیگران را نیز بدان راه، سوق دهد... در زندگانی سراسر شور و ایمان، سراسر عشق به خدا و ایثار در راه خدا و پیامبرش، که علی (علیه السلام) از سر گذراند، شبهای او سراسر عشق به خدا و ایثار در راه خدا و پیامبرش، که علی (علیه السلام) از سر گذراند، شبهای او سر فصلی دیگر پایه گذار مکتبی دیگر است، همه هیجان خواستن و شرار توانستن، همه حرف دل، حرف جان، حرف اعماق ضمیر، حرف دل نهادن و سر و جان دادن در راه محبوب و معبود ازلی و ابدی... چه رازی بوده است میان علی و شب، که شب همه شب را، تا سحرگاهان بیدار می مانده و با آفریننده شب و روز، راز دل می گفته است؟ برای آشنایی با ذره ای از این دنیا و قطره ای از این دریا، که همه زیباترین و راز آلودترین شعر خلقت را به یاد می آورد، نخست، ما نیز از زبان شعر مدد می گیریم و این فصل کتاب را با شعری زیبا، از شاعر نامدار معاصر، " شهریار " که شاهد گویای عشق شورانگیزی است که درباره این محبوب دل و جان بشریت

سروده
است، آغاز می کنیم:

۱. مجله مکتب اسلام، با استفاده از نوشته دوست و برادر گرامی و شهیدم مرحوم آقای سید محمد کاظم دانش (ره) که در واقعه ۷ تیر ۱۳۶۰ همراه خیل شهیدان به لقاء پروردگار خود شتافت و دوستان و علاقمندان خود را محروم از فیض خویش ساخت رضوان الله تعالی علیه.

علی آن شیر خدا، میر عرب * الفتی داشته با این دل شب
 شب ز اسرار علی آگاه است * دل شب، محرم سر الله است
 شب، علی دید، به نزدیکی دید * گرچه او نیز به تاریکی دید
 شب شنفته است مناجات علی * جوشش چشمهء عشق ازلی
 قلعه بانی که به قصر افلاك * سر دهد نالهء زندانی خاک
 اشکباری که چو شمع بیزار * می فشاند زر، و می گیرد زار
 دردمندی که چو لب بگشاید * در و دیوار، به زنهار آید
 کلماتی چو در، آویزهء گوش * مسجد کوفه، هنوزش مدهوش
 فجر، تا سینه آفاق شکافت * چشم بیدار علی، خفته نیافت
 روزه داری که به مهر اسحار * بشکند نان جوینی افطار
 ناشناسی که به تاریکی شب * می برد شام یتیمان عرب
 و آن امیری که به شب برفع پوش * می کشد بار گدایان بر دوش
 تا نشد پردگی آن سر، جلی * نشد افشاء، که علی بود، علی
 شہسواری که به برق شمشیر * در دل شب بشکافت دل شیر
 عشق بازی که هماغوش خطر * خفت در خوابگه پیغمبر
 پیشوایی که ز شوق دیدار * می کند قاتل خود را بیدار
 می زند پس لب او، کاسهء شیر * می کند چشم، اشارت به اسیر
 چه اسیری، که همان قاتل اوست * تو خدایی مگر، ای دشمن دوست
 شبروان، مست ولای تو، علی * جان عالم به فدای تو، علی
 علی (علیه السلام) که در همه چیز و همه کار یگانه بود، شیوه عبادت و راز و نیاز با
 خداوند را نیز
 یگانه و خاص خود برگزیده بود. حتی هنگامی که درد، در دلش انباشته می شد نیز،
 برای
 راز دل گفتن و درد دل کردن با خدایش، شب ها را بر می گزید. شبانه، از خانه
 بیرون
 می آمد، به نخلستانهای اطراف شهر می رفت، زیر نخل ها، در سایه روشن
 ماهتاب،
 سر به داخل چاههای آب خم می کرد و دردش را، ناله های جانگدازش را، فریادهای
 در
 سینه مانده و با کس نگفته اش را، سر می داد....

سیر و سلوک

سیر و سلوک در طریق پرستش خداوند یکتا، عبادت و عبودیت در درگاه کبریایی اش، و کرنش و نیاز و نیایش در برابر عظمت بی چون آن قادر مطلق یگانه، تلاش

در راه تهذیب نفس و اتصال آفریده به آفریننده، یکی از اصول پرشکوه تعلیمات انبیاء است، که در اسلام نیز خود، در سرلوحه همه تعلیمات دیگر قرار گرفته است و علی شاگرد برجسته و رهرو راستین مکتب انبیاء نمایانگران آن بود.

راه و رسم عبادت

عبادت در اسلام، صورتی دیگر دارد: عبادت‌های اسلامی، نه تنها از زندگی و نفس و ذات زندگی جدا و بیگانه نیست، بلکه با آن، با فلسفه‌های آن، توأم و آمیخته است و در

متن واقعیات زندگی قرار دارد.

در اسلام، عبادت پروردگار، شامل پاره‌ای از وظایف اخلاقی به حقوق دیگران، وقت شناسی، کنترل احساسات و خشم و غضب، مهر و الفت ورزیدن به مردم، رعایت نظافت

و پاکیزگی، رازداری، خودداری از غیبت و سخن چینی، و دهها نظیر آن، تازه یکی از

مقدمات و شرایط به حساب آمده است.

از دیدگاه اسلام، هر کار خیر و مفیدی که توأم با انگیزه پاک خدایی باشد، عبادت و بندگی است. از این رو، حتی درس خواندن و کسب معلومات و دانش اندوختن و علم

آموختن، کسب و کار حلال و نافع، فعالیت اجتماعی و سازندگی در راه خدمت به خلق، اگر

توأم با انگیزه خدایی و نیت و قصد الهی باشد و تظاهر و ریا در آن نفوذ و دخالت نکند، خود

عبادت و بندگی در پیشگاه خداوند یگانه به شمار می آید، همچنان که نماز و روزه هم از

شاخص ترین عبادت‌های اسلامی شمرده می شود....

معراج روح

در تعبیرهای اسلامی، از عبادت و ستایش الهی، به عنوان معراج روح انسانی و نردبان قرب و تعالی روح و پرواز روح به سوی کانون نامرئی هستی و آفرینش یاد شده است که

انسان مسلمان به عنوان سپاس از پدید آورنده خود انجام می دهد و به سلوک و سیر

خود
در این طریق تداوم می بخشد.... علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید: (إن
قوما عبدوا الله

رغبة فتلك عبادة العبيد، وإن قوما عبدوا الله شكرا فتلك عبادة الاحرار ".
یعنی: گروهی خداوند را به انگیزهء پاداش میپرستند این نوع عبادت، عبادت تجارت
پیشگان است. و گروهی او را از ترس میپرستند، این نوع عبادت، عبادت برده صفتان
و بردگان است. و گروهی خداوند را برای آنکه او را در برابر آن کمالات و صفات
عالیه

سپاسگزاری کرده باشند میپرستند، این نوع عبادت، عبادت آزادگان است.
وعلی (علیه السلام)، باز در یکی دیگر از سخنان ارزنده خود می فرماید: " اگر بر
فرض، خداوند

کیفری را برای نافرمانی معین نکرده بود، وظیفه سپاسگزاری در برابر خداوند ایجاب
می کرد که از فرمانش، تمرد و سرپیچی نشود ".
و بارها می فرمود: " خداوندا!، من تو را به خاطر بیم از کیفر، یا به خاطر طمع و آز
در

بهشت، پرستش نکرده ام. من تو را بدان جهت پرستش کردم که تو را شایستهء
پرستش

یافتم ". در مکتب علی (علیه السلام)، پرستش در يك چیز خلاصه می شود: یاد حق
و حفظ او، و از

یاد بردن هرچه غیر اوست و همیشه زندگی کردن با یاد خدا. قرآن مجید می فرماید:
نماز

را برای آنکه به یاد من باشی برپا دار و اداء کن!
عروج روح علی (علیه السلام)، در پرتو این کمالات هر روز اوج بیشتری می گرفت
تا خود را به

افق بالاتری بکشاند و هر آنچه موجب سنگینی پرواز بود، از خویشتن دور می
ساخت. به

خصوص، شب هنگام، چون پردهء تاریکی بر همه جا کشیده می شد و در سکوت
سنگین

شبان، عظمت الهی، پاک و شفاف، در آئینه فیروزه گون و ستاره نشان آسمان،
بازتابی پر

جلال می یافت، علی (علیه السلام)، با آن عظمت روحی، خود را در برابر آفریدگار
یکتا و توانا،

ذره ای بیش به حساب نمی آورد و همیشه و همه وقت و همه جا، با این گونه راز و
نیازها

و کلمات و عبارات، زمزمه و ترنم داشت: " این نفس من است که ریاضت و پرهیز،
تربیتش

می‌کنم، تا در روز رستاخیز که ترسناکترین روزهاست، از اضطراب ایمن باشد." و
در
جای دیگر، با زبان و بیانی دیگر می‌فرمود: "ای دنیا و ای شهوت! از من دور
باش! مهار
تو را، به پشت تو! رها کرده ام و خویشتن را از قید و بند سنگین تو آزاد ساخته
ام....
به خدا سوگند، عنان نفس خود را در زنجیر خواهم داشت و آن چنان بر نفس خود
سخت خواهم گرفت که از چشمانم چشمه‌های زلال بجوشد."

عشق پاک
علی (علیه السلام)، در کار عبادت، عاشقی دلباخته و بی قرار بود. با تمام وجود به
عبادت
می پرداخت. به عادت او، تنها برای رفع تکلیف نبود. او عاشق راستین جمال حق
بود و جز
جمال دلربای حقیقت چیزی در نظرش جلوه و نمودی نداشت. سجده‌های او
طولانی
و سجده گاهش همواره از اشک شوق مرطوب بود... با این روایتی که از امام
چهارم (علیه السلام)
نقل شده است می توان به عظمت سجده‌های این عاشق پاکباخته پی برد: هنگامی
که
از امام زین العابدین (علیه السلام) که سجده‌هایی طولانی و خستگی ناپذیر در برابر
خداوند،
داشت که گویی برخاستنی در پی نخواهد داشت، خواستند تا تقلیلی در این طول
عبادت و سجده روا دارد، فرمود: " و من يقدر علی عبادة جدي علي بن ابي طالب؟
". (من، که
توانسته ام همانند، جدم علی بن ابی طالب به عبادت پروردگارم پردازم؟).
نمونه ای از راز و نیازها
علی (علیه السلام) در عبادت‌های شبانه اش، آن هنگام که میان او و پروردگارش،
پرده ای جز
آسمان فیروزه گون نبود، و این پرده ای بود که با يك بال پرواز اندیشه و عشق علی
بر کنار
می رفت، و در چشم به هم زدنی طی می شد، به خاک می افتاد، و در دعاها و نیایش
ها و راز
و نیازهایش می گفت: " خدایا، تو را به یگانگی و عظمت مستایم و بر آستان پر
شکوه
و جلال تو، پیشانی بندگی بر خاک مسایم. تو را با دیدگان بینا، نمی بینند، ولی
نادیده ات نیز نمی انگارند. فروغ جمال تو در قلب ها و عواطف، شعلهء عشق می
افزاید،
اما جلوهء دلبری تو از چشم انداز بشر خاکی، مستور و پنهان است... " شکوه و
عظمت تو
آنچنان شامخ و بلند است که پرواز اندیشه، از پیرامون آن، غیر ممکن و محال است،
ولی

دست دلنواز و مهربان تو، در اعماق دریاها و خمیدگی درها و بلندی ستیغ کوهها
کوچکترین و ریزترین ذرات وجود را، مشمول نوازش و مهربانی خود قرار می
دهد....
" خداوندا! نه آن بلند پر اوج وافقهای بالا، دست ما را از دامن لطف تو کوتاه می
سازد
و نه این رحم عمیق و پهناور تو پایهء عرش الوهیت تو را فرو می ریزد. حکیم
خردمند، تو را
می شناسد، ولی از حقیقت وجود تو آگاه نیست، به او عصایی چوبین بخشیده اند،
تا
استدلال کند و در ظلمات اوهام، راه را از چاه باز شناسد. اما آن بلند پروازی
راستین،

ویژه پروانگان عشق است که در سرادق جلال تو بال زننده و گردا گرد شمع
حقیقت
وجودت بگردند و در يك لحظه، سراسیمه تسلیم شعله وصال گشته، در امواج
بیکران
نور و هستی، شخصیت و موجودیت خود را محو سازند و پرتو آسا، به خورشید بی
زوال
وحدت بازگردند. " ای پروردگار بزرگ! هنگامی که شب فرا می رسد و از گریبان
خون
آلوده شفق، عفریت ظلمت سر بیرون می کشد، تو را سپاس می گذارم و تو را
مستایم.
و در سپیده دم که پنجه‌های زرتاب آفتاب، بر پیشانی افق، با قلم طلا آیات نور
منگارد، یاد تو هستم و تو را می پرستم. هر آن ستاره فروزنده که از گوشه چادر
شبرنگ
سپهر، یکدم آشکار و يك دم نهان می شود و دورنمای بدیع خود را بدین عشوه‌ها
جذاب تر جلوه می دهد، از بزرگی و عظمت تو غافل نیستم و همه، جمال تو می
بینم.
چون دیدگانم به روی جهان باز شود، از پای تا سر يك پاره قلب منمایم که با تو،
عاشقانه راز گویم، از هر دری که سخن گویند فرسوده و خسته می شوم، ولی همین
که
نوبت به حدیث تو افتد، نشانی از نو گرفته، داستان را از سر آغاز میکنم....
" تو را مستایم، و بدین ستایش می خواهم که ابرهای رحمت بر ما بسیار بیارد و در
این موقعیت نعمت تو کامل گردد.
تو را مستایم و با این ستایش، جان خود را به پیشگاه عزت تو تسلیم می سازم و در
حصار عصمت تو از لغزش و گناه پناه می جویم.
" خدایا، مرا به توانگری خویش نیازمند کن و از توانگران و اغنیا بی نیاز ساز! تو راه
بنمای تا من گمراه نشوم و تو دوست باش تا از فریب دشمنان ایمن بمانم."
آری، بدین گونه می گذشت شب‌های آن ابر مرد یگانه، آن اسطوره‌ه پر جلال که
خود از
جلال آفرینش پروردگارش، نشانه ای و آیتی بود. و چون، شب به پایان می رسید،
اندوهگین می شد که چرا آن خلوت پر شکوه شبانه و آن فرصت نیکوی راز دل
گفتن با
خدای یگانه، بسر آمده است. و بار دیگر، تمامی روز را در انتظار شب مگذرانید و
شب،

باز همچون همه شب‌های پیشین می گذشت... خدایا، پرتوی از شب‌های علی را،
بر
شب‌های زندگی ما نیز فرو فرست!
و روزهای ما را نیز روزهای مبارك و میمون و سعادتبار قرار بده! آمین رب العالمین

جهاد و عبادت در مکتب علی (علیه السلام)
مکتب انسان ساز علی (علیه السلام)، مکتب حرکت و پویائی... مکتب تحرك و
كوشش، مکتب
مبارزه و جهاد در راه خدا و در راه تأمین رفاه و آسایش مردان خدا و مخلوقات
خداست.
مبارزه و تلاش در زندگی فردی و اجتماعی، در سرلوحه برنامه‌های پیروان این مکتب
قرار گرفته است، و شهادت و از خود گذشتگی، عالترین آرزوی يك فرد پیرو
مکتب او، را
تشکیل می دهد. بدین گونه بسیار طبیعی است آن کس که شهادت را پذیرفته باشد
هرگز
اسارت و ذلت نخواهد داشت.
زندگی ۶۳ ساله علی (علیه السلام)، خود نمونه ای و الا و پرشکوه از مجاهده و
مبارزه در راه
ایمان و اخلاص بود، مبارزه ای که آخرین ساعات لذت بخش آن بانوای " به خدای
كعبه
سوگند به فیض عظیم نائل گشتم " پایان گرفت و خاتمه پذیرفت....
نمونه ای از بیانات او
او در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه، دیدگاه واقعی خود را در مورد جهاد و مبارزه
در
راه خدا نشان می دهد و توصیف جالب و شناسائی کاملی از جهاد و از هدفها و
آرمان‌های
آن، به دست می دهد. و از این طریق رهروان حقیقت را به کعبه معشوق و محبوب
خود،
می کشاند و افراد بی هدف و سست عنصر را مورد عتاب قرار می دهد. داستان آن
نیز به
این ترتیب است: پس از جنگ صفین صلح موقت برقرار گردید و طرفین تعهد داشتند
که
تا يك سال کوچکترین تعدی و تجاوز به مرز همدیگر را روا ندارند. اما سربازان شام
که در
مرز متمرکز شده بودند، و با دستور فرماندهان متخلف خود گاه گاهی به عراق
حمله ور
شده و از قتل و غارت و چپاول و خیانت خودداری نمی کردند و تجاوزات آنان
اغلب

بی جواب می ماند و خونسردی خاص، در میان لشکریان علی (علیه السلام)
حکمفرما بود. این
موضوع به علی (علیه السلام) بسیار گران آمد. خطابهء زیرا را به منظور تهییج
احساسات و عواطف
آنان در مسجد کوفه در برابر فرماندهان سپاه ایراد نمود که امروز هم می تواند بیانگر
عواطف و احساسات و راهگشای خونسردیها و بی تفاوتیها گردد.
مضيقه بی آبی
" معاویه بن ابی سفیان " در حدود شانزده سال بود که به عنوان امارت در شام

حکومت می کرد، و بدون آنکه به احدی اظهار کند مقدمات خلافت را برای خویش فراهم می ساخت، از هر فرصتی، برای منظوری که در دل داشت، استفاده می کرد و بهترین بهانه او برای اینکه از حکومت مرکزی سرپیچی کند و داعیه خلافت را آشکار نماید، موضوع کشته شدن عثمان بود. او در زمان حیات عثمان، به استغاثه‌های عثمان پاسخ مساعد نداد و تقاضا و استمدادهای عثمان را نشنیده و نادیده گرفت. اما منتظر بود عثمان کشته شود و قتل وی را بهانه کار خود قرار دهد عثمان کشته شد. و معاویه فوراً در صدد بهره برداری بر آمد. از سوی دیگر مردم پس از قتل عثمان، دور علی (علیه السلام) را که به جهات مختلفی از رفتن زیر بار خلافت امتناع می کرد گرفتند و با او بیعت کردند. علی (علیه السلام) پس از آنکه دید مسئولیت رسماً متوجه او است، قبول کرد و خلافت رسمی اش در مدینه، که مرکز و دار الخلافه آن روز بود، اعلام شد. همه استانهای کشور پهناور اسلامی آن روز اطاعتش را گردن نهادند، به استثناء شام و سوریه که در اختیار معاویه بود. معاویه از اطاعت حکومت مرکزی سرپیچی کرد و آن را متهم ساخت به اینکه قاتلان عثمان را پناه داده است و خود آماده اعلام استقلال شام و سوریه شد. و سپاهی انبوه از شامیان را فراهم کرد. علی (علیه السلام) پس از فیصله دادن به کار اصحاب جمل، متوجه معاویه شد. نامه‌هایی به معاویه رد و بدل کرد. اما نامه‌های علی در دل سیاه ابو الاعور سلمی، پیشا پیش لشکر معاویه با گروهی از پیشاهنگان حرکت می کرد و مالک اشتر نخعی، با گروهی از لشکریان علی (علیه السلام) به عنوان مقدمه الجیش پیشا پیش سپاه علی (علیه السلام) حرکت می کرد. دو دسته

پیشاهنگ در کنار فرات به یکدیگر رسیدند.
" مالک اشتر "، از طرف علی، مجاز نبود جنگ را شروع کند، اما ابو الاعور برای
اینکه
زهر چشمی بگیرد، حمله سختی کرد. حمله او از طرف مالک و همراهانش دفع شد،
و شامیان سخت به عقب رانده شدند. ابو الاعور برای اینکه کار را از راه دیگر بر
حریف
سخت بگیرد، خود را به محل " شریعه "، یعنی آن نقطه شیب دار کنار فرات، که دو
طرف
می بایست از آنجا آب بردارند، رساند، نیزه داران و تیراندازان خود را مأمور کرد تا
آن
نقطه را حفظ کنند و مانع ورود مالک و یارانش بشوند. طولی نکشید که خود معاویه
با

سپاه انبوهش رسید و از پیشدستی ابوالاعور خشنود شد. معاویه برای اطمینان بیشتر عده ای بر نفرات ابو الاعور افزود. اصحاب علی (علیه السلام) در مضیقه بی آبی قرار گرفتند.

شامیان عموماً از پیش آمد این فرصت خوشحال بودند، و معاویه با مسرت اظهار داشت:

" این پیروزی مال ماست "

تنها عمرو بن العاص معاون و مشاور مخصوص معاویه این کار را مصلحت نمی دید.

از آن سو، علی (علیه السلام) خودش رسید و از ماجرا آگاه شد. نامه ای به وسیله یکی از بزرگان

فرستاد، که " تو و پیروانت قبل از هر چیز اسلحه به کار برده اید، به علاوه جلوی آب را بر

یاران من گرفته اید، دستور بده از این کار دست بردارند تا مذاکرات آغاز گردد. البته اگر تو

به چیزی جز جنگ راضی نشوی، من ترس و ابایی ندارم "

این نامه به دست معاویه رسید. با مشاورین خود در اطراف این موضوع مشورت کرد... عموماً نظرشان این بود: فرصت خوبی به دست آمده، باید استفاده کرد، و به این

نامه نباید ترتیب اثر داد. تنها عمرو بن العاص نظر مخالف داشت.

گفت: " اشتباه می کنید، علی و اصحابش چون در نظر ندارند در کار جنگ و خونریزی

پیشدستی کنند، فعلاً سکوت کرده اند و به وسیله نامه خواسته اند شما را از کارتان منصرف کنند. خیال نکنید که اگر شما به این نامه ترتیب اثر ندادید و آنها را

همچنان در

مضیقه بی آبی گذاشتید آنان عقب نشینی می کنند. آن وقت است که دست به قبضه شمشیر خواهند برد و از پا نخواهند نشست تا شما را با رسوایی از اطراف فرات دور کنند "

اما عقیده اکثریت مشاورین این بود که مضیقه بی آبی، دشمن را از پای در خواهد آورد و

آنها را مجبور به عزیمت خواهد کرد.

معاویه شخصاً نیز با این عقیده همراه بود. این شورا به پایان رسید. صعصعه برای دریافت جواب نامه به معاویه مراجعه کرد معاویه که در نظر داشت از جواب دادن شانه

خالی کند گفت: " بعدا جواب خواهم داد " ضمنا دستور داد تا سربازان محافظ
آب، كاملا
مراقب باشند و مانع ورود و خروج سپاهيان علي (عليه السلام) شوند. علي (عليه
السلام) از اين پيشامد، كه
اميد هرگونه حسن نيتي را در جبهه مخالف به كلي از بين مي برد و راهي براي حل
مشكلات به وسيله مذاكرات باقي نمي گذاشت، سخت ناراحت شد. راه را منحصر
به

اعمال زور و دست بردن به اسلحه دید. در مقابل سپاه خویش آمد و خطابه‌ای کوتاه
اما
مهیج و شورانگیز به این مضمون انشاء کرد: " اینان ستمگری آغاز کردند، در ستیزه
را
گشودند و با روش خصمانه شما را پذیرا شدند. اینان مانند گرسنه‌ای که غذا می
طلبند
جنگ و خونریزی و خون آشامی می طلبند. جلوی آب آشامیدنی را بر شما گرفته
اند،
اکنون یکی از دو راه را باید انتخاب کنید راه دیگری نیست. یا تن به ذلت و
محرومیت
و خواری بدهید و هم چنان تشنه بمانید، یا شمشیرها را از خون پلید اینان سیراب
کنید،
تا خودتان از آب گوارا سیراب شوید. زنده بودن این است که پیروز و فاتح باشید،
هر چند
به بهای مردن تمام شود. و مردن این است که مغلوب و زیر دست باشید هر چند
زنده
بمانید. شما بهتر می دانید معاویه گروهی گمراه و بدبخت را گرد خویش جمع کرده
و از
جهالت و بی خبری آنها، استفاده می کند. تا آنجا که آن بدبختها بی جهت،
گلوهای
خودشان را هدف تیر مرگ قرار داده اند ". (۱)
این خطابه مهیج، جنبشی عظیم در سپاهیان علی (علیه السلام) به وجود آورد.
خونشان را به
جوشش آورد. آماده کارزار شدند و با يك حمله سنگین دشمن را تا فاصله زیادی
عقب
راندند و " شریعه " را متصرف شدند. در این وقت عمرو بن العاص که پیش بینی او
به وقوع
پیوسته بود، به معاویه گفت: " حالا اگر علی و سپاهیانش معامله به مثل کنند و با تو
همان
کنند که تو با آنها کردی، چه خواهی کرد؟ آیا می توانی بار دیگر " شریعه " را از
آنها
بگیری؟ " معاویه گفت: " به عقیده تو، علی، اکنون با ما چگونه رفتار خواهد کرد
که ما

کردیم؟ " عمرو عاص گفت: " نه به عقیده من علی، با ما معامله به مثل نخواهد کرد، و ما را در مضیقه بی آبی نخواهد گذاشت. او برای چنین کارها نیامده است ". از آن سو سپاهیان علی (علیه السلام)، بعد از آنکه یاران معاویه را از شریعه دور کردند، از علی (علیه السلام) خواستند اجازه بدهد مانع آب برداشتن یاران معاویه بشوند. علی (علیه السلام) فرمود: " مانع آنها نشوید، من به این گونه کارها که روش جاهلان است دست نمی زنم. من از این فرصت استفاده می کنم و مذاکرات خود را با آنها بر اساس کتاب خدا آغاز می کنم. اگر پیشنهادها و صلاح اندیشیهای من پذیرفته شد که چه بهتر و اگر

۱. نهج البلاغه خطبه ۵۱.

پذیرفته نشد با آنها می جنگم، اما جوانمردانه، نه از راه بستن آب بر روی دشمن، من هرگز دست به چنین کاری نخواهم زد و کسی را در مضیقه بی آبی نخواهم گذاشت. آن

روز شام شده بود که سپاهیان علی (علیه السلام) و معاویه با یکدیگر می آمدند و آب بر می داشتند

و کسی متعرض سپاهیان معاویه نمی شد.

شهریار شاعر سالک آذربایجانی در این باره گوید:

شنیدم آب به جنگ اندرون، معاویه، بست * به روی شاه ولایت، چرا؟ که بود خسی
علی به حمله گرفت آب و باز، کرد سبیل * چرا؟ که او کس هر بی کس است

ودادرسی

سه بار دست به دست آمد آب و در هر بار * علی چنین هنری کرد و او چنان

هوسی

فضول گفت که: ارفاق تا به این حد بس * که بی حیائی دشمن ز حد گذشت بسی

جواب داد که: ما جنگ بھر آن داریم * که نان و آب نبندد کسی به روی کسی

غلام همت آن قهرمان کون و مکان * که بی رضای الهی نمی زند نفسی

تو هم بیا و تماشای حق و باطل کن * بین که در پی سیمرغ می جهد مگسی

بخش دوم

F

علی (علیه السلام) از دیدگاه دانشمندان غیر اسلامی

(۲۰۱)

بخش دوم / علی (ع) از دیدگاه دانشمندان غیر اسلامی...
برای هرچه بیشتر بهره گرفتن از پرتو آشنایی و شناسایی علی (علیه السلام)، یکی از راههای
گوناگون، مطالعه و جستجو در گفته ها و نوشته ها و عقاید و نظرات دانشمندان و
متفکران،

جهان درباره این ابر مرد تاریخ اسلام و تاریخ بشر است.
در این بخش، برای پی بردن به راز هستی این موجود شگفتی انگیز، از نیروی فکری
دیگر دانشمندان استمداد می کنیم و از طریق رشته های تابنده افکار اندیشمندان
و متفکران نامدار تاریخ، و بزرگان عصر حاضر، با این اعجوبهء خلقت بیشتر آشنا
می شویم.

این نظرات و گفته ها، اگرچه هر یک کافی است تا شناساننده بزرگترین شخصیت
تاریخ

بشر باشد، ولی هدف ما، در اینجا نشان دادن و نمایاندن بزرگی و عظمت حضرت
علی (علیه السلام)، با این گفته ها و نوشتارها نیست.
چه برای شناسائی شخصیت متکی به خود علی (علیه السلام) نیازی به استمداد از
گفته ها

و اندیشه های دیگران نیست، و عظمت خود ساخته و برون از اندازه او، به هیچ
پشتوانه ای نیاز ندارد: علی را تنها باید با خود و فروغ ذات خود شناخت. بدین
گونه، در این

میان، قصد آن نیست که از زبان دیگران بشناسیم، بلکه قصد آنست که بدانیم
دیگران

علی را چگونه شناخته اند. بلکه قصد آنست که بدانیم دیگران علی را چگونه
شناخته اند. و در این راه نیز نخست به آنچه دانشمندان و متفکران غیر اسلامی
درباره

علی (علیه السلام) گفته و نوشته اند، نظر می افکنیم، که به فرمودهء مولانا:
خوشر آن باشد که سر دلبران * گفته آید در حدیث دیگران
چرا که اگر دانشمندان اسلامی، به خصوص متفکران شیعه، با ایمان اسلامی و عشق
به خاندان عصمت و طهارت، از دیدگاهی عاشقانه، جانشین و وصی پیامبر اسلام را

نگریسته اند، باری، دانشمندان غیر اسلامی، تنها با نگاه علم و از چشم تحقیق و تتبع در احوال شخصیت، بی نظیر و یگانه، زندگی او را مورد تحقیق و تدقیق قرار داده اند و آنگاه، چنان شیفته و مبهوت مانده اند که گفتارشان نیز از اثرات این بهت و شیفتگی بدور نمانده است.

در همین باره، شاعر مشهور معاصر، شهریار تبریزی نیز قطعه ای پر معنا دارد که چنین می گوید:
گواه فضل تو آن به، که دشمنان باشند * مثل خوش است و به مصداق خوشتری هم وصل

یکی به گفتهء شبلی، شمیل زندیق * ببین که گفته به وصف علی، خطابی فصل
" علی است نسخهء فردی که شرق و غرب جهان * دگر ندید، سوادى از او، مطابق اصل "

آنچه در پی می آید، گلچینی از میان هزاران هزار گفته و نوشته در این مورد، و مصداق قطرهء آبی از دریاست، ورنه به تحقیق، اگر تنها فهرستی از عنوان کتابها و رسالات نوشته شده پیرامون علی را، گرد آوریم، خود به دهها جلد کتاب قطور بالغ خواهد شد...

۱. جبران خلیل جبران نویسنده پر شور و حماسه آفرین مسیحی، در باره آن یگانهء دوران ها در نامه ای که به

جرداق منویسد چنین منگارد:
" در میان بزرگان تاریخ کمتر شخصیتی است که مردم در ذکر خیر او همانند علی اتفاق نظر داشته باشند. به عقیدهء من، فرزند ابیطالب، نخستین عربی است که ملازمت

و مجاورت روح کلی را برگزید و با آن، همراز و دمساز گردید. او نخستین عربی بود که دو

لبش آهنگ ترانهء روح کلی را به گوش مردمی منعکس ساخت که پیش از آن، این نغمه را نشنیده بودند. بدین جهت در میان راههای پر فروغ بلاغت او، و در تاریکیهای گذشتهء خود، حیران ماندند، پس هر کس شیفته و دلدادهء او گشت، هر کس با او دشمنی ورزید، از فرزندان جاهلیت و نادانی است."

او می افزاید: "علی از دنیا درگذشت، در حالی که شهید عظمت و بزرگواری خود شد. از دنیا چشم پوشید، در حالی که نماز در میان دو لبش بود. او درگذشت، در حالی که دلش از شوق پروردگار پر بود. عرب، مقام و قدرش را نشناخت تا آنکه از همسایگان عرب، مردمی از پارس به پا خاستند و تفاوت میان گوهر و سنگریزه را شناختند". (۱)

۲. شبلی شمیل دانشمند ماده گرای عرب، با وجود آنکه منطق کمونیستی والحاد وانکار ماوراء طبیعت را دارد، در مورد این شخصیت والای الهی و اسلامی، با لحن پرشور و ستایش آمیزی می گوید:

"امام علی بن ابیطالب، بزرگ بزرگان جهان و یکتا نسخهء مان بود که جهان شرق و غرب، در عالم قدیم و جدید، صورتی بسان این نسخه، ك مطابق اصل باشد، به خود ندیده است". (۲)

۳. جرج جرداق نویسنده مسیحی دیگر، که پنج جلد اثر بزرگ، پیرامون تحلیل شخصیت و مکتب علی (علیه السلام) ترسیم کرده است، منویسد:

"نزد تاریخ، حقیقت و واقعیت یکسان است، خواه بشناسی یا نشناسی. و چنین است که شهید نامی، پدر بزرگ شهیدان، علی بن ابی طالب، صوت عدالت انسانی، شخصیت

۱. جرج جرداق در پیشگفتار الأمام علی صوت العدالة الانسانية.
 ۲. از کتاب صوت العدالة الانسانية تألیف "جرج جرداق" ص ۵۰۱.

(۲۰۵)

جاودانی شرق است. علی بن ابیطالب است که در قتال و کارزار، معنی دیگر دانسته بود،

غیر از آنچه دیگران دانستند، و به قصد و نیت دیگری جنگ می کرد. غیر از آن نیتی که

دیگران داشتند. با زهد و ورع، جهاد را برگزید و در راه محبت به درماندگان و بیچارگان، به

فتح قلعه ها پرداخت و کاخ دشمنان عدل و داد را با خاک یکسان کرد. او در مکارم اخلاق

و صفات عالیء انسانی، به حد کمال و اعلی رسیده بود. ای جهان، چه می شد اگر هر آنچه

در قدرت و قوته داری به کار می بردی و در هر زمان، علی دیگری با آن عقلش، با آن

قلبش، با آن زبانش و با آن ذوالفقارش به عالم می بخشیدی؟". (۱) ۴. میخائیل نعیمه

نویسنده بزرگ مسیحی و متفکر فلسفه و ادب معاصر عرب در پیشگفتار کتاب الامام

علی (علیه السلام) منویسد: " یک نویسنده و مورخ، هر چند نابغه و هنرمند باشد، هرگز نمی تواند

هر چند در هزاران صفحه، تصویر کاملی از شخصیت علی (علیه السلام) و محیط پر آشوب و فتنه

انگیز او را ترسیم کند. زیرا آنچه این عنصر کامل و با کمال عرب، میان خود و خدایش

انجام داده است، چیزی است که هیچکس نشنیده و ندیده است. پس در این صورت هر

چهره ای که از شخصیت او ترسیم کنیم، ناچار مبهم و نارسا و اندک خواهد بود. او نه تنها

قهرمان صحنهء پیکار و نبرد بود، بلکه در بینش ژرف و پاکی وجدان، و بیان قاطع، در برابر

ستمگران، قهرمانی بزرگ به شمار می رفت... این بزرگی و عظمت او، هر چند روزگاران

طولانی بر آن می گذرد، ولی همواره می تواند برای ما گنجینهء پر مایه ای باشد که بدان

توجه کنیم و امروز یا هر روز دیگر که نیازی به برپایی زندگی شایسته و سربلند

داشته
باشیم، از آن روح پر خروش، الهام بگیریم. چون او، عنصر نامتناهی تفکر و اندیشه،
در هر
زمان و مکان به شمار می آید". (۲)
= + * * * + =

-
۱. مجموعه پنج مجلد اثر جاودان او.
 ۲. علی والقومية العربية، جلد پنجم صوت العدالة الانسانية ص ۱۲۲۴.

۵. توماس کارلایل نویسنده و فیلسوف انگلیسی، در تحلیل شخصیت و عظمت تاریخی علی (علیه السلام) آنچنان قلم فرسایی می کند که مطالعه کننده در بادی نظر او را شیفتهء امام می پندارد او چنین منویسد:

" اما، علی... ما را جز این نمی رسد که او را دوست بداریم و به او عشق بورزیم. چه او جوانمردی بس عالیقدر و بزرگ منش بود. از سرچشمه وجدانش، خیر و نیکی می جوشید، از دلش شعله های شور و حماسه زبانه می زد، او شجاع تر از شیر ژیان بود، ولی شجاعتش آمیخته با روح لطف و صفا و رحمت، و سرشار از عواطف رقیق انسانی و رأفت و نرم دلی بود... او در شهر کوفه غافلگیر شد، و با حيله و توطئه به شهادت رسید، شدت عدل او بود که باعث این جنایت شد، چرا که او هر کس را مانند خود عادل می پنداشت. هنگامی که در بستر مرگ افتاده بود، درباره کسی که بر او زخم شمشیر زده بود، صحبت شد. پاسخ داد:

" اگر زنده ماندم، خود می دانم چه کنم، ولی اگر در گذشتم اختیار دست شماست. اما اگر خواستید قصاص کنید، در برابر يك ضربت شمشیری، شما هم تنها با يك ضربه سزایش را بدهید، اما اگر اصلا از قصاص در گذرید به تقوی نزدیکتر است ". (۱)

۶. ولتر نویسنده، فیلسوف، متفکر و نمایشنامه نویس بزرگ فرانسه در قرن هیجدهم، اثری تحقیقی به نام " رساله ای در باره آداب و رسوم ملل گوناگون دارد که در باره مسائل ملل مسلمان بویژه در صدر اسلام، نکات و اشارات توجه انگیز و در خور تأملی دارد. وی در این کتاب، عقیده خود را مبنی بر این که خلافت حضرت علی (علیه السلام)، مستند بوده، ابراز

١. على والقومية العربية صفحه ١٢٢٤.

(٢٠٧)

داشته است. همچنین، اظهار عقیده کرده است که پیامبر اسلام در مورد جانشینی پسر عم و داماد خود علی، به صراحت و قاطعیت، وصیت کرده است و حتی در بستر احتضار، از صحابه خود قلم و دوات خواسته است، تا کتبا حضرت علی (علیه السلام) را به عنوان جانشین خود معرفی و منصوب کند. ولی، علی بحثی نسبتاً مفصل این مطالب و مسائل را تجزیه و تحلیل کرده و تأسف خود را از به انجام نرسیدن این وصیت ابراز داشته است...

۷. بارون کارادوو

محقق و مورخ فرانسوی، در کتابی مستند و آنکه علی، در عین حال که عنوان قهرمان و امام، هر دو را دارا بود، در عین حال، سردار جنگی شکست ناپذیر و عالم و دانشمند

زبردست علوم الهی، و فصیح ترین خطبای صدر اسلام به شمار می رفت. خاصیت دوم

اینکه علی (علیه السلام)، در عین اینکه از طرف مسلمین سنی، یا شیعی مذهب، به منزله یکی از بزرگترین مفاخر اسلام مورد ستایش و تکریم قرار گرفته، بی آنکه خود خواسته باشد،

تمام فرق و مذاهبی که هنوز تا این ساعت در میان ملل اسلامی تفرقه و جدایی انداخته اند، او را پیشوای خود می شناسند. در کتبه مساجد اهل سنت، نام علی، در کنار اسامی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ابوبکر و عمر ثبت شده است و در دیوار محراب های شیعیان،

نام علی، بعد از نام پیامبر ذکر گردیده است". (۱)

۸. نرسیسیان

سردبیر چند سال پیش سفارتخانه بریتانیا در بغداد، که خود از فضلاء و متفکران عالم مسیحی و از سیاست مردان مشهور به شمار است، در باره حضرت علی (علیه السلام) چنین می گوید:

" اگر این خطیب بزرگ، علی بن ابی طالب، در عصر ما، هم اکنون در مسجد کوفه

بر

۱. شهسوار اسلام، اثر " گابریل دانگیری " ترجمه کاظم عمادی چاپ چهارم ص ۱۳۹، ۱۴۰ - ۱۴۵.

(۲۰۸)

منبر پا می نهاد، مشاهده می کردید که مسجد کوفه با آن پهناویش، از سران و بزرگان اروپا موج می زد، که همه می آمدند تا از دریای سرشار دانش او، روح خود را سیراب سازند". (۱)

۹. سلیمان کتانی نویسنده مسیحی، که مدتی مدید از بهترین سالهای عمر خود را، وقف تحقیق در باره زندگی این پیشوای بزرگ آزادی، و معرفی شخصیت یگانه او ساخته است کتابی پر ارج، در مدح و ستایش علی (علیه السلام) پرداخته است به نام "الامام علی" و کتاب خود را گذشته از ارزش تاریخی و تحقیقی اش، از حیث ارزشهای ادبی به صورت زیباترین تحقیقی، مجاهد بزرگ و مبارز بی همتای تاریخ است، چنین منویسد:

"... علی، آن شجاع بی مانند و قهرمان بی همتا و یکه تازی بود که پهلو به پهلو پیامبر اسلام می جنگید، و به اعمال برگزیده و معجزه آسایی قیام می کرد که در تاریخ، به شکوه و عظمت از آنها یاد می شود. وی در جنگ " بدر " جوانی بیست ساله بود که با يك ضربت شمشیر، به نیروی بازوی توانایش، یکی از سواران قریش را که خود قهرمانی تناور و پر آوازه بود به دو نیم کرد. در جنگ " احد " شمشیر پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به دست گرفت و با هر ضربت دست، سرها شکافت و جوشن ها بر تن ها درید. و در یورش به قلعه های یهود و خیبر، با يك دست دروازه سنگین آهنین را از جای کند و آن را بالای سر خود سپر ساخت.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) او را بسیار دوست می داشت و بدو بسی وثوق و اطمینان داشت. تا آنجا که روزی در حالی که نگاه به سوی او دوخته بود گفت:

" من کنت مولاه فعلی مولاه " (هر آن کس که مولایش منم علی مولای اوست).

(۲)

۱. " ماهو نهج البلاغه " ص ۳.

۲. امام علی جلد ص ۳۷۴.

(۲۰۹)

۱۰. گابریل دانگیری

نویسنده و محقق مشهور فرانسوی، در کتاب تحقیقی و پر ارزش خود، با شور و هیجان و دلی پر طوفان، با شگفتی خاصی، پیرامون عظمت شخصیت امام چنین منویسد:

" علی خطیب زبردست و نویسنده توانا و قاضی عالقدری به شمار است که در صف

نخست مؤسسين و پایه گزاران مکتب ها، مقام شامخی دارد. مکتبی که او تأسیس نموده

است، از لحاظ صراحت و روشنی و استحکام منطق و همچنین از لحاظ تمایل بارز آن به

ترقی و تجدد و حرکت، امتیاز فوق العاده ای دارد ".
"... شخصیت علی، دارای دو خاصیت برجسته و ممتاز است که آن دو را در هیچ

یک از

قهرمانان بزرگ تاریخی نمی توان یافت: نخست تابلوی عصر ما در آورده است.
چنان که

جز چیره دستان ادبیات عرب و هنرمندان فاضل و ادیبان دانشمند، و متخصصان این فن

کسی را یارای فهم راز آن و پی بردن به عمق معانی بلند و فخیم آن، چنان که باید و شاید

نیست. از این کتاب که خوشبختانه به فارسی نیز برگردانده شده و با عنوان " امام علی (علیه السلام)،

پیشوا و پشتیبان " انتشار یافته است، به یک جمله بسنده می کنیم که خود حسن ختامی بر این مبحث نیز تواند بود:

" سخن گفتن در باره امام علی (علیه السلام)، از نظر قرب معنوی، کمتر از ایستادن در محراب

عبادت نیست ". (۱)

۱. امام علی (ع)، پیشوا و پشتیبان صفحه ۱۲۱.

بخش سوم

F

علی (علیه السلام) و اصول کشور داری

بخش سوم / علی (ع) و اصول کشور داری...
در این بخش دیدگاه دانشمندان اسلامی از بیست تن نقل شده بود که محض
اختصار حذف گردید.

علی (علیه السلام) و اصول کشور داری

۱. اصول اساسی کشور داری

۲. مساوات و برادری

۳. علی (علیه السلام) و سماوات و عدالت

۴. قضاوت و دادرسی

۵. علی و کارگزاران حکومت اسلامی

۶. مالیات و درآمدهای عمومی

۷. فرار مغزها

۸. نویسندگان و دبیران ویژه

۹. بارزگان و صنعتگران

۱۰. احتکار و سزای محتکران

۱۱. در میان مردم حاجتمند

۱۲. علی و مستمندان اجتماع

۱۳. برنامه ملاقات‌های عمومی

۱۴. در میان توده‌ها

۱۵. عدالت و دادگستری در مکتب علی (علیه السلام)

۱۶. رهنمودها و ارشادهای انسانی و والا

۱. اصول اساسی کشور داری

منشور تاریخی و جاودانه امام علی (علیه السلام)، که در تاریخ بنام "عهدنامهء مالک

اشتر " شهرتی ابدی یافته است چون این انسانی ترین منشور، در فصول درخشان خود

آئین فضیلت و تقوی و روش جهانداری، مردم خواهی و ملتداری را به معاصران و آیندگان

مآموزد. در این منشور شگرفت و شگفتی آفرین، امام علی (علیه السلام)، با آن لحن حماسی

شورانگیز، افراد و آحاد کشور را آن سان به معنویت و صداقت و شرافت و فضیلت، دعوت

می کند که حتی دشمنان او در طول تاریخ اعتراف کرده اند که اصول و پایه‌های این دعوت، بر اساس معیارهای عدالت، برادری و برابری در قانون، و براساس معنویت و آزادی

خواهی استوار شده است. این فرمان امام، یکی از مهم ترین سفارش‌های گرامی آن حضرت است که حقوق عمومی، تعارفات خصوصی، و راه و رسم زندگی يك فرد مسلمان

راستین را روشن و تعیین کرده است.

علی (علیه السلام)، این نمونه بارز عدل اسلامی، با شیوهء زندگی پرشکوه خود، با رفتار و کردار

و با گفتار و آثار خود، همواره عدالت اجتماعی را يك تکلیف الهی و يك وظیفهء خدایی،

و ناموس تغییر ناپذیر جامعه مداند و قصور در این امر مقدس را، نه تنها جایز نمی شمارد، بلکه بر آن سلوک در این موارد حتی يك تماشاچی بی طرف بودن برای يك مسلمان آگاه، گناهی نابخشودنی شمرده می شود. همه جا، در این فرمان مبارك، می بینیم که علی (علیه السلام) خطاب به فرماندار برگزیدهء خود، او را از ظلم، اجحاف، تبانی،

توطئه و رشوه برحذر داشته است.

در همین فرمان، چاپلوسی و تملق را موقوف می دارد. ملاک برتری و امتیاز را صداقت و تلاش می داند. تفکیک و تشخیص خادم و خائن را وظایف استاندار و فرماندار

می شمارد. و برابری و سماوات این دو را به هیچ روی جایز نمی شمارد. و از سوی دیگر

آن را که به حقوق دیگران تجاوز و تعدی کند، در هر رتبه و مقامی که باشد مستوجب

و مستحق عقوبت و مکافات می شمارد. می فرماید: " تنبیه و مجازات خائنان،

ضروری
است و تشویق و ترفیع خدمتگزاران واقعی واجب و لازم است. علی (علیه السلام)
شالودهء ضروری
پیوند دولت و ملت را، وجود اطمینان و اعتماد میان آن دو می داند و نیز برقراری و
ایجاد
روابط حسنه میان این دو را، از ضروریات اولیه پایداری حکومت و پایه استحکام
و نیرومندی دولت و عامل آسایش و رفاه ملت و مردم می شمارد. در این عهدنامه،
قوام

و ثبات و پایداری ملت با وجود ارتش نیرومند معرفی شده است. و پایداری و بقای ارتش

بدون بودجه و کمک مالی و مادی تجار و پیشه وران بی معنی و خالی از مفهوم تلقی گردیده است. در انتخاب افراد ارتش و پرسنل نظامی، توجه به شخصیت خانوادگی و سابقه گذشتگان و نیاکان، چندان حائز اهمیت نیست، بلکه بزرگواری، شجاعت، گذشت، جوانمردی، جود و سخاوت، اساس گزینش و ملاک انتخاب و اختیار قرار گرفته

است. افسر ارتش اسلامی، طبق قوانین شمرده شده در این عهدنامه، باید امین، پاکدامن، بردبار، عذر پذیر، خوش قلب، جوانمرد و پاک باشد.

۲. مساوات و برادری

علی (علیه السلام) در رفع فاصله‌های مخوف و وحشت انگیز طبقاتی، و در راه ریشه کن کردن

تضادهای، و با توجه به زندگی طبقهء محروم و مستضعف، در مقام خلیفه مسمانان چنین

می فرماید: " وقتی که رعیت در رفاه و آسایش بسر برد و تنگدست و فقیر نباشد، خراج

و مالیات به راحتی می تواند پردازد. اما در آن روز که دهکده رو به ویرانی داشته باشد،

و ساکنان آن فقیرانی بیش نباشند، چنین مردمی، فرمان کدخدا را نپذیرند و به چیزی نگیرند، عامل مسکنت و محرومیت روستائیان، از حرص و طمع فرمانروایان

سرچشمه

می گیرد و هیچ روستایی، دچار مسکنت نمی شود، مگر آنکه والی حریص باشد و از

دگرگونیهای جهان، تجربه نیندوخته باشد ". " جرج جرداق " در وصف این عهدنامه عالی

می گوید: " منشور امام، در نهج البلاغه، از فکر و خیال و عاطفه انسان سرچشمه مگردد و تا خیال و عاطفه و احساس و فکر انسانی وجود دارد، می تواند با ذوق

بدیع

ادبی، هنری او پیوند داشته باشد. آیات و نشانه هائی که از حس عمیق و ادراکی ژرف

برخوردار است، با شور و شوق واقعیت گرائی و گرمی حقیقت، با میل به شناخت واقعیت

و حقیقت توأم است، سخنان امام، در نهج البلاغه، زیبا و نغز است. زیبایی موضوع و

بیان،
آنچنان به هم آمیخته است، آنچنان معنی و مدلول باهم متحد شده است که حرارت
با
آتش، نور با خورشید، هوا با فضا، یکی و متحد هستند. و اگر علی (علیه السلام)،
درباره انتقاد سخن
می گوید، گوئی تند باد خروشان است. اگر فساد و مفسدین را تهدید می کند،
همچون
آتشفشانهای سهمناك و پر غرش زبانه می کشد، و اگر به استدلال منطقی می پردازد،

عقلها و احساسات و ادراکات بشری را مورد توجه قرار می دهد و راه هر نوع دلیل و برهان را می بندد و عظمت و منطق، شکوه برهان خود را به اثبات می رساند. و اگر تو را پند و اندرز می دهد، مهر پدر و عاطفهء پدری و راستی و وفا و گرمی محبت بی پایان را در آن خواهی

دید. اگر برای تو از ارزش هستی و زیباییهای خلقت و کمالات جهان هستی سخن می گوید، آنها را با مرکبی از نور ستارگان و ماه در قلب تو ترسیم می کند. بلاغت بیان او از

بلاغت قرآن سرچشمه گرفته است و با اصول و قواعد عربی پیوند دارد، تا آنجا که گفته اند: " گفتار او از کلام خداوند پائین تر و از سخن مخلوق بالاتر است ".
۳. علی (علیه السلام) و مساوات و عدالت

در فرمان به مالک اشتر، عبارتی جلب توجه می کند که در قاموس حقوق بشر امروز، اهمیت بسیار دارد. و آن توصیه و سفارش افراد کشور و آحاد ملت است که با این کلمه

آغاز می گردد: " الناس صنفان اما أخ لك في الدين أو نظير لك في الخلق ". یعنی در چارچوب مملکت داری تو از نظر خلقت و آفرینش، مردم کشور بیرون از دو رقم نیستند:

یا برادر دینی تو هستند یا نظیر و همتای تو از نظر خلقت و آفرینش ". تفسیر سخن امام (علیه السلام) این چنین است: افراد کشور اگر برادر دینی تو هستند، اسلام و وظائف و حقوق

حدود آنان را معین کرده است، و تو وظیفه داری طبق فرمان الهی در مورد آنان گام برداری و نمی توانی کوچکترین حقوق آنان را نادیده بگیری و مورد بی توجهی قرار دهی. و اگر از نظر دینی با تو برابر و هم کیش نیستند و پیرو ادیان دیگری هستند، این امر

ایجاب نمی کند که تو حقوق و حدود آنان را مد نظر قرار ندهی، بلکه آنان هم همانند تو

آفریدهء خدای قادرند و بشر هستند و خواسته ها و امیال و نیازمندها و حقوق و حدود

و احساسات و عواطفی همانند تو دارند. و تو موظف هستی که خواست ها و آزادی های

آنان را همانند برادران دینی خویش رعایت کنی، و اگر نه مرتکب خلاف مأموریت خود

گشته ای و در انجام رسالت خویش کوتاهی و قصور ورزیده ای". نویسندهء
مسیحی، که

بارها از نوشته‌های تحقیقی او در این کتاب مطلق نقل کرده ایم، هنگامی که به این
سخن امام مرسیم، احساس باطنی او اوج می‌گیرد و اعلام می‌کند که هنوز سازمان
ملل و حقوق بشر آن نتوانسته است به راز بزرگی که علی (علیه السلام) در ۱۴ قرن
پیش به آن

دست یافته است پی برد.

۴. جهان بینی علی (علیه السلام)

علی (علیه السلام) مرد زهد و تقوی، مرد علم و فضیلت، مرد شمشیر و شجاعت،
مرد سخن
و اندیشه، در کار سیاست و امور خلافت و کشورداری نیز، یگانهء زمان خویش و
همه
زمانها بود. او، اسلام را مجموعه ای از عبادت، سیاست، اقتصاد، معیشت و
حکومت الهی
بر مردم می دانست، و اعتقاد قلبی و روش او بر این اساس بود که اسلام منهای
سیاست
ناقص است و عبادت منهای اقتصاد و معیشت ناتمام می ماند و هر دو، بدون اجرای
حدود
و رعایت موازین الهی، خاصیت و اثر خود را از دست می دهند. بدینسان و بر اساس
این
نکات عمیق و تفکرانگیز است که زندگی امام اول و پیشوای عالیقدر جهان اسلام را
هرگز
نمی توان سطحی و يك بعدی مورد مطالعه قرار داد. و به بررسی سادهء آن پرداخت،
بلکه
در تحلیل شخصیت و شناخت راه و رسم او باید به ابعاد گوناگون و جهات متعدد
وجود او
نظر افکند. فارغ از جنبه های شخصی و ادراکات معنوی او، که در بحث های پیش
از آنها
سخن گفته شد، در اصول کشورداری و آئین اداره مملکت، سخنان ارزنده،
رهنمودهای
عالی جاودانه، و دستور العمل های بی همتایی دارد که گویی هرچه زمان بر آنها
می گذرد تازگی و طراوت خود را از سر می گیرند، و با گذشت زمان به جای
کهنه شدن نو
می شوند. هم از این روست که تاکنون، مردان بزرگ سیاستگری و کشورمداری،
در
قسمت های مختلف علوم سیاست، جامعه شناسی، روانکاری، حقوق مدنی و جزائی
و قضایی، این سخنان و رهنمودها را مورد استفاده قرار داده اند، سهل است،
دانشمندان
بر اساس این سخنان، کتابها و رساله ها و تألیفات و تحقیقات ارزنده پرداخته اند، که

همه

وقت و همه جا، به کار دانش پژوهان آمده، تشنگان این رشته‌های علوم را سیراب ساخته است. راستی را، جامع‌ترین و کامل‌ترین برنامه‌های مملکت داری امام، در خطبه‌های متعدد آن پیشوا، در نهج البلاغه آمده است، که بررسی و تفحص کامل و عمیق آنها کار سیاستگران و کشورمداران است. ما نیز، برای آنکه از این خرمین باشکوه،

توشه‌ای بگیریم و از این رهگذر یکسره بی نصیب نمانیم، شمه‌ای از این رهنمودهای

جاودانه و همیشه تازه را از فرمان مخصوص آن حضرت، که خطاب به یکی از استانداران

سر سپرده و جانباز و مورد علاقه خود " مالك اشتر نخعی " صادر کرده است، در نظر می آوریم و قسمت هایی از آن را در این کتاب نقل می کنیم، تا صورت کاملی از هدفهای عالی سیاسی و اقتصادی و مردم داری و کشورمداری اسلام، از دیدگاه آن ابرمرد اسلام

روشن و معلوم شود. این است شمه ای از آن فرمان باشکوه جاودانه....
۵. منشور علوی

بنام خداوند بخشنده و بخشایشگر

" این است فرمانی که بنده خدا، علی امیر المؤمنین به مالك پسر حارث نخعی معروف به اشتر اعطاء می کند، و به موجب آن فرمانداری کشور مصر و خزانه و بیت المال آن را به او می سپارد و اختیارات سپاه منطقه را تحت فرمان او می گذارد و عمران و آبادی و اصلاح امور مردم و رسیدگی به مشکلات و گرفتاریهای آنان را بر عهده او می نهد. به

موجب این فرمان، مالك اشتر مأموریت دارد که شئون اجتماعی و اقتصادی مصریان را تحت نظر مستقیم خود در آورد و به آبادانی و عمران آن مملکت قیام شایسته بنماید. در

این فرمان، بیش از هر چیز فرزند حارث را به پرهیزگاری و اطاعت از خداوند متعال توصیه و سفارش می کنم و از او انتظار دارم که در انجام اوامر الهی، لحظه ای کوتاهی

و فروگذاری نکند و خاطر نشان می سازیم که سعادت هر دو جهان در گرو رضایت خداوند

متعال است و بدون خشنودی او، هیچ طاعت، پسندیده و مقبول نیست و شقاوت و بدبختی در انکار و تباه کردن احکام الهی است ". فرمانروای مصر وظیفه دارد، از احکام

مقدس اسلام، با تمام اختیارات و امکانات خود طرفداری کند، تا در مقابل آن به یاری

و کمک الهی امیدوار باشد. خداوند وعده نصرت و عزت به یاوران دین خود داده است.

فرمانروای مصر باید دیو هوس و مشتتهیات نفس خود را همچون پارسایان بشکند و

آن
را پیوسته به زنجیر زهد و عبادت مقهور و محبوس سازد. زیرا عفریت نفس آتشی
است
خاموش نشدنی و مشتعل و اگر دمی انسان را غفلت زده ببیند، ناگهان دوزخ آسا،
مشتعل
می گردد و خرمن سعادت و حیات او را خاکستر می سازد. یوصف مصر، در
دادگاه عشق،
با همان دامان پاک و گریبان دریده، که بر عصمتش دو گواه صادق و راستین بودند،
چنین
گفت: " من خود را تبرئه نمی کنم و یکباره بار گناه را با دوش زلیخا نمی گذارم،
زیرا

اهریمن نفس همواره افسون می کند و آدمی را به ناشایست ها وامیدارد و جز در سایه

لطف و پناه خدا کسی را از وسوسه آن ایمنی نیست ".
" ای مالک! آیا می دانی سرزمینی که اکنون تحت حکومت و سیطره تو در آمده است،

کجاست؟ آنجا کشور مصر و سرزمین فراعنه و بارگاه فرمانروایان بزرگی است که فراخنای

جهان در جولان کمیت ایشان، می دانی تنگ و نارسا بود. سرزمین مصر، در تاریخ طولانی خود، حکمفرمایان دادگر و پادشاهان ستمگر فراوان دیده است. آگاه باش که

تاریخ روزگار، نام تو را در عداد بیدادگران، به ننگ و عار ثبت نکند ".
" ای مالک! آنطور که تو در کار پیشوایان پیشین خود نگران بودی و مراقب رفتار آنان

می شدی، مردم نیز رفتار تو را با دقت بیشتری مراقبت می کنند، و از کار و کردار تو غافل

نخواهند بود. آنچه تو در باره آنان می گفتی سعی کن که مردم درباره تو نگویند. بر کارهای نیکوکاران از گفت و گوهایی که بر زبان بندگان صالح خدا جریان پیدا می کند،

می توان پی برد. برای روزگار سخت آخرت، چه ذخیره ای بهتر از نیکوکاری می توان

توشه ساخت؟ کدام پس اندازی از عدل و داد برای فرمانروایان و حکام پر ارزش تر و بهتر

خواهد بود؟ پس بر غضب و شهوت خویش مسلط باش، و از آنچه بر تو حلال نیست،

سخت پرهیز کن و نسبت به خواسته های افراطی نفس انسانی، اعراض نما، خواه مکروه

باشد یا محبوب ".

" آه، مالک! با توده های ملت مهربان باش و به عطوفت و مهربانی با آنان رفتار کن و با

قلب سرشار از عطوفت به کارها و امور آنان بنگر مبادا نسبت به آنان در لباس چوپانی،

گرگی خونخوار باشی و استعمار و بهره برداری از آنان را مغتنم شماری!
ای فرمانروای مصر! فرمانبرداران تو، از دو صنف بیرون نیستند: یا مسلمان هستند

که با تو در آئین و دین برابر و یکسانند و همچنان که تو را در زندگی لغزشی در
پیش است
آنان نیز بدون لغزش و خطا نخواهند بود. پس باید تو فرمانروا، با آن دیده در آنان
بنگری
که انتظار داری خداوند با آن نظر در تو بنگرد.
ای مالک! تو بر مصر حکومت می کنی و امیر المؤمنین بر تو. ولی پروردگار بی همتا
بر
همگی ما و بر سراسر وجود و هستی حکومت دارد. او که ما را پیشوا و والی بر
بندگان خود

قرار می دهد، امتحان می کند تا چگونه این وظیفه خطیر را به انجام می رسانیم. پس آگاه و متوجه باش، که می خواهی با چه کسی نبرد کنی؟ با خدا نمی توان جنگید. او توانا

و قدرتمند است و هیچکس نمی تواند از دست انتقامش بگریزد. همچنان که هیچکس

نمی تواند از لطف عمیم و کرم بی پایان او بی نیاز باشد. " ای مالک! هرگاه لغزش لغزشکاری را بخشیدی، پشیمان مباش و هر که را به عقوبت

کشیدی شادی مکن. هرچه میدان را فراخ می بینی جولان مده. تا چاره داری به کارهای

خشم آور و غضب آلود، دست آلوده نکن. هر آن دستوری که از ما فوق خود دریافت

می کنی با امر خدا و رضای او بسنج! در صورتی که خداوند از آن عمل نهی می کند،

زنهار، فرمان خالق را در راه هوس مخلوق قربانی و تباه مکن. و هرگز مگو که من مأمورم

و معذور و هرگز مگو هر آنچه من دستور داده ام باید کور کورانه اطاعت کنند. این نوع

توقعات و انتظارات، هلاکت در پی دارد. اگر چنین کنی، آئینه قلبت زنگ آلود و تاریخ

می گردد. و روح دینداری و تقوی و تکیه بر خدا ونفی غیر خدا، در وجود تو ناتوان می شود.

" ای پسر حارث! جلوس تو بر تخت فراعنه مصر و فرمانروایی به صحرائی وسیع افریقا، تو را مغرور نسازد که قدرت خدا را فراموش کنی. همیشه در عظمت و قدرت

خداوند بیندیش که تو هرچه مقتدر و نیرومند باشی، خداوند از تو مقتدرتر و فعال تر است. هرچه مصر را وسیع و باشکوه میایی، چشمی به کشور وسیع تر و باشکوهتر ایزد

متعال بیفکن و به یاد او باش. یاد خدا خاطر را روشن و چراغ خرد را فروزان و اشتعال

هوس و غضب را خاموش می سازد. کبریا و بزرگواری ویژه و خاص خداوند است. مبادا

تکبر و جبروت، به خرج دهی. خداوند هر ستمگر مستکبر را خوار و ذلیل می

سازد،
و گردن جباران و گردنکشان را شکسته و خوار و پست می گردانند.
" ای مالک! انصاف و داد و عدل، سر لوحه برنامه حکومت الهی است. با خود و
خانواده
و افراد اجتماعت به انصاف و عدالت رفتار کن. اگر عدل و داد پیشه خود نسازی،
قهرًا ظلم
و ستم روا خواهی داشت. هر آنکه بر بندگان الهی ظلم و ستم روا دارد، علاوه بر
انتقام
متقابل بندگان، خداوند متعال، خود نیز خصم او خواهد بود. و هر آن کس که
طرف

حسابش خداوند باشد، کارش ساخته است. بدان که هیچ امری در تباهی نعمت ها و خسران و بدبختی، نظیر ظلم و بیداد نیست. ظلم خانه ها را ویران می کند. خداوند

همیشه در کمین بیدادگران و ستمکاران است. پسندیده ترین و بهترین روش برای هر زمامداری آن است که میشه در زندگی اجتماعی و سیاسی، معتدل و میانه رو باشد و عدل

و داد او همانند باران رحمت سراسر کشور را زیر پوشش خود قرار دهد و رضایت همگان

را فراهم سازد. در صورت اصطکاک و برخورد منافع خواص خود با عامه مردم، همیشه

خشنودی و رضایت خواص و نزدیکان خود را فدای رضایت و خشنودی عامه ای مردم

بدار. درست است که جلب رضایت آنان هرگز با رنجش توده های مردم قابل مقایسه نیست و نارضایی آنان با خشنودی عمومی قابل گذشت است.

"هیچ گروهی مانند خواص نسبت به حکومت، پر توقع تر و سنگین بارتر نیست چاپلوسان ثناگو را از خود دور بدار، زیرا آن ناکسان همیشه طالب نعمت و آسایش هستند و در روز سختی به آسانی تو را به چنگ بلا می سپارند و خود به گرد دیگری حلقه

می زنند. آن که موقع نعمت و آسایش کنار توست و هنگام بلا مزاحم تو، آنکه در برابر

نعمت سپاس نگذارد و در میدان پیکار سست و هراسان باشد، چنین فردی هر قدر که به

تو نزدیک باشد، دشمن جان تو و آفت حکومت توست. زنهار، چنین کسی را از خود دور

کن، چنان که خداوند او را از فضیلت انسانیت دور کرده است. پس با تمام وجود، در جلب

رضایت اکثریت و خشنودی جامعه بکوش زیرا اکثریت است که نگهبان مملکت و حصار

کشور است. همیشه با عامه مردم باش، با شادی آنان شادی کن و با غم و اندوهشان

غمگین و اندوهناک باش!

ای مالک! از آن زیر دست پرهیز که عیوب و زشتی های دیگران را در محضر تو بازگو

می کند و سعی و کوشش دارد که همیشه از معایب دیگران داد سخن دهد. درست است
که مردم عیوب و نارسایی‌هایی دارند ولی حکمران، شایسته ترین فردی است که آنها
را
پوشاند و بر شرمساری آنان رضایت ندهد. هرگز در اسرار محرمانه مردم، آنچه را
که
مربوط به مصالح عمومی کشور نیست، دخالت نکن و بر کشف راز مردم اصرار
نداشته
باش! زیرا وظیفه تو حفظ اجتماع و نظم بخشیدن به مسائل معاشرت و زندگی آنان
است.

با روش و رفتار خود عقده و کینه‌های مردم را بگشا.
ای مالک! اکنون که پای در مسند فرمانروایی، گذاشته ای خواه ناخواه باید اغراض
شخصی را کنار بگذاری و آن افراد سخن چین که گرد حاکم جدید به سعایت
و سخن چینی حلقه می زنند و می خواهند که قدرت حکومت را آلت اجرای
هدف‌های

شخصی خود نمایند، وظیفه توست که فتنه انگیزی و مطالب شخصی آنان را
تشخیص

دهی و با شهامت و در نهایت دقت، در مورد گفته‌هایشان ارزیابی کنی. به هوش
باشد که

گاهی سخن چینی، در لباس حکما و مصلحین جلوه گر می شود. هرگز نصیحت این
گروه
را به گوش مگیر به سخنان آنان اثر مده.

ای مالک! بدترین وزیران تو کسی است که قبل از تو نیز در دوران تبهکاران
و ستمگران، وزارت آنان را نیز به عهده داشته است. و در گناه و تبهکاری‌های آنان
سهیم

و شریک بوده است. هرگز خود را با پذیرفتن چنین وزرایی و به کار گماردن آنان،
به

آلودگی و تباهی نزدیک نکن، چرا که آنان از آنجا که با طیب خاطر و رضای باطن
مدتها

همکاران و یاران گروه ستمگران و بیداد گستران بوده اند، دیگر نمی توانند ترك
عادت

باطنی کنند، و از خواص و هم رازان تو گردند. تو از میان خردمندان و اندیشمندان،
وزیران

کار آزموده و لایق انتخاب کن که دامنشان به خون شهیدان و بی گناهان آلوده نشده
باشد

و دست پرهیز و تقوای آنان به مال مستمندان هرگز دراز نشده باشد.

وزیران تو باید از کسانی باشند که نه خود ستم کرده اند و نه ستمگر را با دست و
زبان

یاری داده اند. نه افرادی که خود خون یتیمان را خورده اند و خونابه از دیده بیوه
زنان

و پدر مردگان افشانده‌اند.

ای مالک! تو را به استفاده و بهره برداری از اندیشه خیر خواهان و عناصر صالح
و کاردان توصیه می کنیم. هرگز با فرد بخیل و تنگ نظر مشورت مکن، چنین کسی

پیوسته از تنگ نظری و گدایی دم می زند و تو را از رادمردی و گشاده دستی و دریا
دلی باز
می دارد. فرد ترسو هم مکوشد که پایهء تصمیم و ارادهء اصحاب مشورت را سست
و ناچیز سازد.
ای مالک! هرگز با بخیلان و آزمندان و طعمکاران همنشین مباش! این جماعت

همواره سخن از سود شخصی خود می زنند و تو را به ظلم و ستم در راه کسب مال و ذخیره زر، تشویق می کنند. بخیلان و آزمندان، مردمی ضعیف النفس هستند که بر

عظمت و قدرت الهی تکیه ندارند، و از کمک پروردگار خویش نا امید و آشفته خاطر

و بدگمان هستند. بخل، ترس، حرص و طمع، سه غریزه مختلف هستند و یک واژه آنها را

گرد هم می آورد و آن عدم اعتماد به خدا و سوء ظن و بدگمانی به مبدأ آفرینش و ایزد دانا

و توانا است. تو می توانی از میان خردمندان ملت، وزیران کار آزموده ای که دست به

جنایت و خیانت نیالوده اند، و همکار و معاون ستمگران نشده اند، انتخاب کنی. آنان از

نظر هزینه و مخارج زندگی با صرفه ترند (چون عادت به عیش و نوش و ولخرجی ندارند).

از نظر همکاری مفیدترند، و از نظر روابط مهربانتر، و غیر از تو، انیس و آشنایی ندارند. این

چنین افرادی هستند که آزار و ناراحتی ندارند، و از تملق و چاپلوسی بدورند.

در زندگی سیاسی و اجتماعی، تا می توانی با پرهیزکاران در آمیز و در معاشرت و صحبت، عناصر شایسته را مورد مشاوره خود قرار بده و سعی و کوشش کن آنان نیز تو را

به عجب و خودستایی وا ندارند.

مالك! سعی و کوشش کن که در حکومت تو خادم و خائن یکسان نباشند. اگر آنان هر دو به يك دیده نگریسته شوند، و خدمتگزار صدیق و واقعی در برابر خدمت خود پاداش مناسب یا تشویق شایسته نبیند، دلسرد و سست می گردد و در مقابل آن، خائنی

که جزای خیانت خود را کاملاً نبیند، کردار زشت خویش را با جرأت بیشتری تکرار می کند. تو باید هر کدام را با سزای عمل خویش مجازات نمایی. هیچ چیزی نسبت به

جلب نظر و توجه به ملت، بهتر از آن نیست که در حق آنان نیکی و احسان شود و هزینه ها و گرفتاریهای آنان سبک گردد و باری از دوش آنان برداشته شود. و آنان به

کاری که از عهده شان ساخته نیست، اکراه و اجبار نگردند.

با زیر دستان خود با حسن ظن و نیت خوش مدارا کن. حسن ظن جلوی بسیاری از توهّمات را می گیرد. بهترین فردی که می توانی بیشتر به او حسن نظر نشان دهی، کسی است که آزمایشات و امتحانات از او بیشتر صورت گرفته است و سزاوار سوء ظن تو
فردی است که امتحان و آزمایش خوبی پیش تو نداده است.

ای مالک! آن سنن و قوانینی نیکوست که از گذشتگان این ملت به یادگار مانده و پیشینیان به آن عمل می کردند و عامل جلب محبت و دوستی بوده است. این قوانین و سنن را پایمال مکن و از میان مبر و از پیش خود روش ها و سلیقه‌هایی که لطمه به این سنت ها می زند و اثر عملی ندارد بوجود نیاور. چون در این صورت، پاداش نیک از آن کسی خواهد بود که آنها را بوجود آورده بوده است و تنها و بال و بدبختی و محرومیت آن عاید و نصیب تو خواهد بود. تا جایی که توان و قدرت داری، با دانشمندان و علمای پاکدامن و بی غرض معاشرت داشته باش و از حکمت و اندرزهای حکمای کشور، به حد کافی، استفاده کن و در راه تثبیت پایه‌های اساسی کشور و مبانی مملکت، از فضل و دانش آنان بهره گیر و از تجربیات و اندوخته‌های حکما، در راه حفظ و نگهداری اصول پیشینیان استفاده کن.

ای مالک! مردم از گروه‌های مختلف تشکیل یافته اند، که هیچکدام از آنان بی نیاز از دیگری نیستند، و امور آنان جز با همکاری و همیاری یکدیگر عملی و قابل اصلاح نیست.

گروهی سرباز و ارتشی هستند که در راه خدا گام بر می دارند، شمشیر می زنند و اسلحه به کار می گیرند. گروهی از آنان، دبیران و نویسندگان و کارکنان امور دولتی هستند.

گروهی قضات دادگر و دادستان حقوق ضعیفان هستند. گروهی کارگران و کارمندان هستند. گروهی جزیه دهندگان و مالیات پردازان، از اقلیت‌های مذهبی و مسلمانان، و گروهی هم تجارت پیشگان و بازرگانان و اهل صنف و حرفه هستند. و گروه‌هایی هم در اجتماع هستند که نیازمند و فقیرند، و از نظر در آمد در سطح پائین تری قرار گرفته اند.

خداوند مهربان، در قرآن مجید، حقوق و حدود همه را تعیین فرموده است و همگان از پرتو قرآن و سنت نبوی حقی دارند که در عهده و پیمان الهی است و پیش ما

محفوظ

و محترم است.

ای مالک! سپاهیان و پاسداران، به فرمان الهی، دژهای محکم ملت، زینت و اعتبار فرمانروایان، مایه عزت و سربلندی کشور، و وسیله ایمنی و امنیت مملکت هستند.
ملت

هرگز از آنان بی نیاز نیست. و تداوم عمل و بقای وجودی پاسداران هم بسته به

خراج

و مالیاتی است که از خراج دهندگان و مالیات پردازان دریافت می شود و پایه های

معیشتی آنان را فراهم می سازد و آنان را در مبارزه با دشمن نیرو و قدرت می بخشد.

و احتیاج و نیازمندیهای آنان را اشباع و مسدود می سازد. پاسداران و ارتشیان هم در ادامه وجود خود، بستگی تمام به وجود دادرسان و قضات و کارمندان و دبیران دارند، تا پیمان ها و قراردادها را محکم سازند و منافع کشور را منظور

و محفوظ دارند. دبیران و نویسندگان، آنچه که مربوط به حکومت است می نویسند و میان مردم رواج می دهند و ملت را با آن اصول آشنا می سازند. گروههایی که از آنان نام برده شد، به نوبت خود، باز نیاز کامل به تجار و صنعتگران و صاحبان حرفه ها دارند، و این طبقه وظیفه دارند گرد هم بیایند، و برای تجارت و کسب

و کار، بازارها تشکیل دهند، و نیازمندیها و احتیاجات مردم را تأمین سازند و از وسایل

آسایش و راحتی، آنچه در دسترس همگان نیست، در اختیار مردم قرار دهند. طبقات فقیر و نیازمند اجتماع، در موقعیتی قرار دارند که باید مورد مساعدت قرار گیرند. خداوند

متعال برای همه گروه ها و طبقات، حدودی قائل شده است و فرماندار نیز وظیفه دارد تا

در اصلاح امور طبقات و گروهها سعی و تلاش کند. او وظیفه سنگین و مهمی به عهده

دارد که جز با همت و استقامت در برابر مشکلات و نارواییها نمی تواند وظیفه خود را

انجام دهد. سرپرستی و فرماندهی پاسداران و سپاه را به فردی بسپار که خلوص نیت و فداکاری او، در راه خدا و رسول و پیشوایت ثابت و مسلم شده باشد. چنین فردی باید با

تقوی صاحب فضیلت، و با تدبیر باشد، تا بتواند آتش خشم را به موقع فرو نشاند. اگر

تقصیر کاری از او عذر خواست، بپذیرد و نسبت به ضعفها مهربان و نسبت به زورگویان

و قوی پندگانه باشد. زود تحت تأثیر قرار نگیرد و ضعف و ناتوانی از خود نشان ندهد.

ای مالک! از میان سران ارتش، فردی را انتخاب کن و به خودت نزدیک گردان، که افراد سپاه را به یک چشم نگاه کند و از امکانات خود در راه تأمین نیازهای ارتش

صرف نظر کند. و در حل گرفتاریها و مشکلات آنان کوشا و جدی باشد. او باید با
چنین
اعمال انسانی و شایسته خود، میان افراد ارتش ارتباط و جوشش خاصی بوجود آورد
که
در نتیجه تلاش او همهء افراد سپاه یکسان و یکدست باشند و هدفشان در بر افکندن

دشمن مشترك، يگانه و متحد و متفق گردد.

تو خود نيز در مورد همه مهربان و صميمى باش، چون محبت و صفا و صميميت تو، دلهاى آنان را به سوى تو جلب مى كند. بهترين چيزى كه مى تواند موجب چشم روشنى و سرافرازى واليان و فرمانداران شود، اين است كه: در شهرها و ايالات، عدالت حكمرما شود، تا كينه ها فرو نشسته و موجب شكوفايى محبت و مودت ملت گردد. و آن، هنگامى است كه سینه ها از كينهء فرماندار خالى گردد و او را با محبت احاطه كنند و از هر گزندى دور و مصونش دارند. نه آنكه فرمانروايى را بر خود تحميلى پندارند و وجود او را سنگين و غير قابل تحمل احساس كنند و آرزو داشته باشند هر چه زودتر، دوران حكومتش سپرى شود. تو، به تجلى آمال و آرزوهاى آنان فرصت و ميدان بده! در تحسين و تشويق و شكوفاندن استعدادهايشان سعى و كوشش كن. گرفتاريهاى مردم را حل كن و بدان كه تشويق و تعريف از كارهاى نيك ملت، باعث تحريك روح شجاعت مى گردد و براى افراد تنبل و تن پرور نيز محرك و برانگيزاننده مى شود. و در مورد هر كس رنج و زحمتى را كه متحمل شده است در نظر بگير. رنج كسى را به ديگرى نسبت مده و از هر كسى به اندازه اى كه زحمت كشيده است قدردانى كن. هرگز نبايد شرف و بزرگوارى يا شهرت فردى، تو را وادارد كه بيش از اندازهء فعاليت او، تقديرش كنى، يا گمنامى و ضعف ظاهرى كسى باعث شود كه كار و فعاليت او را كوچك و ناچيز به حساب آورى. اى مالك! براى حكومت و قضاوت در ميان مردم، فردى را برگزين كه بهترين و شايسته ترين مردم باشد. كسى كه كارها را در تنگنا قرار ندهد، و سر و صدا و مجادلات طرفين دعوى، او را به بد خلقى و از دست دادن تعادل خود و اندارد. اگر لغزشى از او سر

زد، زود متوجه شود و بر اشتباه خود اصرار نرزد. هنگامی که حق را شناخت، در پذیرفتن آن عناد و لجاج به خرج ندهد و خود را در محذور نبیند. نفس خود را در معرض طمع ورزی و پشت همتی قرار ندهد. مسائل را سرسری و بی اهمیت تلقی نکند، بلکه دقت و عمق بیشتری در مسائل به خرج دهد. در امور شبهه آور، آن قدر توقف کند که حقیقت بر او روشن شود، و پیش از آن اقدام، خودداری کند. از مراجعه به طرفین دعوی هیچ گاه دلتنگ و خسته نشود و در کشف حقیقت بسیار بردبار باشد.

قاضی باید فردی باشد که تملق و چاپلوسی در روح او اثر نگذارد، و تشویق و تقدیر،
از مسیر واقعی منحرفش نسازد.
ای مالک! کار قضاوت را مرتبا در نظر بگیر، و مورد بازرسی قرار بده. به قاضی آن
قدر
حقوق بده که به خوبی و در کمال رفاه احتیاجش را بر آورد و از مردم بی نیازش
سازد.
قدر و مقام او را آن قدر بالا ببر، که نزدیکان تو به خود حق ندهند پشت سر او نزد
تو سخن
چینی کنند، و مطمئن باشد که هیچ گاه غافلگیر نخواهد شد و کسی قدرت بدگویی
از او را
نخواهد داشت. در امور قضایی، با دقت و عمق بیشتر توجه کن. زیرا در حکومت
قبله،
اسلام زیر دست اشرار قرار گرفته بود، زیر دست کسانی که هوی و هوس خویش را
در آن
اعمال می کردند و می خواستند آن را وسیله دنیا اصناف و کسبه گفته شد، باید به
این
نکته هم توجه داشته باشی که عده ای از آنان در داد و ستد سختگیر و تنگ نظر و
دارای
صفت " بخل " هستند. و جمعی نیز وجود دارند که مواد غذایی مردم را، به امید
گرانی
بیشتر، احتکار و ذخیره می کنند تا در بازار کمیاب شود و آنگاه آن را به بهای
گران تر
بفروشند. و نیز در این میان عده ای زورگو و اجحاف کننده متعدی به حقوق
دیگران،
هستند. باتوجه به این معایب، تلاش کن که جلوی اجحاف و گرانفروشی را بگیری
و مخصوصا هرگز اجازه احتکار به کسی ندهی، رسول خدا (صلی الله علیه و آله)
احتکار را قدغن فرموده
است. داد و ستد، باید بر اساس میزان عدل و داد باشد، و از تعدی و تجاوز به
حقوق
دیگران خودداری شود. باید مراقبت کرد که در قیمت ها، اجحاف و تعدی نسبت
به
هیچکدام از دو طرف معامله (خریداری و فروشنده) صورت نگیرد. " پس از آنکه

دستور
قدغن بودن احتکار را صادر کردی، اگر باز فردی اقدام به احتکار کرد، باید او را به
سزای
عمل خود برسانی و مورد عقوبت قرارش دهی و البته مجازات باید متناسب با عمل
ارتكابی هرکس باشد، نه بیش و نه کم. (۱)

۱. علی (ع) در زمان خلافت، صبحدم هر روز در بازارهای کوفه می گشت و در برابر مردم و اصناف
می ایستاد و با صدای بلند می گفت:
" ای گروه بازرگانان، از خدا بترسید و با خریداران رفتار نیک داشته باشید. خود را به حوصله
و بردباری آراسته کنید، از سوگند دروغ پرهیزید، و ستمدیدگان را یاری دهید، " کیل " و میزان
= + * * * + = ترازوی خود را درست کنید و در امر خرید و فروش تقلب نکنید، در روی زمین فساد
راه نیندازید
و با فساد و تبهکاری زندگی نکنید "

۶. در میان مردم حاجتمند

علی (علیه السلام)، در زندگی خود، از این دنیای خاکی فانی، به هیچ چیز دلبستگی نداشت. او

از پوشاك به دو جامه كهنه و بی ارزش، از خوراك به دو قرص نان در شبانه روز اکتفا

می کرد. در مقام جانشینی پیغمبر، امیر مؤمنان و پیشوای مسلمانان، نه تنها قصر و کاخی نداشت، بلکه در کلبه ای كوچك و محقر زندگی می کرد که تنگدست ترین افراد

نیز از زندگی در آن اکراه داشتند. همیشه دم از مسکینان و نیازمندان و محرومان و مستمندان می زد و خود عملاً همه جا همه وقت با آنان همگان و همراه بود.

روش و سیره علی (علیه السلام)، همواره ملامال از سعی و کوشش در رفع نیازمندیهای مردم

محروم بود. او خود زهد می ورزید، و از دنیا به حد اقل مظاهر آن اکتفا داشت، ولی راضی

نبود که مردم نیز همانند او با محرومیت بسر برند. بلکه می خواست همگان به حق طبیعی و مشروع خود برسند و آسایش و راحتی خود را در آسایش و راحتی دیگران جستجو کنند و به دست آورند. او تصریح دارد که می تواند از غذاهای گوارا و لذیذ، و از

پوشاك نرم و لطیف، و از مسکن زیبا و باشکوه استفاده کند، ولی از آنها بدین جهت نفرت

دارد که در اجتماع، گروهی بینوا و فقیر وجود دارند که قادر نیستند از این مواهب الهی

بهره مند شوند. و مایل است همگان با هم و به طور یکسان توانایی استفاده از این مواهب را

پیدا کنند. می فرماید: " آیا به همین دل خوش دارم که مرا پیشوای مسلمانان بنامند، ولی در سختی ها و ناگواری های فقر و تنگدستی، با مردم شريك و سهيم و همدم نباشم؟ ". و باز می فرماید: " این لنگه کفش وصله دار، در نزد من از حکومت در شما بهتر

است، اگر حق را برپا نگهدارم و باطل را از میان نبرم ".

از سخنان معروف اوست که: " به خدا ایمان نیاورده است کسی که شب، خود را کاملاً

سیر کند و همسایه او گرسنه باشد ".

علی (علیه السلام)، پیشوای بزرگ جهان اسلام که نمونه کامل يك انسان متعهد و

دلسوز در

(۲۲۸)

تاریخ بشریت است، می فرماید: " من چگونه می توانم شب با شکم سیر بخوابم و سفرهء

خود را با انواع غذاها رنگین سازم، در حالی که شاید در نقاط دور دست حجاز و آفریقا

افراد گرسنه و بی طعام وجود داشته باشند؟

او برای تأمین این نیاز درونی و ایمانی خود در تمام عمر، به این برنامه انسانی وفادار ماند و سادگی غذای او، مخصوصا در دوران خلافت و حکومت، گاهی از قرص

نان جوینی

تجاوز نمی کرد. و این نوع رفتار با آن همه امکانات و اختیارات، هر بیننده ای را به حیرت

وامی داشت و کاملا احساس می کرد که این پیشوای عظیم الشان، مسئولیت پیشوا بودن را، چگونه در مکتب خود متجلی کرده است.

شخصیت دوم جهان اسلام، تا آخرین لحظات زندگی، درباره تأمین نیازمندیهای مستمندان، طرح و نقشه مریخت و فکر مسکرد و بارها در سخنان ارزنده و

توصیه های

خود آنان را سفارش می فرمود. در یکی از سخنان خود به دو نور چشم خود، امام حسن

و امام حسین (علیهما السلام)، می فرماید: خدا را، خدا را، درباره مستمندان مبادا حقوق آنان را

فراموش کنید!....

او با عشق عمیق و دلبستگی کامل، در باره احسان و دستگیری از مستمندان، و حفظ و حراست حقوق آنان، سخن می گوید. گفته های او از يك سوزش خاص درونی

حکایت

دارد و بر همین اصل بر دلها می نشیند. فرق است میان آنکه روی مبلهای نرم و گرم قصر

مجلل خود نشسته، زیر نسیمهای روح انگیز و سائل تهویه در تابستان، و در مجاورت حرارت های ملایم شوفاژ در زمستان، با کلکسیونهایی از انواع لباس و پوشاک، و با

شکم

انباشته از غذاها و طعامها و خورشهای گوناگون، درباره مستمندان و نیازمندان حرف

بزند و وجود آنان را نردبان وصول به هدفها و آرمانهای شخصی و سیاسی خود قرار دهد،

با آن فرد متعهد و دلسوز که با تمام وجود و اندیشه، فقر و نیاز را لمس و حس

کند، و هرگز پا
روی معتقدات و پندارهای خود نگذارد، و همیشه تابلوی گرسنگان یمامه و حبشه
و اوضاع دلخراش یتیمان و پیر زنان را، در صفحهء خاطر، در برابر چشمان خود
داشته
باشد و در حل و بازگشائی و مشکلات آنان دمی نیاساید. این است رمز بقاء
و جاودانگی علی (علیه السلام). با توجه به این اندیشه‌های انسانی و الهی است که
در مورد

مستمندان و نیازمندان نیز نکته ای را از چشم فرو نمی گذارد و در باره آنان انسانی ترین

دستورها را خطاب به فرماندار انتخاب خود، مالك اشتر، صادر می کند.

۷. علی (علیه السلام) و مستمندان اجتماع

" ای مالك، خدا را در نظر بگیر و در مورد بیچارگان و مستمندان و نیازمندان، و افرادی

که با گرفتاری شدید فقر گرسنگی پیکار دارند، یا افرادی که مریض و درمند هستند و بخصوص گرفتار بیماری‌های مزمن اند، آنچه خداوند رعایت آن را خواست رعایت کن.

قسمتی از عواید بیت المال که در اختیار توست، و قسمتی از محصولات زمین‌هایی را که متعلق به مسلمانان است، به رفاه حال عمومی آنان اختصاص بده این وظیفه را در

تمام نواحی و مناطق شهرها و آبادی‌ها رعایت کن و به زیر دستان نیز، رعایت این امور را

تذکر بده! دوری و نزدیکی محل زندگی و کار و اقامت فرد مستمند، در انجام وظیفه

انسانی تو، تفاوتی ایجاد نکند. دورترین آنان همان حقی را دارد که نزدیکترینشان باید

داشته باشد. " زنهار، زنهار، غرور فرمانروایی باعث نشود که از این وظیفه غفلت ورزی، از

تو پذیرفته نخواهد بود که تمام فکرت به امور مهم کشوری مصروف گردد، ولی به امور

جزئی توجهی نکنی. اهمیت اینان، خیلی بیشتر است، هرگز اهمیت و توجه خود را از

این طبقه بر مگردان، و چهره خود را از روی تکبر و خود پسندی، از آنان متاب ".

" تو وظیفه داری که رفتار اطرافیانت را، در مورد بی‌نوایان، مورد توجه قرار دهی، چون امکان دارد آنان در اثر فقر و نیازی که دارند، به چشم اطرفیان تو، حقیر و کوچک

جلوه کنند و بدیدهء حقارت بر آنان بنگرند، آنها را هرگز فراموش نکن وضع و مشکلاتشان

را مورد رسیدگی کامل قرار بده ".

و درباره یتیمان و سال خوردگان، امام بزرگوار، چنین می فرماید:

مالك! به وضع یتیمان و سالخوردگان و از کار افتادگان، و آنان که در زندگی،

راهی
و وسیله ای جز تو ندارند، و اهل سؤال و تکدی هم نیستند، توجه کن. هر چند
رعایت این
وظایف بر حاکم و والی سنگین است و انجام وظیفه همه وقت سنگین و دشوار می
نماید،
ولی خداوند متعال انجامه این وظایف را، به افرادی، که آن را به امید پاداش آخرت
انجام
می دهند، آسان و سبک می سازد."

۸. برنامه ملاقاتهای عمومی

" ای مالک! قسمتی از اوقات خود را به حاجتمندان و مراجعان و دردمندان اختصاص بده تا بتوانی، خود شخصا به گرفتاریهای آنان رسیدگی کنی. این وظیفه را در يك مجلس عمومی که درهای آن بر روی همه مردم باز باشد و همگان بتوانند به آسانی از آن

وارد شوند، انجام بده. در آن مجلس عمومی، محض رضایت و خشنودی الهی که تو را

خلق کرده است، با مردم فروتن و متواضع باش. سپاهیان، محافظان و پاسداران و دربانان

را از خود دور کن، تا هر کس که با تو رازی و درد دلی دارد، بدون ترس و شرم و وا همه

و لکنت زبان، حرفش را در میان بگذارد، من خود از پیامبر (صلی الله علیه و آله) چندین بار شنیدم که

می فرمود: ملتی که در محیط آنان ضعیف نتواند بدون وا همه و گرفتگی زبان، حق خود را

از قوی بگیرد، هرگز روی سعادت و خوشبختی را نخواهد دید.

در آن مجلس عمومی، باید تند خویی و احساسات ارباب رجوع را تحمل کنی، خسته

و رنجیده نشوی، سنگدلی و خود خواهی را از خود دور سازی، تا بتوانی مشمول رحمت

خدا شوی و پاداش فرمانبرداری او را نصیب بیری. سعی کن آنچه را که عطا می کنی با

گشاده رویی باشد، و اگر امکان بر آوردن حاجت فردی را نداری، با عطف و مهر بانی

عذر بخواه. کارهایی هست، که به عنوان يك حاکم و فرمانروا، خود باید انجام بدهی:

نامه ها و دستورهای که نویسندگان از نوشتن و انجام آنها عاجزند، یکی از این کارها

است. و دیگری پاسخ مقتضی دادن به درخواستهای مردم است زیرا در همان روز و همان وعدهایی که داده ای، شاید بر اعوان و اطرافیان تو مشکل باشد که همان وقت،

پاسخ مناسب بدهند. در هر روز، کار همان روز را انجام بده، چه کارهای هر روز، به

همان روز تعلق دارد. وقت خاصی را میان خود و خدا اختصاص بده که بهترین و عالی ترین اوقات باشد، هر چند که خدمت به خلق خدا و اوقاتی که صرف انجام گرفتاریها آنان شود، همه و همه مخصوص خدا و در راه خداست. در آن اوقات اختصاصی که میان خدایت و خود، داری، به انجام فرایض الهی بپرداز و آنها را به قصد قربت و بدون خدشه و دور از هر عیب و نقص انجام بده، هر چند بدنت در رنج باشد. در آن هنگام که به نماز جماعت می ایستی، در انجام آن حد وسط و اعتدال را رعایت کن. نماز را نه آن قدر

طول بده که مردم از نماز جماعت برمند و فرار کنند و نه آن قدر شتاب و عجله کن که به

ارکان نماز لطمه ای وارد آید، و آداب و شرایط آن رعایت نشود. بسیار طبیعی است که در میان افرادی که در نماز به تو اقتداء کرده اند اشخاص پیر و بیمار ناتوان باشند، یا کسانی کارهای فوری و فوتی داشته باشند. از این رو رعایت

اعتدال را بکن. هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا به یمن فرستاد از آن حضرت پرسیدم که

در آنجا نماز جماعت را با مردم چگونه برگزار کنم؟ فرمود: "ضعیف ترین آنان را در نظر بگیر و مانند او نماز بخوان و با مؤمنان به مهربانی

و محبت رفتار کن."

۹. در میان توده ها

ای مالک، زنهار و مبادا میان خود و مردم اهل درد، پرده و حائل داشته باشی و مدتی طولانی، خود را از آنان مستور و پنهان سازی! پنهان بودن فرمانروا، باعث بی اطلاعی او

از اوضاع و موجب نوعی سختگیری و ایجاد مشقت و ناراحتی برای مردم خواهد شد. در

چنین صورتی حاکم از امور جاری بی اطلاع خواهد ماند و گزارشهای ناروا به گوش او

خواهد رسید. که پیش آمدهای بزرگ را کوچک، حوادث کوچک و محقر را بزرگ، بد را

خوب، خوب را بد و حق را آمیخته به باطل جلوه گر خواهد ساخت. از آنجا که فرمانروا هم

بشری است که امور پنهانی و مخفی را نمی تواند تشخیص دهد، و حق نیز نشانه های

آشکاری ندارد که بتوان آن را از باطل تمیز داد، پس تنها راه تمیز و تشخیص آن همین

است که در میان مردم و در جمع آنان باشی. دلیلی نیست که تو از مردم خود را کناره

گیری، ضعف شخصی و خصوصیت اخلاقی تو از دو صورت خارج نیست یا عادت به بذل

و بخشش در راه خدا و حقیقت، تو را در پرداخت حق واجب مردم مانع می شود،

یا تو
فردی هستی که به محروم کردن مردم و خودداری از احسان عادت کرده ای. در
این
صورت نیز در پرده و خفا بودن تو معنی نخواهد داشت، زیرا تنها با مردم و در میان
مردم
است که به اخلاق و خصوصیات تو پی برده می شود و از برو آورده نشدن
حاجتشان به
نومیدی و یأس دچار می شوند، و به زودی از اطراف تو پراکنده می گردند تازه
اغلب
نیازمندیهای مردم، اموری است که مستلزم هزینه ای برای تو نخواهد بود: گاهی

شکایت از ستمگر و متعدی حقوق، و گاهی درخواست دادخواهی در معامله و داد و ستدی است که در هر حال نیازی به صرف هزینه و خرج پول ندارد.

۱۰. عدالت و دادگستری در مکتب علی (علیه السلام) در منطق و مکتب انسان ساز علوی، چاپلوسی و تملق موقوف، و برابری و مساوات انسانها در مقابل قانون و اصول عدل اسلامی و الهی، يك اصل ثابت و تغییر ناپذیر است.

در این مکتب، هر کسی در حدود خدمت یا خیانت خود، مورد تشویق یا تنبیه قرار می گیرد. زمامدار حق ندارد با خود کامگی و استبداد رأی، امور کشور را اداره کند. تنها

نحوه اداره کشور از راه مشاوره و مراجعه به افکار عمومی ملت یا نمایندگان واقعی

آنهاست. فرد خودکامه و مستبد بنا بر تعبیر امام ششم (علیه السلام) بر لبه پرتگاه ایستاده است و به

سقوط نزدیک است و چنین شخصی هرگز روی سعادت و رستگاری را نخواهد دید. (۱)

روزی یکی از افراد عادی ملت، در يك موضوع شخصی، با علی (علیه السلام) اختلافی پیدا کرد

و شکایت او را نزد عمر بن خطاب، رئیس حکومت وقت برد. عمر هر دو را احضار کرد.

سپس رو به علی کرد و گفت: "یا ابا الحسن! در کنار شاکی بایست! ...". ناگهان چهره علی دگرگون شد و آثار خشم و ناراحتی در سیمای او آشکار گردید. عمر

پرسید: علی از اینکه در کنار دشمن و طرف اختلاف خود بایستی ناراحت شدی؟ علی (علیه السلام) گفت: نه، هرگز، من از اینکه تو بین من و او مساوات و برابری قائل نشدی و مرا

با کنیه ام و با احترام و تعظیم مورد خطاب قرار دادی، اما با طرف اختلاف من، چنین

رفتار نکردی و نام ساده اش را بر زبان آوردی ناراحت و متأثر شدم. (به کار بردن کنیه، در

زبان عرب، نشانه تعظیم و احترام و بزرگداشت و اکرام نسبت به مخاطب است و همین

تبعیض در مخاطب قرار دادن، امام را خشمگین کرد) " مؤلف ". علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید: به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم را با

هرچه
آسمان‌هایشان دارند به من بدهند، که بر خدا، در مورد مورچه‌هایی عصیان ورزم و
پوست
جوینی را که او به آشیانه خود می برد، از او بگیرم، هرگز نخواهم کرد. و به راستی

۱. سفينة البحار ماده رأی.

و حقیقت قسم، دنیای شما در نزد من کوچک تر و پست تر از برگی است که در دهان

ملخی قرار گرفته باشد". (۱)

احترام به مساوات در برابر قانون، نزد علی (علیه السلام)، ایجاب می کند درخواست برادر تنی خود "عقیل" را - که می خواست از خوانهء بیت المال، نسبت به دیگران حقوق و مزایای

بیشتری برایش قائل شود و از فقر و فلاکت نجاتش دهد - نپذیرد، و او را با شیوه ای هشدار

دهنده و آگاه کننده به این مسأله واقف سازد که بیچارگان و نیازمندی در مانده تر و نیازمندتر از او در کشور اسلامی وجود دارند، که چنین تبعیضی ظلم به آنان و موجب

خشم خداوند است. "علی بن ابی رافع"، یکی از دوستان و شاگردان علی (علیه السلام)، که در دوران

خلافت امام مسئول و متصدی بیت المال بوده است می گوید:

"من متصدی امور بیت المال بودم. گردن بند مرواریدی از بصره به انبار بیت المال منتقل شده و در اختیار من بود که یکی از دختران علی (علیه السلام)، طلبی قرار دهند و دین را

ملعبه و آلت دست خود کرده بودند".

۱۱. کارگزاران حکومت اسلامی

کارمندان و خدمتگزاران دولت، مهره‌های اصلی گردش امور مملکت هستند، در صلاح و فساد و آبادی و ویرانی مملکت سهم ارزنده و مشکلات حساس و اساسی دارند، اگر

آنان کمر همت ببندند و با دشواریها و مشکلات، در راه پیشرفت کشور، دمساز و متحمل

باشند، می توانند آسایش عمومی و سربلندی مملکت را فراهم آورند. یا به عکس، سهل انگاری و عدم احساس مسئولیت آنان، رشته‌های ارتباط و هماهنگی انتظام عمومی را از هم مگسلد.

پیرامون نقش سازنده و اهمیت کار و مسؤولیت خطیر آنان، و این که با کدام خصوصیت

و ویژگی ها می توان کارمند درستکار و سالم را آماده کار ساخت، به سخنان ارزنده،

کلمات انسان ساز، و گفتار متعالی درخشان علی (علیه السلام) گوش فرا دهیم و از

منبر وحی
گونه اش، آنجا که با مالک اشتر نخعی، درباره مردم و پیرامون چگونگی رفتار با
ملت

۱. والله لو اعطيت الأقاليم السبعة... نهج البلاغه ص ۱۱۶.

اسلامی سخن می گوید، بهره ها گیریم:
ای مالک! در امور کارمندان و کارگزاران دولت، دقت و سعی کامل و کافی مبذول دار. از

میان مردم افرادی را که دارای تجربه و سابقه کار و حسن شهرت باشند برگزین.
کسانی را

به شغل ها و مناصب حساس کشور انتخاب کن که دارای سوابق نیک در اسلام و از خاندانهای اصیل و شریف باشند. گزینش تو بر اساس امتحان و آزمایش و متکی بر اصول

و پایه های استخدامی صحیح باشد، نه براساس خود رأیی و میل شخصی و توصیه دوستان. اگر انتخاب تو بر این دو اساس باشد به ظلم و ناروایی در حق مردم مرتکب شده ای.

" افراد بی غرض، کم طمع، دور اندیش و آینده نگر، صلاحیت انتخاب و استخدام را دارند. پس از استخدام، حقوق کافی به آنان پرداز، چون این امر به آنان نیرو می بخشد

که امور داخلی خود را اصلاح کنند و هرگز به فکر برداشت و سوء استفاده از اموال عمومی

مردم که در اختیار آنهاست نمی افتند. به کار شکنی و مخالفت با تو بر نمخیزند و در

امانت خیانت نمی کنند. " پس از انتخاب و استخدام، امور آنان را تنها به خودشان وامگذار، بلکه با دقت کافی عملیات آنان را مورد بررسی قرار بده و بازرسان مخفی، که به

تو راستگو و وفادار باشند، برای بررسی کارهای آنان بگمار، اثر این بازرسی پنهانی، آن

است که آنها را به امانت داری و مدارا با مردم، بیشتر وادار و تشویق می کند و راه مهربانی

و خوشرفتاری با ملت را مآموزد.

" کمال مراقبت و آگاهی را در مورد مقربان و نزدیکان و اصحاب راز و اسرار خود به کار

ببند. هرگاه یکی از آنان، مرتکب خیانتی شد، و گزارش های متعدد بازرسان مخفی این

خیانت را تأیید کرد، از نظر گواه و شاهد کافی است که تو او را به کیفر اعمال خود برسانی

و به اندازه خیانتی که مرتکب شده است مجازاتش کنی. مقام او را خوار و خیانتش

را
آشکار و بر ملا ساز و ننگ و عار خیانت پیشگی را، همانند قلاده بر گردنش بیفکن
تا مایه
عبرت دیگران باشد."
۱۲. مالیات و درآمدهای عمومی
"در مورد خراج و مالیات و درآمدهای عمومی، دقت بیشتری انجام بده، و امور آن
را

انتظام ببخش و اصلاح کن. ترتیب وصول و پرداخت آن را چنان تنظیم کن که بتواند مصلحت مالیات پردازان و مصالح عمومی کشور را تأمین سازد. اگر وضع مالیات اصلاح

نپذیرد، دیگر امور نیز مختل و پاشیده خواهد شد. در اصلاح امور دارایی، با در نظر گرفتن مصلحت خراج پردازان است که صلاح عمومی دیگران هم تأمین می شود، و اصلاحات عمومی دیگر، بستگی به امور دارایی دارد. طبقات مختلف مردم همگی وابسته و طفیلی خراج و مالیات هستند.

" توجه داری که گرفتن مالیات، خود به خود کاری نیست که تلاش و عنایت تو تنها بدان مصروف شود. بلکه عنایت و توجه به عمران و آبادانی کشور، در تو، باید بیش از

توجه به وصول مالیات باشد. چون با آباد بودن سرزمین است که می توان مالیات و خراج را از مردم مطالبه کرد. هر آن کس که از مردم کشور ویران و غیرآباد، مالیات طلب

کند، در حقیقت کشور را بیش از پیش ویران کرده است و بندگان خدا را به هلاک و تباهی

کشانیده است. فرمانروایی چنین فردی، خیلی زود سپردی می شود و به پایان می رسد.

اگر خراج گزاران و مالیات پردازان، از سنگینی آن نالیدند و به زبان آمدند، یا اگر از پیدایش آفات زمینی و آسمانی، از بی آبی و نیامدن باران، از جریان سیل یا خسارات زراعت و غیر آن، تو شکایت آوردند، به اندازه ای که در کارشان اصلاح و گشایش

پدید

آید، به آنها تخفیف بده! و از مالیاتشان کم کن. نباید این کم کردن به نظر تو سنگین

بیاید، زیرا که آن تخفیف، خود خیره ای است که ثمره و نتیجه آن به خود تو باز می گردد

و عاید حکومت می شود و اعتماد ملت را به حاکم و فرمانروا بیشتر جلب می کند و بر

شدت علاقه و همکاری و حس تعاون آنان می افزاید. این اعتماد و پشتیبان ملت است

که می تواند کشور را آباد سازد و فرمانروایان را در نظر مردم آراسته و پیراسته نشان دهد.

بدینسان، می توانی نیروی عمومی را پشتیبان خود سازی و با برخورداری از نیروی عمومی و قدرت ملی، می توان کارهای مهم تری انجام داد و آثار عدل و داد بیشتری

را
متجلی ساخت. عامل تمام این کمک ها و پشتیبانی های مردم، رضایت و خشنودی
آنان
است و خشنودی و رضایت ملت در پرتو علاقه و دلسوزی فرمانروا به دست می
آید.

۱۳. فرار مغزها

" ای مالک! بدان که ویرانی و خراج کشور، با از دست دادن سرمایه فکری و مغزی، و با از

دست دادن مردم آن آغاز می شود. فرار مغزها و از دست رفتن سرمایه‌های انسانی، در

اثر طمع ورزی فرمانروایان و حکامی پیش می آید که به ثروت اندوزی و گرد آوردن مال

و انباشتن کیسه خود پردازند.

" علت توجه فرمانروایان به مال اندوزی و گردآوری ثروت، غالباً از آن نظر است که

خود را موقتی می دانند و می خواهند در مدت اندکی که بر سر کارند و قدرت را در دست

دارند جیب خود را پر سازند. اینان غافل از سرگذشت و سرنوشت گذشتگان هستند و از

حوادث و پیش آمدهایی که در کمین این گونه افراد بوده است پند نمی گیرند... "

۱۴. نویسندگان و دبیران ویژه

" ای مالک! در اوضاع و احوال نویسندگان و دبیران ویژه خود دقت بیشتری به کار ببر

و بهترین آنان را به کارهای دفتری خود بگمار، نامه‌های سری و اسرار ارتش را به

نویسنده ای واگذار که خصال نیک و صفات ممتازی در او باشد، فردی باشد که هرگاه به

او نیکی کردی و منزلت او را در میان جمع بالا بردی، از خویش بدر نشود، خود را گم نکند

و غرورش موجب نگردد که با تو از در مخالفت در آید، نامه‌ها و شکایات

کارگزاران

و کارمندان دولت را به موقع به تو عرضه نکند، یا در پاسخ نامه‌ها که باید برای این کار،

فرد مصمم و با اراده ای را انتخاب کن و او نویسنده‌ای باشد که اگر پیمانی به نفع

تو و به

نفع ملت بسته شد، آن را تضعیف نکند و از گشایش مشکلات و ایرادات پیمانی که

به ضرر

تو بسته شده است عاجز و ناتوان نباشد، و ارزش وجودی خود را بشناسد، چون

کسی که

هنوز به ارزش وجودی خود پی نبرده است، به شناخت ارزش دیگران ناتوان تر است.

" کاتبان و نویسندگان را، از روی دریافت شخصی و اعتماد و حسن ظن و گمان خصوصی، انتخاب نکن، چون بسیار اتفاق می افتد که افرادی با نشان دادن انواع خوش خدمتی‌های مصنوعی و موقتی، ذهن فرمانروایان را کور می کنند و برای خود، پیش آنان جای شایسته ای مگشایند. حال آنکه در حقیقت، به هیچ نوع، از اخلاص و امانت بهره ای نبرده اند. پس انتخاب و گزینش تو باید بر اساس حسن شهرت و آوازهء نیک، و نیز

بر اساس آزمایش و امتحان کافی باشد. باید سابقه حسن خدمات افراد را در نظر بگیری،

بخصوص خدماتی را که در دوره فرمانروایان پیش انجام داده اند. از میان نویسندگان

منتخب، فردی را برگزین که عامه مردم به او حسن نظر دارند و در میان مردم اثر نیکی به

جای نهاده است....

۱۵. بازرگانان و صنعتگران

" مالک! تجار و صنعتگران را، به عمال و کارگزاران خود، سفارش کن و دستور بده که با

آنان رفتار نیک و شایسته داشته باشند. فرق نمی کند که تاجر ثابت باشد (محل کسب

و تجارت مشخصی داشته باشد) یا سیار (که با مال خود، در اطراف شهرها و مناطق می گردد و داد و ستد می کند) چون این گروه هستند که مواد اساسی مورد نیاز

مردم را

فراهم می آورند و ارزاق عمومی را از نقاط نزدیک و دور گردآوری کرده در اختیار عموم

می گذارند. همین ها هستند که ضروریات زندگی عمومی و ملی را از نقاط دور دست، از

خشکی، از دریا، از جلگه و کوهستان و اماکن و نواحی و مناطقی که مردم به آنجا دسترسی

ندارند، یا جرأت رفتن به آن نقاط را پیدا نمی کنند، به سوی کشور جذب و جلب می کنند. " بازرگانان و پیشه وران و صنعتگران، مردمان آرام و صلح طلبی هستند

که

هرگز خطر بلوا و شورش نیز در آنان وجود ندارد. زیرا این گروه همیشه طالب محیط صلح

و امن و امان هستند، تا با آسودگی به کسب و کار خود مشغول شوند. گرفتاریها و مشکلات

این صنف و دسته را در شهر و خارج شهر، مورد بررسی و رسیدگی دقیق تر، قرار بده و به

آنان توجه خاصی داشته باش "

۱۶. احتکار و سزای محتکران

ای مالک! با همه صفات نیک و امتیازاتی که درباره بازرگانان و به صورت عاریه

تضمین شده برای مدت سه روز ایام عید، از من خواست و من به احترام علی
درخواست
او را رد نکردم و با شرط ضمانت آن را به حضورش فرستادم.
علی (علیه السلام)، گردن بند را در گردن دخترش مشاهده کرد و آن را شناخت و از
او پرسید که:
این گردن بند از کجا به دست تو آمده است؟ گفت: من آن را از " ابو رافع "
متصدی بیت
المال أمیر المؤمنین (علیه السلام)، به عاریت و امانت گرفته ام و با ضمانت کافی پس
از سه روز باز

خواهم گرداند. علی (علیه السلام) خشمگین شد و آثار غضب در سیمای نورانی اش پدیدار گردید.

همان روز مرا احضار کرد و فرمود: ابو رافع، آیا به مسلمانان خیانت می ورزی؟
گفتم: به

خدا پناه می برم، روزی که به مسلمانان خیانت کنم! فرمود: گردن بندی را که از
بصره

آمده بود چگونه بدون اجازه من و رضایت مردم مسلمان، به دخترم عاریه داده ای؟
با

کدام مجوز قانونی و شرعی به چنین کاری دست زده ای؟ گفتم: یا امیر المؤمنین! او
دختر شماست، و از من درخواست کرده بود که به عنوان امانت و به طور موقت و
با تضمین

کافی و فقط برای مدت سه روز آن را به او عاریه دهم و پس از سه روز صحیح و
سالم باز

پس بگیرم. فرمود: همین امروز آن را پس بگیر و دیگر هرگز از این قبیل کارها نکن.
موضوع به گوش دختر امیر المؤمنین (علیه السلام) رسید. به محضر پدرش شتافت و
عرض کرد:

من دختر و پاره تن شما هستم و در خود احساس نیاز به این گردنبند کردم. امیر
المؤمنین (علیه السلام) فرمود: دخترم، هرگز از جاده حق کنار نرو، آیا همه زنان و
دختران مهاجر

و انصار در روز عید با آویختن چنین زیوری آرایش می کنند؟ یقین بدان که این
موضوع

اگر بر اثر بی توجهی و غفلت تو نبود و اگر مطمئن بودم که قصد و تعمدی در کار
بوده است

نخستین دست زن هاشمیه که بریده می شد دست تو می بود ". به درستی روشن
نیست

که این داستان تا چه حدی صحت داشته باشد، ولی نظیر و مانند آن در زندگی
شخصی

و اجتماعی علی (علیه السلام) فراوان به چشم می خورد که دستورهای عملی او به
مالك اشتر،

فرماندار انتخابی اش، حاکی از این روح عدالت خواهی و مساوات طلبی اوست.
اینک به

سخنان علی (علیه السلام)، در همین موارد، از فرمان او به مالك اشتر گوش فرا می
دهیم:

نور چشمی‌ها و خویشاوندان
" ای مالک! در قلمرو حکومت فرمانروایان، کسانی هستند که به آنها بسیار نزدیک یا
با آنها خویشاوندند. این گروه به خاطر همین قرابت با فرمانروا، خود خواه و مستبد
می‌شوند و دست تعدی و تجاوز به سوی مردم و زندگی آنان دراز می‌کنند. اینان
در
روابط خود با عموم مردم، و حتی در داد و ستدها، بی‌انصافی پیشه می‌کنند و
حقوق
دیگران را پایمال می‌سازند. و تو باید این گونه عوامل ناروایی و ستمگری را از میان
برداری و دست آنان را از تصرف در اموال و شئون مردم کوتاه کنی.

" ای مالک! به هوش باش که هرگز زمینی را به عنوان تیول و اقطاع (اقطاع آن است که

قسمتی از زمین مردم از طرف حاکم یا فرمانروا به فردی واگذار یا هدیه شود) به خویشان خود ندهی. هرگز نباید بگذاری هیچکدام از نزدیکان و کسان تو، به طمع سوء

استفاده و غارت و چپاول بیت المال بیفتند. یا به این فکر باشند که تو زمینی یا مزرعه ای

را به تصرف و تملک شان در آوری، تا از این طریق به املاک مجاور تعدی کنند. یا جلوی

آب اراضی همسایه را بگیرند. یا از انجام کاری که وظیفه دارند شانه خالی کنند. یا هزینه ای را که باید مشترکاً پردازند، تنها به یک نفر یا چند نفر از همسایه ها تحمیل کنند. زیرا در آن صورت خوشی و سود این اعمال را آنها خواهند برد، اما خسران و زیان

آن، در آخرت و بال گردن تو خواهد شد "

پیمان صلح با دشمن

درباره بستن پیمان با دشمن، امام و پیشوای شیعیان، به یار وفادار و شاگرد فداکار خود، چنین می گوید: " هرگاه دشمن، دست صلح به سوی تو دراز کرد و تو می دانی که

رضایت خدا هم در برقراری آن صلح است، دست او را رد مکن و آن را بپذیر، چون صلح

موجب آسایش سپاهیان و آرامش خاطر تو و مردم، و نیز باعث امنیت شهرها و آبادی هاست. اما به هوش باش که دشمن ماوراء چتر صلح، خیمه نیرنگ و شبیخون

نزند. چه بسا، با آن وسیله خود را به تو نزدیک می سازند، تا بتوانند غافلگیرت کنند، در

این گونه موارد، در کمال حسن نیتی که به کار می بری، احتیاط و اعتماد کور کورانه به

دشمن را، از خود دور ساز! ". " حق و حقیقت را بپذیر، خواه از نزدیکان تو باشد یا از

بیگانگان، و در پذیرفتن واقعیت ها بردبار باش، هر چند به ضرر و زیان خودت یا نزدیکان

و اهل و عیالت باشد. با پذیرش واقعیت منتظر عواقب و نتایج خوب آن باش چون نتیجه

و عاقبت آن پسندیده و مطلوب خواهد بود.
آگاهی دادن مردم از جریان امور
" هرگاه، مورد پیش آمد که مردم گمان برند که تو ظلم و ستم کرده ای، و تو
دریافتی که
حقیقت امر بر آنان پوشیده مانده است، عذر و علت انجام آن کار را فاش ساز و
بگذار که
آنها از علت واقعی و جریان حقیقتی آنچه پیش آمده است مطلع شوند، و تو نیز

بدین وسیله گمان بد ایشان را از خویشتن دفع کرده باشی. " انجام چنین کاری، هم يك نوع تمرین آزادی و آزادگی و آزاد منشی و عدالت و دادگستری است، و هم گونه ای ارفاق و مهربانی نسبت به ملت است، و هم روشنگر حقیقت امر، و آشکار کننده عذر، و دلیل انجام کار مورد بحث است، که مورد علاقه و هدف اصلی تو باید باشد، اگر خواهان اجرای عدالت هستی... " اما اگر در عهد و پیمان با دشمن، انجام کاری را به عهده گرفتی و شرط را پذیرفتی، آن را در همه حال محترم بشمار! و همه وقت به عهد و پیمان خود وفادار باش!

جان خود را هم می توان راه شرط و پیمان مسیر ساخت و ایثار کرد. چون در میان فرایض و واجبات الهی، هیچ چیز مانند عهد و پیمان و احترام به وفای عهد، بزرگ شمرده نشده است و هیچ امری این چنین مورد توجه مردم نیست.

" مسأله وفای به عهد، ویژه مسلمانان نیست، مشرکین نیز بدان توجه داشته اند و رعایتش را لازم شمرده اند. زیرا نتایج شوم عهد شکنی را بارها آزموده اند. بنابراین، در آن اموری که بر ذمه خود گرفته ای مکر و حيله را وامدار! و خیانت نورز و با دشمن خود نیز خدعه به کار مبر!، زیرا تنها جاهلان و نادانان هستند که جرأت نافرمانی در برابر خدا را دارند. " وفای به عهد و پیمان، از آن نظر اهمیتی بزرگ و خطیر دارد که خداوند متعال، عهد و پیمان خود را، به منزله حریم امنی میان مردم قرار داده است که همگی مردم از آن به طور مساوی حق بهره ور شدن دارند. و این امر يك نوع رحمت از سوی پروردگار، نسبت به بندگان خویش است که در سایه آن مردم به کارهای خود پردازند و آتش جنگ و شعله های سوزنده آن را خاموش کنند. " پس در پرداختن به امر الهی، نباید فساد و خدعه و فریب در کار باشد. " ای مالک! کوشش کن در پیمانی که با دشمن خود

می بندی، مادهء ابهام و نکته خام باقی نماند، که قابل تفسیر و تأویل باشد، و به چنان صورتی ذکر شود که هر کدام از طرفین بتواند آن را به سود خود تفسیر کند. و هرگاه دشمن پس از استوار ساختن پیمان، به سخن و مطلب قابل توجیهی متوسل گردد و بخواهد آن را بر خلاف نظر تو معنی کند، از او نپذیر، و اگر تو خود، در پیمانی که بسته ای، خود را در تنگنا دیدی و فسخ و ابطال و از بین بردن آن را لازم دانستی، بازهم برای خلاصی و نجات خود به جمله ها و عبارات قابل توجیه و تفسیر متوسل مشو!

هر چند در این امر امید گشایش و فرج در کار باشد. اگر با شکیبائی و تدبیر کار کنی، و در کارها بردباری به خرج دهی، بهتر از آن است که متوسل به خدعه ای شوی که از عاقبت آن بیمناک بمانی و مورد بازخواست خدای متعال قرار گیری."

پرهیز از خونریزی و خونخواهی
"ای مالک! حذر کن از خونخواری و خونریزی، که خداوند آن را حرام کرده است. هیچ چیز مانند ریختن خون ناحق، باعث غضب و دشمنی خدا و عامل از بین رفتن نعمت و سپری شدن عمر فرمانروایی نمی شود. در روز حساب، نخستین چیزی که از طرف خداوند متعال، مورد پرسش قرار می گیرد، خون‌هایی است که مردم آن را به ناحق ریخته اند. هیچ گاه در صدد آن بر نیا که پایه‌های حکومت خود را، بر روی خون‌های ناحق استوار سازی. این امر نه تنها حکومت تو را تقویت نمی کند، بلکه موجب سستی و فتور و ضعف آن می گردد، و حتی چه بسیار که باعث زوال و نابودی آن گردد."

اگر به صورت عمد، انسانی را کشتی، عذر تو را نه خدا می پذیرد نه من، چه در قتل عمد، بدن قاتل باید به قصاص برسد. "و اگر خطا کردی و بدون قصد کسی را کشتی (مثل اینکه در موقع اجرای "حد" یا نواختن تازیانه یا شمشیر کسی بمیرد) نباید نخوت و تکبر و خودخواهی تو سبب شود که "دیه" مقتول را به اولیاء او پردازی."

تکبر و خودخواهی
"ای مالک! زنهار، زنهار که خود پسند باشی، و به آنچه از خود پسندیده ای اعتماد کنی! زنهار، از اینکه دوستدار چاپلوسی باشی، و در دل خود دوست داشته باشی که مردم تو را بسیار بستایند. این قبیل موارد، فرصت‌های مناسبی برای شیطان است، که نیکی نیکوکاران را از بین ببرد و آنها را تباه کند." "مبادا که بر ملت و توده مردم منت بگذاری و بخواهی که خوبی‌های خود را به رخ آنان بکشی، یا کار خود را بیش از آن که هست بزرگ نشان دهی، یا به مردم وعده ای بدهی که به آن عمل نکنی، چون این

قبیل
کارها، اثر نیکی را از میان می برد. بزرگتر جلوه دادن خوبی، نور حق را بر طرف
می سازد،
و تخلف در وعده، باعث دشمنی خدا و کینه مردم می شود، خداوند متعال در قرآن
کریم
می فرماید: " چقدر دشمنی بزرگی با خداست که آنچه را که خود می گوئید عمل
نکنید "

" ای مالک! از عجله در کار، قبل از آنکه وقت انجام آن برسد، پرهیز کن. از سستی در کار، در صورتی که امکان انجام آن هست بر حذر باش. از لجاج و عناد و پافشاری در کار که در کاری که راه صواب از خطا در آن روشن نیست، پرهیز. و هر کاری را در جای خود و در وقت خود قرار بده و به انجام و سامان برسان. از انحصار طلبی و تنها برای خود خواستن و اختصاصی کردن آن چیزهایی که همگان در استفاده از آن برابر و یکسانند، اجتناب کن. مبادا مسائل و امور عمومی را به خویش اختصاص دهی، و از توجه به افکار عمومی تغافل کنی، یا از پاره ای از کردارهای کارگزاران و عمال خود غافل بمانی و چشم پوشی کنی، و کارهایی را که بر همگی روشن است از مردم پوشیده داری. تو مسئول این اعمال هستی و به زودی پرده ها کنار می رود و داد مظلوم از تو، ستانده می شود. " به هنگام غضب، خویشتن داری کن و مواظب تندخویی و دست پاچگی و تیز زبانی خود باش. از اقدام سریع و بدون تأمل و تفکر، در هر کاری، پرهیز کن و از انتقام و ابراز شجاعت و سطوت خودداری نما، تا خشم تو آرام گیرد. اختیارات را از دست مده، و بدان که مهم ترین عاملی که می تواند خشم تو را فرو نشاند، یاد بازگشت به سوی خدا و یاد آوری وحشت روز جزاست. " وظیفهء تو آن است که آنچه را که بر گذشتگان و پیشینیان تو اتفاق افتاده است، مورد تذکر و یادآوری قرار دهی و کردارها و خدمات حکومت عدل، سنت های نیک و پسندیده، راه و رسم و روش و سخن پیامبر عالیقدر اسلام، و فرایض قرآن مجید را همیشه مورد نظر و سرمشق قرار دهی و از آنها پیروی کنی و آنچه را که مورد عمل قرار داده ایم الگوی خود سازی. " از خداوند متعال می خواهیم که با رحمت وسیع و

بیکران
خود، و با آن قدرت و توانایی که به انجام هر درخواست و هر حاجت و نیازی
دارد، من و تو
را به انجام آنچه مورد رضایت و خشنودی خود اوست موفق دارد، تا برنامه‌های
حکومت
عدل اسلامی و الهی را که سعادت مردم در آن نهفته است اجرا کنیم. و در میان
مردم، از
ذکر خیر و حسن ثناء برخوردار شویم، و بتوانیم یادگار نیک و خدمت شایسته از خود
به
اجتماع عرضه کنیم. از خداوند می‌خواهم که لطف و کرمش را در حق ما گسترده
تر کند
و کار من و تو را با سعادت و شهادت پایان دهد. ما همگی از جانب خدا هستیم به
سوی او
باز خواهیم گشت. درود و سلام و رحمت بی‌پایان الهی، بر محمد (صلی الله علیه
وآله) و ذریه‌ء پاک و اولاد

اطهار او باد! والسلام". (۱)
این فرمان که هنوز پس از گذشت چهارده قرن، جامع ترین و کاملترین، انسانی ترین و دقیق ترین اصول و اساسی کشورداری و آئین ادارهء مملکت را در بردارد، و هنوز می تواند عالی ترین سرمشق سیاستمداران و اولیاء امور کشور باشد، دستوراتی چنان روشنگر و عمیق و پرمعنا و در عین حال ساده و قابل اجراء دارد، که اندیشمندان تاریخ،

فلاسفه بزرگ، عالمان علم اجتماع، همه بر آنند که در طول تاریخ، ماندی برای آن نمی توان یافت. اغراق نیست که دکتر " طه حسین "، اندیشمند و عالم مصری گفته است:

فرمان علی به مالك اشتر، حاوی دستوراتی است که اجرای آنها سعادت دنیوی و رستگاری اخروی تمامی کشور داران و اهالی کشوری را که این آئین در آن اجرا شود، در

بردارد و هنوز دستوراتی جامع تر و کامل تر از آن در زمینهء کشورداری و ادارهء مملکت،

تدوین نشده است. جای آن دارد که هر رهبری مملکتی که بخواهد ملت و کشور خود را

به رفاه و سعادت برساند و خود نیز آسوده و فارغ البال و نیکبخت زندگی کند، فرمان

علی (علیه السلام) را نصب العین خود قرار دهد و آن را مو به مو به مرحلهء اجرا در آورد.

۱. تذکر این نکته ضروری است که در ترجمهء این عهدنامه معروف و تاریخی، متن نهج البلاغه مورد توجه و استفاده نگارنده بوده است، ولی در کنار آن از ترجمهء دانشمند محترم آقای علی اصغر فقیهی، و شادروان جواد فاضل نیز استفاده شده است.

بخش چهارم
F

غدیر خم روز گزینش والاترین انسانها

(۲۴۵)

بخش چهارم / غدیر خم روز گزینش والاترین انسانها...
روز هیجدهم ماه ذیحجه سال ۱۰ هجری روز واقعه غدیر خم روز انتخاب و
گزینش
علی (علیه السلام) به عنوان پیشوا و امام امت اسلامی یکی از خاطره آمیزترین
روزهای زندگی
علی (علیه السلام) است. پیامبر عالیقدر اسلام در آخرین سفر حج خود مولای متقیان
و سرور
آزادگان علی (علیه السلام) را به عنوان خلیفه و اولی الامر به عنوان ولایت امر
برگزید این انتخاب بر
اساس انتخاب بهترین و فاضل ترین و دانشمندترین بود. انتخابی که طبق اراده و
مشیت
الهی صورت گرفته است و جنبه‌های فامیل دوستی و علاقه به نژاد و وراثت،
کوچکترین
دخالتی در آن نداشته است. در فصل مربوط به واقعه غدیر، بحثی را از دیدگاه
اسلام
و علی (علیه السلام) به معرض مطالعه خوانندگان عزیز می گذاریم که هم روشنگر
عظمت روز غدیر
و هم بیانگر اصلی از اصول عالیء اسلامی است و آن بحث امامت و ولایت است
که بحثی
است مفید و شایسته دقت و بررسی و عنایت...
اسلام آئین جهانی و جاودانه‌ای است، که تعالیم و دستورهای آن همه جوانب و ابعاد
وسیع زندگی را فرا می گیرد، و شامل تمام زمینه‌های زندگی اعم از سیاسی،
اقتصادی،
اجتماعی، اخلاقی و تربیتی می گردد. مطالعه ای گذرا در کتاب فکر و اندیشه و در
قاموس
حکمت و عرفان علی (علیه السلام)، با کمال وضوح و روشنی این حقیقت تعمق
انگیز را روشن
می سازد.... پژوهشگران بی غرض، در نخستین نگرش خود، می بیند که چه سان
علی
امیر المؤمنین (علیه السلام) در باره حکومت و سیاست و عدالت اجتماعی، با علاقه
خاص
و حساسیت ویژه ای داد سخن می دهد، و چگونه از آن تز الهی و آسمانی دفاع می
کند. او

معتقد است که مسأله حکومت و احقاق حقوق بیچارگان و درماندگان، که جز در پرتو قدرت و حکومت عدل الهی میسر نیست، از تکالیف الهی و وظایف انسانی است - چون همانند روز روشن است که تأمین روابط صحیح انسانی و برپا ساختن عدل و قسط و اعمال برنامه‌های الهی، بسته به وجود حکومت و اجرای دقیق سیاست الهی است و بدون حکومت، شریعت محتوی و نقش در تکامل جامعه و تربیت فرد، نخواهد داشت.

امام علی (علیه السلام) تصریح دارد که: احتیاجات بشر تنها در آب و نان و جامه و مسکن خلاصه نمی شود، بلکه با وجود ضرورت آنها، تأمین نیازهای روحی و رعایت عوامل معنوی مورد

نیاز بشر در صدر جدول خواست‌های بشر قرار گرفته است، و بدون حکومت و تسلط بر

امور جاری کشور، زندگی انسانی میسر و ممکن نخواهد بود.... شاهد گفتار

شادروان استاد مطهری: پس از استناد به قرآن مجید جائی که می فرماید (و ما محمد الا رسول الله قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم).

(۱)

" محمد پیامبری است همانند دیگر پیامبران که آمده اند و رفته اند، آیا اگر او بمیرد یا

در جنگ کشته شود، شما فرار می کنید و کار را پایان یافته تلقی می کنید " او در مقام

تفسیر و توضیح محتوای آیه، با تحلیل فراوان از استاد عالیقدرش این چنین می فرماید: حضرت استاد علامه طباطبائی روحی فداه - که اکنون او نیز به لقاء الله پیوسته است و انوار رحمت الهی نثار روحش باد - در مقاله ولایت و حکومت از این آیه چنین استنباط

فرموده اند که: کشته شدن پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در معرکه جنگ نباید هیچگونه وقفه ای در

کارش ایجاد کند. شما باید فوراً تحت لوای آن کس که پس از پیامبر زعیم (و رهبر) شماست، به کار خود ادامه دهید. به عبارتی دیگر بر فرض اگر پیغمبر کشته شود یا بمیرد، نظام اجتماعی و جنگی مسلمان نباید از هم بپاشد....

در حدیث است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرموده است اگر سه نفر (حد اقل) همسفر شدید

حتماً یکی از سه نفر را امیر و رئیس خود قرار دهید. از این حدیث می توان فهمید که از

نظر رهبر عالیقدر اسلام، هرج و مرج و فقدان يك قوه حاکم بر اجتماع که مرکز حل

اختلافات و پیوند دهنده افراد جامعه با یکدیگر باشد، تا چه اندازه زیان آور می باشد.

هدف اصلی از حکومت، تأمین عدالت اجتماعی است. تنظیم امور اقتصادی،

اجتماعی
و روابط حسنه حاکم بر اجتماع، و احقاق حقوق ستم دیدگان و احیای امور حیاتی
و رفاهی مردم است (۲) هدف از جهاننداری و روش سیاسی علی (علیه السلام)
همانند دیگر
سیاست مردان، اشباع حس جاه طلبی یا تأمین منافع خویش و وابستگان و فامیل

-
۱. آل عمران آیه ۱۴۴.
 ۲. سیری در نهج البلاغه ص ۱۰۴.

و دوستان... نیست، حکومت وسیله است برای رفع نیازهای اجتماعی و خدمت به اجتماع، نه هدف و غایت. به تعبیر دیگر حکومت ابزار کار و فعالیت است، نه خود غایت

و مقصود. که داستان زیر گوشه ای از نحوه تلقی و برخورد علی (علیه السلام) را با حکومت و مقام

ریاست اسلامی روشن می سازد: "ابن عباس" یکی از یاران با فضیلت و وفادار و اهل قلم

امام علی (علیه السلام) می گوید در "ذی قار" به حضور علی (علیه السلام) رسیدم. او کفش خود را وصله

می زد، به من فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟ گفتم: این کفش به چیزی نمارزد.

گفت به خدا قسم همین کفش نزد من از زمامداری بر توده شما عزیزتر است، مگر اینکه

در پست زمامداری حقی را برپا سازم یا امر باطلی را از بین ببرم. (۱)
"جرج جرداق" در ذیل این داستان می گوید: "علی صدها سال پیش از "تولستوی"

"ویکتور هوگو"، با پادشاهان، فرمانروایان، فرمانداران سودجو و مجریان ناشایست به

ستیزه برخاست. و در راه توده مردم مردم با فکر کوتاه و نحیف آنان به مبارزه پرداخت،

و قلع و قمع آنان را وجهه همت خود قرار داد.... (۲)
حذف القاب و عناوین

امام، در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه، خطاب به مردم می فرماید: با من آن سان که با جباران و ستمگران رفتار می کنند سخن نگوئید. القاب پر طنطنه را در حق من به

کار نبرید، آن ملاحظه کاریها و سازشهای مصلحتی را که در برابر مستبدان اظهار می دارند در برابر من اظهار ندارید، و با سازشکاران معاشرت نکنید و تصور نکنید که

شنیدن سخن حق بر من سنگین است، یا من انتظار تعظیم و تکریم شما را دارم. هر آن کس که شنیدن سخن حق یا تحمل عدالت بر او ناخوشایند و سنگین باشد، عمل به

حق و عدالت بر او سنگین تر خواهد بود. شما هرگز از اظهار سخن حق، با نظر عادلانه، در

برابر امام و پیشوا و رهبر و حاکم خودداری نکنید.... (۳)
" سلیمان کتانی " نویسنده مسیحی از دوران حکومت علی (علیه السلام) این چنین

-
۱. سیری در نهج البلاغه ص ۸۵.
 ۲. جرج جرداق امام علی صوت العدالة الانسانية ص ۵۸.
 ۳. نهج البلاغه خطبه ۲۱۲.

توصیف می کند: او از لباس‌های دنیا، جز پیراهنی از کرباس و عبایی وصله دار
نیوشیده،
و نصیب او از این همه غذاهای رنگارنگ دنیا، جز مقداری قرص جوین که آن را با
دست
خود آرد می کرد و به صورت نان خشکی قوت خود قرار می داد چیز دیگری نبود.
او از
کاخهای شکوهمند دنیا چشم پوشید و عمر خود را در کلبه ای ناچیز بسر برد. و
همانند
سوارهای تیز رو که از سنگلاخها می گذرد و به سوی میدان پهناوری متازد، از
پهنهء
دنیا گذشت.... (۱) وی در تأیید گفتارهای همکیش و هم مرام خود جرج جرداق
هم
این چنین دربارهء امام قضاوت می کند، " آیا از میان مردم جهان، سردار و امیری را
شناخته ای که در زمان حکومت و در منصب ریاست به دست خود، آسیاب را
بچرخاند
و نان خشک درست کند که آن را به زانو بشکنند؟ و کفش خود را با دست خود
وصله زند؟
و از مال دنیا کم یا زیاد چیزی را اندوخته و پس انداز خود نسازد؟ زیرا تنها هدف او
در
زندگی آن است که: حق بینوایان و ستمدیدگان و بیچارگان را از استثمارگران
و احتکارچیان باز ستاند و زندگی سالم و گوارایی را برای آنان فراهم آورد. او در
فکر
خویشتن نبود، همیشه در این فکر بود. مادامی که در قلمرو حکومت او کسی هست
که
امید قرصی نان را ندارد، شکم گرسنه و جگرهای تشنه وجود دارد، آیا او تنها به این
عنوان قناعت کند که به او پیشوای مسلمانان گویند، ولی او در سختیهای روزگار با
تودهء
مردم هم غم و هم صدا نباشد... (۲)

امانتداری نه حکمرانی و فرمانروایی
در منطق امام (علیه السلام) حکمران و حاکم، امین و پاسبان و پاسدار حقوق مردم و
مسئول
نیازهای آنان است، نه رئیس و حکمفرما و طاغوت خودسر، به همان تعبیر که
سعدی

شاعر شیرین زبان فارسی با الهام از سخنان امام مسراید:
گوسفند از برای چوپان نیست
بلکه چوپان برای خدمت اوست
حکمران در اصطلاح و تعبیر امام علی (علیه السلام) راعی: پاسدار، نگهدارنده حقوق
تودهء مردم

-
۱. امام علی پیشوا و پشتیبانی ص ۲۹۱.
 ۲. امام علی (ع) و حقوق بشر، ص ۶۲. از انتشارات موسسه فراهانی.

است و بارها فرموده است: " کلکم راع و کلکم مسئول فالامام راع وهو مسئول
...."

" هر کدام از شما نگهبان و مسئولید، امام و پیشوا، نگهبان و پاسدار مردم و حقوق آنها است ". در عهدنامهء معروف خود به مالك اشتر، استاندارش، دستور فرمودند: " مگر من اکنون برگردهء مردم مسلط هستم که از من فرمان می برند و همه در طاعت

و پذیرفتن اوامر من هستند؟ این طرز فکر فاسد و عامل زوال نعمت است... مردم یا برادرند، یا برابر و مساوی از نظر خلقت هستند. امام در یکی از فرمانهای خود که به عنوان مأمورین گرد آورنده زکات و بیت المال صادر می کند، این چنین می فرماید:

" مبادا مسلمانی را تهدید و ارباب کنید یا آنچنان رفتار کنید که مردم از شما کراهت

و نفرت داشته باشند. از هیچکس بیشتر از حقی را که از مال مردم گرفته است وصول

نکنید. به خانههای مردم سر زده وارد نشوید. بلکه با تمام وقار و آرامش، نه به صورت

تهاجم و یورش، نخست سلام کنید سپس بگویید: بندهء خدا، ولی خدا و خلیفهء او ما را

فرستاده است که حق خدا را از اموال شما بگیریم، آیا حق الهی در اموال شما هست یا

نه؟ اگر گفتند نه بار دیگر به آنان مراجعه نکنید، گفتهء آنان را بپذیرید و گفتار آنان را

محترم بدارید. اگر فردی جواب مثبت داد با او همراهی کنید، بدون آنکه او را بترسانید یا

تهدید کنید. و هر چه را که خود او پرداخت کرد، بدون عنف و زور بگیرید و بیشتر نخواهید ". این دستور بهترین و عالترین میزان رشد و تکامل مسلمانان را در حکومت عدل علوی نشان می دهد. و نیز ثابت می کند که چگونه می توان به جای سوء

ظن‌ها و ناباوری‌ها که اساس حکومت امروز این دنیا به اصطلاح متمدن و متجدد را نشان

می دهد، می توان با اطمینان و اعتماد متقابل، مشکلات اجتماعی را حل کرد که سیاستمداران امروز جهان در حل آن، درمانده اند.
معیار انتخاب

این نوع روش دموکراسی و آزادی در هیچ نوع از حکومت‌های جهان وجود ندارد.
امام
علی (علیه السلام) اساس گزینش و انتخاب حاکم را بر معیار فضیلت و شایستگی
قرار می‌دهد نه بر
اساس وراثت و زور و دیکتاتوری و قلدری. و خود آن حضرت در این باره می
فرماید:

" کسی که خود را برای مردم پیشوا قرار می دهد لازم است قبل از تعلیم دیگران، به تهذیب خویشتن پردازد و قبل از آنکه مردم را با زبانش تعلیم دهد، کردارهای خود را

سرمشق مردم قرار دهد. کسی که به تعلیم و تربیت خود اهتمام می ورزد، بیشتر شایسته و در خور تجلیل است تا کسی که تنها به تعلیم و تربیت دیگران همت می گمارد.

خداوند از گروه علماء و دانشمندان، عهد گرفته است که در مقابل پرخوری ستمگران

و گرسنگی ستمکشان، از پای نشینند و راه مصلحت جوئی و سازش را پیش نگیرند... "

گزینش و انتخاب علی (علیه السلام)، به عنوان امیر و پیشوای مؤمنان، بر اساس همین ارزشها

و فضیلتها بود. اکنون به عنوان اینکه گوشه هائی از حدیث فضیلت دوست را از زبان بیگانه بشنویم، اعترافات یکی از دانشمندان مسیحی را درباره علی (علیه السلام) می آوریم.

اعترافات يك نویسنده فاضل و محقق مسیحی را از لابلاى كتاب قطور هزار و پانصد صفحه ای او بیرون مکشیم. ما عقاید این نویسنده و محقق مسیحی را از آن نظر که احتمال می دهیم دارای غرض و آلوده به تعصب قومی، حزبی و فرقه‌ای نباشد، از میان

هزاران مطلب و نوشتهء دیگر بیرون کشیده، در معرض قضاوت دوستداران و شیفتگان آن

حضرت قرار می دهیم، باشد که وقتی عقاید و نظریات بیگانه ای را در این باره دریافتیم

معرفت و شناسایی عمیق تر و صحیح تر نسبت به شخصیت ملکوتی آن حضرت به دست

آوریم. محقق مزبور همان نویسنده شوریده و شیدا " جرج جرداق " نویسنده پر آوازه لبنانی است که کتاب بزرگی به نام " الامام علی صوت العدالة الانسانية " در پنج جلد بزرگ

درباره امام علی (علیه السلام) نوشته و تقدیم جامعهء علم و ادب نموده است. او در فصول و بخشهای

مختلف آن کتاب چهرهء ای امام را این چنین ترسیم می نماید: "... در سرزمین معجزه ها،

در صحرای مکهء اعجاز خیز، علی، قدم به دایرهء حیات گذاشت، سرزمین مکه

ارمغان
گران بهائی برای جهان بشریت آورد، ارمغانی که ارزشهای عالی زندگی را بالا برد
و حقیقت و باطن وجود انسانی را در مرحلهء تکامل آن نمودار ساخت، و مرد
انقلابی
بزرگی همانند علی بن ابی طالب (علیه السلام) را تحویل جامعه بشری داد. این یکی
از معجزات
صحرا بود...". (۱)
= + * * * + =

۱. جلد اول الإمام علی صوت العدالة الأنسانیة، ص ۲۵. از انتشارات مؤسسه فراهانی.

جهاد از دیدگاه علی (علیه السلام)
این علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که در قتال، معنای دیگری دانسته بود، و به قصدی جنگ می‌گرد غیر از مقاصدی که دیگران دارند. او همراه زهد، جهاد را برگزید، و زاهدان گوشه‌گیر و منزوی را به فتح قلعه‌ها واداشت. خاک دشمنان را با عدل یکسان نمود،

چون در مکارم اخلاق به حد اعلای خود رسیده بود ". (۱)

علی (علیه السلام) و مستمندان
" آیا عقل نیرومند و کاملی را شناخته‌ای که بیش از ده قرن قبل از این حقیقت اجتماعی امروزی را بیان و اثبات نمود؟ و جلو ابهامها و اشتباهها را گرفت و صریحا اعلام

داشت: هیچ بینوائی گرسنه نمانده مگر در سایه آنکه ثروتمندی از حق او بهره‌مند گشته

و هیچ نعمت انبوهی را ندیدم مگر آنکه در کنار آن، حقی ضایع و پایمال شده باشد ". اگر

" رافائل " نقاش معروف ایتالیائی، يك زن ده نشین و کشاورز ایتالیائی را نمونه و سمبل

برای نقاشی چهرهء مادر مسیح قرار داد، تا بدان وسیله هرگونه مفهوم و معنای صفت نیکدلی و انسانی را در او ظاهر سازد، و اگر " تولستوی " و " ولتر " و " گوته " در پدیده‌های

فکری و اجتماعی خود از روح رافائیلی در هنر خود الهام می‌گیرند، این مرد بزرگ، علی

بن ابی طالب (علیه السلام)، صدها سال بر آنها پیشی جسته است و با اینکه امکانات و شرایط عصر

آنان، قابل مقایسه باهم نیست، ولی او در آن زمان با پادشاهان و فرمانروایان و فرمانداران

و سودجویان به مبارزه برخاست، و در راه احقاق حق مستمندان قیام کرد، و با فکر سخیف زورمندان پیکار نمود، و چنین سوگند پایداری یاد نمود: " به خدا سوگند، داد

ستم کش را از ستمکار بستانم و دماغ ظالم را با اینکه او را خوش نیاید، به خاک بمالم، تا

او را به سوی سرچشمه حق و عدالت بکشانم ". (۲)

سپس افزود: " زیر دستان شما برترند، و زیر دستان شما پست تر، فئودالها، طبقه حاکم زورگو، احتکارگران، و اهریمنان شر و فساد و بدبختی و پستی و مکر، صفات زشت

و ضد انسانی خود را در زیر لباسهای نو مهتری پوشانده اند....
" آیا فقط به این عنوان اکتفا کنم که به من پیشوای مسلمانان بگویند، ولی در

۱. همان جلد ص ۵۶ - ۵۸.

۲. همان جلد ص ۵۹.

سختی‌های روزگار در غم و اندوه توده‌های محروم شریک و سهم نباشم؟" (۱)
علی (علیه السلام) و عدالت او
"... آیا در مهد عدالت و دادگستری شخصی همانند علی را می‌شناسی؟ آیا می‌دانی
علی است آن بزرگواری که همیشه بر حق و حقیقت بود؟ با آنکه مردم بر ضد او
متحد

شدند، ولی او از عدالت خواهی دم فرو نبست چون عدالت در او، یک روش سیاسی
یا
یک امر اکتسابی نبود. عدالت در بنیاد و مبادی اخلاقی و ادبی او، اصلی استوار بود،
گوئی

با تمام وجود و هستی او عجین و آمیخته گردیده است. (۲)
مساوات و برابری در منطق علوی

"... آیا پیشوا و رهبر مذهبی را می‌شناسی که به فرماندارانش، درباره مردم چنین
توصیه کند: "مردم یا برادر دینی تو هستند، یا انسانی همانند و نظیر تو، با آنان
آنچنان با

گذشت و عفو و اغماض رفتار نما که دوست داری خداوند با تو آنچنان رفتار
نماید...".

آیا امیری را می‌شناسی که از زندگی مادی، به قرص جوین، و از پوشش و لباس، به
جامهء فرسوده و کفش وصله دار اکتفاء کند، و آن را بر ریاست و امارت ترجیح
دهد، تا آنکه

به وسیله ریاست و امارت حقی را زنده کند، و از بینوایی دستگیری کند و او را
یاری دهد؟". گفتار جرج جرداق، در پایان اوج می‌گیرد، و روح حماسه و
جاودانگی به

خود می‌بخشد. در پایان می‌افزاید: "گفتار او، از کلام خدا پائین تر، و از سخن
مخلوق

(جز پیامبر) بالاتر است. عقلی همانند عقل او، بلاغت و فصاحتی همانند بلاغت
و فصاحت او نمی‌توان پیدا کرد. از همهء متفکران از نظر بلندی فکر، و از همهء
زهاد از نظر

بی‌رغبتی به دنیا و مطامع آن، و از همهء مصلحین اجتماعی از نظر صلح جوئی،
برتری

و تفوق دارد....

در پیشگاه تاریخ و حقیقت یکسان است که تو این شخصیت را بشناسی یا نشناسی،
تاریخ و حقیقت به خوبی گواه و شاهدند که او، شخصیت با عظمت و روح بزرگ
و وجدان

-
١. امام علي صوت عدالت انساني ج ١، ص ٩٠.
 ٢. صوت العدالة الانسانية ج ١، ص ٩٠.

بیدار اجتماع است. او شهید راه حق، پدر شهیدان علی بن ابی طالب است...".

(۱)

هنگامی که يك شخصیت ادبی و علمی خارجی، از علی (علیه السلام) و حکومت ایده آل او، او این چنین توصیف به عمل می آورد و او را الگو و سمبل معرفی می کند زینده است که

دوستان و علاقمندان و پیروان او به راز این گزینش الهی روز غدیر بیشتر پی ببرند، و اعمال و کردار و روشهای خود را مطابق و همگام با او بنمایند و این گزینش الهی و انتخاب بی چون و چرای آسمانی را براساس حکمت و تدبیر و مصلحت الهی بشناسند

و ارج نهند. از مقام ولایت و رهبری آسمانی که در خاندان عصمت بود بیعت نهاده شده

است، اطاعت و پیروی نمایند که صلاح و سعادت هر دو جهانی در آن نهفته است. نهج البلاغه اثر جاودان علی (علیه السلام) نهج البلاغه!... این يك نام است. اما نامی که تمام تاریخ را در منوردد، تمام بشریت را

در خود فرو می پوشاند، و جهان بشریت را، در برابر خود به اعجاب، به بهت و ناتوانی

و درماندگی می کشد. زیرا بشریت هرچه بیشتر به این نام ساده و فشرده و مختصر می اندیشد، بیشتر خود را در برابر عظمت بی مانند آن، ناتوان و درمانده احساس می کند.

نهج البلاغه، این يك نام است. اما چه نامی و چه گونه نامی است؟ نامی که همواره، در

طول تاریخ پر شکوه اسلام، پس از نام قرآن بر زبان آمده است و همواره فراتر از کلام

انسان و فروتر از کلام قرآن قرار داشته است....

چه می توان گفت، درباره نهج البلاغه، که دوست و دشمن آن را ستوده اند، اما چون

به توصیف و تشریح آن رسیده اند، کلام خود را ناتوان و خویشان را درمانده یافته اند؟

نگارنده نیز نه قصد و نه جرأت و جسارت آن را دارد که قلم را پیرامون توصیف و تشریح آن بر روی کاغذ به گردش آورد. بلکه می خواهد، چند کلامی به عنوان يك

مقدمهء کوتاه و بسیار ناقص و نارسا بنویسد تا پس از آن، مقاله ای را که یکی از فضلاء محقق و شیفتگان مکتب علی (علیه السلام)، در بیان عشق و شیفتگی خود نگاشته است، در این فصل نقل کند. و آن مقدمه چنین است:

۱. همان مدرک ج ۱، ص ۱۰۵. غدیر: نام جائی است بین مکه و مدینه، گود و شیبدار است.

نهج البلاغه، کتابی که اکنون قرن‌هاست که در سه فصل تدوین یافته و چون خورشیدی تابناک بر پیشانی تاریخ اسلام پرتو افشانی می‌کند، مجموعه‌ای است که از روی گفته‌ها و نوشته‌های علی بن ابی طالب (علیه السلام) گرد آوری شده است. بیش از صدها اثر جاودان و بی‌اهمال، اعم از حدیث و خطبه و نامه و موعظه و کلمات قصار، از تراوشات اندیشه‌ی والای علی (علیه السلام)، در لابلای کتابها و متون اخبار و احادیث و تاریخ، به یادگار مانده که از حدود ۱۰ قرن پیش تا امروز، با نام کوتاه " نهج البلاغه " دل و جان را فروغ و روشنایی می‌بخشد. بحث و بررسی درباره‌ی این کتاب توصیف‌ناپذیر، و تحقیق و تفحص در فورع و شاخه‌های پر بار و پر ثمر آن، چنان است که نه تنها در طول تاریخ، از عهده‌ی هیچ نویسنده و محقق بر نیامده، بلکه امروز نیز با وجود این همه امکانات گسترده که برای تحقیق و تتبع بوجود آمده، باز هم نه تنها از عهده‌ی چند تن و چندین تن نویسنده و منتبع و محقق، خارج است، بلکه از چند گروه و چندین گروه نیز ساخته نیست. بدین سان، جا دارد نه به تناسب عظمت و جلال و شکوه و شموخ آن، صدها و هزارها کنگره و سمینار و محافل بحث و بررسی وسیع تشکیل گردد تا در این راه، گامهای هرچه بیشتری برداشته شده باشد و به شناخت هرچه بیشتر آن، کمک بیشتری صورت گیرد. باید گفت کنگره‌ی هزاره‌ی نهج البلاغه، که در سال ۱۴۰۱ هجری قمری با همت جمعی از فضلا در تهران تشکیل گردید، در برگیرنده‌ی بخشی از این وظیفه‌ی خطیر و مهم بود که تا حد امکان خود کوشید تا ابعاد هرچه بیشتری از مسأله را روشن سازد. ولی تا وصول به غایت مطلوب و هدفی نهایی فرسنگ‌ها فاصله داشت و با آنهمه تلاش و کوشش صادقانه

و با وجود شرکت عدهء کثیری از فضلا، و دانشمندان اسلامی، به اعتراف برگزار کنندگان

و شرکت کنندگان آن محفل علمی، هنوز يك از هزارها و قطره‌ای از دریاهاى ابعاد و اعماق نهج البلاغه مكشوف نگردید و رازهاى آن، از پرده بیرون نیامد. ما، در این فصل، تنها به عنوان نشان دادن نیمرخى از این كتاب عظیم و بی مثال، مقاله زیر را که در مورد جاذبیت نهج البلاغه نمونه اى بس اندك پیرامون این اثر جاودانهء

مولا على است و به هنگام برگزاری هزارهء نهج البلاغه تقدیم آن کنگره گردیده است، با

کسب اجازه از نویسندگان عالیقدر آن، زینت بخش این قسمت از كتاب خود می کنیم. تا

بدین گونه، تنها اندکی با اهمیت نهج البلاغه، این اثر جاودان علمی، آشنا شویم و

روح

تعالیم عالی علوی را از محتوای آن استشمام نمائیم. باشد که در این زمینه، بحث و تحقیق و تتبع و تدقیق بیشتر و باز هم بیشتری به عمل آید، تنها بدین امید که از

رهگذر

این تحقیق ها، ثمر بیشتری نصیب عاشقان علی (علیه السلام) گردد.

" مدتها بود که نهج البلاغه در میان ما بود با تمام شکوه و عظمتش، با خطبه‌های الهام بخش و تکان دهنده اش، با ابعاد گسترده فکری و اجتماعی، با درسهای پر

مغز

خدا شناسیش، با حماسه‌های شورانگیزش و با دفاع بی قید و شرطش از توده‌های مستضعف و رنج‌دیده انسانها! ولی جز خواص از آن آگاهی نداشتند، و به عنوان يك

کتاب

الهام بخش انقلابی در سطح توده مردم مورد شناسائی زیادی نبود. و این درد بزرگی

در

سطح توده مردم مورد شناسائی زیادی نبود. و این درد بزرگی است که باید روزی

علل

و اسباب آن دقیقاً بررسی شود. اما سرانجام نهج البلاغه پرده‌های بی خبری را

شکافت

و گرد و غبار نسیان را از خود دور کرد و همچون قرآن در دسترس همگان قرار

گرفت

و جنبش در توده مردم ایجاد کرد و آتش انقلاب را شعله ور ساخت، در خطابه‌ها و حماسه‌ها و نظم و نثر و فرهنگ انقلابی جای خودش را در يك سطح گسترده و

عمومی

باز کرد و نشان داد تا چه اندازه در روزهای سخت و بحرانی می‌تواند کار ساز و

پیروزی

آفرین باشد. کار به جایی رسید که " طاغوتیان گذشته " نهج البلاغه را به عنوان يك

کتاب

ممنوع‌الانتشار از خانه‌ء جوانان انقلابی جمع‌آوری می‌کردند! و درست فهمیده

بودند.

چرا که نهج البلاغه خصم آشتی‌ناپذیر آنها و دوست مهربان و دلسوز مظلومان

و محرومان و مسلمانان زجر دیده بود.

از این به بعد موج تازه‌ای در تمامی افکار، جهت شناخت نهج البلاغه به وجود آمد

و تمامی قشرها مخصوصاً جوانان با تشنگی روزافزونی سعی داشتند خود را به نهج

البلاغه نزدیک کنند و از سرچشمهء زلالش سیراب شوند. امروز شاید کمتر خانه
ایست که
نهج البلاغه در آن نباشد و کمتر کسی است در محیط ما که تحت جاذبه فوق العاده
آن
قرار نگرفته باشد. به عقیده ما آنچه موقعیت ویژه و استثنائی را به نهج البلاغه
بخشیده
گذشته از این که (گفتار امام و پیشوای انسانهاست) وجود ویژگیهای مهم زیر
است:

۱. بیانگر مسائل عینی و ملموس زندگی در بخشهای سه گانه این کتاب بزرگ (خطبه ها - نامه ها - کلمات قصار) همه جا سخن از مسائل عینی که به زندگی معنوی و مادی انسانها مربوط است به میان آمده همه جا انگشت روی دردها، روی آلام و مشکلات، روی رنجهای انسانها گذارده شده و طرق

درمان نیز ارائه گردیده است؟ نهج البلاغه به سراغ کلی گوئی و فلسفه بافی و مسائل پنداری نمی رود علی (علیه السلام) مرد مبارزه و عمل، مرد زندگی و حیات، مرد هدف و پیروزی بود

و سخنانش همه جا همین آهنگ را دارد.

اگر می بینیم فلسفه افلاطون و ارسطو نتوانست توده های مردم را به حرکت در آورد و نظام فاسد حاکم بر یونان را - چه رسد به نقاط دیگر جهان - واژگون سازد، ولی نهج

البلاغه علی (علیه السلام) به دنبال خط قرآن و سنت پیامبر دنیایی را به حرکت در آورد! به خاطر

همین تفاوت بارز است که یکی تنها به سراغ کل گوئی می رود و از زندگانی انسانها دور

می شود و دیگری انگشت روی فصل، فصل و فراز، فراز و بند، بندگ زندگی می گذارد

و همه در دل جامعه حرکت می کند و این به خاطر آنست که اولی زاییده پندار انسانی

است اسیر چنگالی محیط و نظامهای حاکم بر آن و دیگری مولود تعلیمات آسمانی و از

سرچشمهء وحی که هماهنگ با فطرت و قوانین آفرینش است.

۲. نهج البلاغه مرهمی بر دردهای جانکاه بشریت

کدام کتاب را پیدا می کنید که این گونه برای انسانهای محروم فریاد بر آورده باشد؟

فریادی آمیخته با آگاه سازی توده ها و حرکت دادن آنها به سوی هدف.

في المثل: هنگامی که در فرمان مالك اشتر سخن از قشرهای جامعه می گوید، و وظایف و مسئولیتهای هریک از آنها را با دقت و ظرافت و جامعیت و عمق خاص خود بر

می شمرد، لحن سخن آرام و منظم پیش می رود ولی همین که به قشر محروم و ستمدیده می رسد گفتار امام چنان اوج می گیرد که گوئی از پرده دل فریاد می

كشده:

" الله الله في الطبقة السفلى من الذين لا حيلة لهم من المساكين والمحتاجين و اهل
البؤسى والزمنى " (خدا را خدا را، اى مالك! در باره قشر پايين و مرحوم، نیازمندان،
رنجديدگان و از كار افتادگان بينديش).

و این سخن را با دستور ویژه ای که در باره آنها صادر می کند تکمیل می سازد. می فرماید: (باید شخص خودت بدون هر واسطه دیگری وضع آنها را در سراسر کشور اسلام زیر نظر بگیری و به طور مداوم از آنها سرکشی کنی، تا مشکلاتشان با سر پنجه عدالت گشوده شود).

باز برای اینکه محرومان و ستمدیدگان بر اثر دخالت اطرافیان، حاجبان، دربانان و واسطه ها زیر دست و پا نمانند و فریادهایشان مستقیماً به گوش رهبران برسد، به مالک

چنین دستور می دهد: واجعل لذي الحاجات منك قسماً تفرغ لهم مجلساً عاماً فتتواضع فيه لله الذي خلقك وتعتد عنهم جندك واعوانك من احراسك وشرطك حتى يكلمك متكلمهم، غير متنوع فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول في غير موطن، " لن تقدر أمة لا يؤخذ للضعيف فيها حقه، من القوي غير متنوع ". برای نیازمندان بخشی از اوقات خود را اختصاص ده که فارغ البال از همه چیز به آنها

پردازد، و در يك مجلس عمومی که دردهای آن به روی همه گشوده باشد بنشین، و تواضع را برای خدایی که آفریننده توست پیشه کنی پاسداران و محافظان واعوان و انصارت را در این مجلس کنار بگذار تا در نهایت آزادی هر کس سخنی دارد بدون ترس

و وحشت، و خالی از لکنت، بیان کند، چرا که من از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدم که در موطن

متعددی این سخن را تکرار فرمود: " امتی که حق ضعیفان را با صراحت از زورمندان نگیرد هرگز روی پاکی به خود نخواهد دید " نه تنها در این فرمان که در وصیتهای به فرزندان و به همه دوستانش از بستر شهادت همین فریاد را می کشد.

در کجای تاریخ جهان دیده اید که پیشوای فرمانداری را تنها به خاطر شرکت در يك مجلس میهمانی مجلل، توبیخ و سرزنش کند که علی (علیه السلام) در نامه (عثمان بن حنیف)

فرموده است: آن هم تنها به این دلیل که اغنیاء بر سر آن سفره حاضر بودند و گرسنگان

محروم و ممنوع. کجا شنیده اید که پیشوایی، بدترین درد را برای يك زمامدار این بشمارد که او شب سیر بخوابد و در اطراف او گرسنگان باشند و به فرمانداریش بگوید:

وحسبك ان تبیت ببطنة * و حولك اكباد تحن الى القدر
علی (علیه السلام) در نهج البلاغه ناراحتی شدید خود را در نامه‌هایش از اینکه لشکر به هنگام



(۲۵۹)

عبور از آبادیها مزاحم مردم شوند اظهار می دارد و بدون توجه به سیاستهای معمول دنیا که به هنگام نیاز به ارتش در برابر تندرویهای آنها اغماض روا می دارند در نامهء

۶۰

نهج البلاغه بخش نامه ها دستور می دهد: که هر کدام از این لشکریان به هنگام عبور از شهرها و روستاها از هرگونه مزاحمت و غصب حقوق مردم و اموال آنها خودداری کند، مگر آنکه به قدری مضطر و گرسنه باشند که جانشان به خطر بیفتد که در این هنگام تنها

به مقدار حفظ جان می توانند استفاده کنند.

و مخصوصا در این نامه تأکید می کند که من به دنبال لشکر در حرکت هرگونه شکایتی از آنها داشته باشید به من برسانید تا اقدام کنم. زندگی شخصی امیر مؤمنان که در لابلای سطور نهج البلاغه به روشنی ترسیم شده است خود الگویی است برای همه آنها که می خواهند راه و رسم همدردی با مستضعفان را دریابند.

کوتاه سخن اینکه نهج البلاغه حامی رنجدیدگان، پشتیبان مستضعفان، یار و غمخوار محرومان، و دشمن سرسخت ظالمان و ستمگران و مستکبران است. به همین

دلیل یکی از مهمترین شرایطی را که برای فرماندهان لشکر ضروری می شمرد، آنست

که در برابر زورمندان، قوی و محکم، و در برابر ضعیفان مهربان و ملایم باشند (ویراءف)

بالضعفاء وینبو علی الأقویاء). (۱)

۳. نهج البلاغه و آزادی

می دانیم یکی از مهمترین هدفهای انسانی پیامبران آزاد ساختن انسانها از زنجیرهای اسارت است که به مقتضای (ویضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت علیهم) (۲) در يك سطح وسیع و گسترده انجام می گیرد. تعقیب شده و آزادی انسانها از

اسارت در ابعاد مختلفش مورد توجه دقیق قرار گرفته است.

آزادی از زنجیر ستمگران خود کامه که همواره مردم مرحوم و زحمتکش را آزار می داده است.

١ فرمان مالك اشتر (نهج البلاغه، صبحي صالح، صفحه ٤٣٣).
٢. سورہ اعراف آية ١٥٧.

آزادی از زنجیر اسارت جهل و بی خبری که سرچشمه جسارت خودکامگان و توانایی آنها بر ادامه ظلمها و ستمهاست.

آزادی از زنجیر هوی و هوس و حرص و آز و شهوت و کبر و غرور و نخوت و سایر رذایل اخلاقی که بدتر از هر زنجیر اسارت دیگر است و مبارزه در راه آن منطق اسلام جهاد اکبر شناخته شده است. مخصوصا در خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار همه جا روی مسأله جهاد با نفس آنچنان تأکید شده که در کمتر موضوعی این چنین تأکید شده است و بر خلاف آنچه بعضی می پندارد این گونه خطبه ها و کلمات تنها يك بحث اخلاقی را تعقیب نمی کند بلکه مستقیما با موضع گیری های اجتماعی در برخورد با مسائل سروکار دارد، چرا که می بینم انگیزه بسیاری از شکستها، عقب گردها، توطئه ها و نابسامانیها و هرج و مرجهای اجتماعی همان نقطه ضعفهای اخلاقی، همچون خود محوری، حسادت، خودخواهی، انحصار طلبی، کبر و غرور، خودبینی و خودپسندی است.

۴. نهج البلاغه منادی عدالت اجتماعی

در دنیایی که ظلم و جور و تبعیض و بی عدالتی همه جا را گرفته باشد و ظالمان مکیدن خون مظلومان را برای خود افتخار بشمرند هر نغمهء عدالت خواهی برخیزد گیرا و جذاب و امید انگیز است تا چه رسد به اینکه طرحی همه جانبه در زمینه عدل و داد در همه ابعادش ارائه شود.

درخشندگی نهج البلاغه نیز يك دلیلش همین است که همه جا منادی عدالت و حمایت از مظلومان و ستمدیدگان و پیکار آشتی ناپذیر با ظالمان و ستمگران است.

نام پر افتخار علی (علیه السلام) همه جا یاد آورنده اصول عدالت و دادگری است و نام بر ابهت نهج البلاغه تنظیم خطوط آن را در خاطره ها مجسم می کند، چرا که خطبه ها نامه ها و کلمات قصار به هر مناسبت سخن از حمایت از مظلومان و پیکار با ستم پیشگان به

میان آمده است.
بنابر این جای تعجب نیست که در محیط پر ظلم و فساد دنیای کنونی نهج البلاغه
مرام نامه و آئین نامه مستضعفان را تشکیل دهد و آنان همواره چون تشنگان گرد این

چشمه زلال عدالت پرور جمع شوند.

۵. جامعیت نهج البلاغه

یکی دیگر از علل جاذبه نیرومند نهج البلاغه آنست که در هر میدانی گام می نهاد چنان حق سخن را اداء می کند و دقایق را مو به مو شرح می دهد که گویی گوینده این

سخن تمامی عمر را به بحث و بررسی روی همین موضوع مشغول بوده و تخصصش منحصر همان است.

هنگامی که امام خطبه ای در زمینه توحید آغاز می کند و به شرح اسماء و صفات و جمال و جلال خدا می پردازد چهره يك فیلسوف بزرگ الهی در نظر انسان مجسم

می گردد که سالیان دراز همه وقت سخن از توحید گفته. و درهای گرانها در این زمینه

سفته و غیر از آن گفتار نداشته است.

نه به سوی " تجسم " گام بر می دارد و نه به سوی (تعطیل صفات) و آن چنان خدا را

معرفی می کند که انسان با چشم دل او را همه جا، در آسمانها، در زمین و درون جان

خود حاضر می بیند به گونه ای که روحش سرشار از انوار معرفت الهی می گردد. اما همین که نهج البلاغه را ورق مزینم ناگاه چشم ما روی خطبه " جهاد " متوقف می گردد. فرمانده شجاع و دلاوری را می بینیم که لباس رزم در تن کرده و دقیق ترین دستورات و تاکتیکهای جنگی را برای افسران و لشکریان خود تشریح می کند آنچنان که گویی در تمام عمر جز با میدان جنگ و فنون نبرد، سروکار نداشته

است. نهج البلاغه را ورق مزینم امام را بر کرسی حکومت و رهبری امت می بینیم که

آیین کشورداری را برای استانداران و فرمانداران خود شرح می دهد، رموز انحطاط و اوج

گرفتن تمدنها، سرنوشت اقوام ظالم و ستمگر و راه وصول به يك آرامش اجتماعی و سیاسی و نظامی را با پخته ترین عبارات بیان می کند، آنچنان گویی در سر تا سر عمر

کاری جز حکومت نداشته است.

دگر بار آن را ورق مزینم امام علی (علیه السلام) را بر مسند درس اخلاق و تهذیب نفوس

و تربیت ارواح و افکار می بینیم مرد وارسته ای به نام (همام) از او تقاضای درس
جدیدی
در زمینه صفات و پرهیزکاری کرده و آن چنان تشنه است که با يك پیمانۀ و دو
پیمانۀ

سیراب نمی گردد. امام منافذ و چشمه‌های دانش سرشار خود را بر روی او گشوده
آنچنان درس پارسایی و وارستگی و پرهیزکاری به او می دهد و حدود یکصد صفت
از

صفات پرهیزکاران را در عباراتی محکم، عمیق و نافذ برای سالکان راه حق بر می
شمرد،

آنچنان که گویی که قرن‌ها بر همین مسند و همین جایگاه به ارشاد خلق و تربیت
نفوس

و تدریس اخلاق مشغول بوده است، این گونه نفوذ سخن چیزی که در تاریخ سابقه
ندارد.

براستی این صحنه‌های مختلف نهج البلاغه که هر کدام در نوع خود بی نظیر است از
اعجاب انگیزترین ویژگی‌های این کتاب بزرگ محسوب می شود.

کوتاه سخن اینکه نهج البلاغه کتابی است برای امروز و فرداهای دیگر، برای این
نسل

و همه نسل‌های آینده، اثری است:

به درخشندگی آفتاب

به لطافت گل

به قاطعیت صاعقه

به غرش توفان

به تحرك امواج

و... به بلندی ستارگان دور دست به اوج آسمانها. (۱)

علی (علیه السلام) در بستر بیماری

در گوشه ای از این زمین وسیع و پهناور، در خانه ای از خانه‌های ساده کوفه، بدنی
در

بستر بیماری افتاده است. بدنی که بیش از شصت و سه سال از عمرش نگذشته است
و پنجاه و سه سال تمام آن را در راه ترویج حق و حقیقت رنجها و سختیها کشیده و

تلخیها

چشیده است. بدنی که در اوائل جوانی و در چند سال آخر عمر در میدانهای جنگ

مبارزه‌های پرشور داشته، و میدان رزم را آسایشگاه خود می دانسته و بیماری از

دلیران

و شجاعان را که با حق سر پیکار داشته اند به خاک افکنده و همیشه ضربت‌های

سخت

زده و در چند مورد هم ضربت‌های سختی خورده است. بدنی که در عبادتگاه خویش

از

۱. مقالهء بالا اثر حضرت استاد محقق آية الله ناصر مكارم شيرازى است كه تقديم كنگرهء نهج البلاغه
گردیده است با تشكر و سپاس از ایشان نقل و مورد استفاده واقع گردید

خوف خداوند مرتعش و لرزان بوده و در شبهای تاریک از سوز دل با ایمانش، ناله ها کشیده و از چشمان حق بینش اشکها ریخته است: بدنی که برای راحت دیگران خود را

به رنج و تعب می انداخته، و روی خاک در کنار خاک نشینان، برای نوازش آنها می نشسته است. بدنی که در ایام انزوا، برای آباد کردن زمین و ترویج کشاورزی، بدست

خود فعالیتها کرده و مشقت ها برده. بدنی که غذایش در زمان سلطنت و حکومتش بیش

از دو قرص نان نبوده و در زمستان و تابستان بیش از دو قطعه لباس خشن نمی پوشیده

است. (۱) بدنی که بستر خشن را بر بستر نرم و لطیف ترجیح می داده و خاک نشینی را بر

کاخ نشینی اختیار می کرده و در زمان خلافت و سلطنت خود آن قدر جامه خود را وصله

می زده که از وصله کننده آن شرم داشته است. " لقد رفعت مدرعتي هذه حتى استحییت من رافعها ". (۲) این بدن بسبب ضربتی که به دست یکی از سنگدل ترین مردم

جهان بدان وارد آمده، ناتوان و رنجور گشته و در بستر خود افتاده است. از چشمان پر

فروغش برق حقیقت می جهد و از پیشانی نورانی او، نور ایمان و معنویت می درخشد.

این بدن، بدن امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.... روحی که شصت و سه سال است در این بدن شریف اسیر و گرفتار، از هوا لطیف تر

و شفاف تر و از دریاهاى وسیع و موج، وسیع تر و موج تر و از آسمانها پهناور، پهناورتر

است، و در عین حال که در زندان بدن گرفتار است، در فضای بیکران، و عالم ماوراء

طبیعت، در پرواز و به عالم عقول و مجردات پیوسته است. " وصحبوا الدنيا بأبدان، ارواحها

معلقة بالمحل الأعلى ". (۳) واینک که لحظاتی اخیر زندان بدن را می گذرانند، و در انتظار

مرگ دقیقه شماری می کند، و با لبخند به استقبال آن می رود و با دلی آرام و نفسی

مطمئن و خاطری شاد، آمادهء پرواز است، فقط غبار تن است که حجاب چهره اش
گشته

-
۱. نهج البلاغه نامه ۴۵ ترجمه: آگاه باشید، پیشوای شما از پوشش دنیا به دو قطعه لباس خود و از خوراک به دو قرض نان خویش قناعت کرده است.
 ۲. نهج البلاغه خطبه ۱۵۸، ترجمه: لباس خود را به قدری وصله کردم که دیگر از وصله کننده آن شرم دارم.
 ۳. نهج البلاغه شماره ۱۴۷ از کلمات قصار ترجمه: باید نهانی در دنیا زیست که جانهای آنها به محل بالاتر وابسته است.

و بین او و مقصدش حائل شده است. هر لحظه انتظار می کشد که از این چهره پرده برافکند و این مرغ خوش الحان از قفس آزاد شده، بسوی روضه رضوان که چمن او وطن
مألوف اوست بال بگشاید... او چون تشنه کامی که در بیابان هولناکی به سراغ آب
زلال
برود، در این بیابان وحشتناک دنیا به دنبال آب حیات مرگ می شتافت که با نوشیدن
آن، به زندگی نورانی و جاودانی برسد... "والله ما فجأني من الموت وارد کرهته
ولا طالع
انکرته و ما كنت الا كقارب ورد، وطالب وجد، و ما عند الله خير للابرار". (۱)
علی (علیه السلام) از این
جهت مسرور و خوشدل است که از این دنیای آلوده، از این دنیای خشک و بی
عاطفه، از
این دنیای خشن و تندخو، از این دنیای تلخ و ناگوار چشم می پوشد و برای همیشه
از رنج
عذاب آسوده می شود، و این جهان فریبنده و بی ارزش را برای اهلش وامی گذارد.
از این
جهت شاد و خرم است... اما از جهات دیگر محزون و غمگین می باشد که: پس از
وی آئین
ظلم، بر آئین عدالت حکومت می کند، ونفاق و بی ایمانی چیره می گردد، و
ضعیفان و زیر
دستان زیر چکمه استبداد و ستم، محو و نابود می شوند، و گردنکشان زورمند بر
جان
و مال و ناموس مردم مسلط می گردند. و حکومت بی آایش و عدالت پرور
اسلامی، به
سلطنت و امپراطوری ظالمانه تغییر شکل می دهد. و حاشیه نشینان حکومت که با
آزار
مردم و ستمکاری بر زیر دستان پایه‌های حکومت جبارانه را استوار می کنند، محترم
و مقرب می شوند. و افراد آلوده و هوسباز، ظریف و خوش مشرب جلوه می کنند،
و مردم
عدالت خواه و منصف ذلیل و زبون می گردند. "يأتي على الناس زمان لا يقرب فيه الا
الماحل، ولا يطرف الا الفاجر ولا يضعف فيه الا المنصوف". (۲)
فرزند ابی طالب (علیه السلام) رنج می برد که دور نمای آینده تاريك و پر رنج و
عذاب مسلمين

را می بیند. او به آینده ای منگردد که ثروتمندان به مستمندان رحم نمی کنند، و از

۱. نهج البلاغه شماره ۲۳ از وسائل و کتب: به خدا سوگند هیچ يك از نشانه‌های مرگ بر من وارد نشد که از آن نگران و ناراضی باشم، و من مثل کسی بودم که شبانه در طلب آب باشد و آن را بیابد و در جستجوی آن باشد و به آن برسد.

۲. شماره ۲ از کلمات قصار نهج البلاغه: زمانی بر مردم خواهد آمد که فقط حاشیه نشینان حکومت که برای مردم سعایت می کنند مقرب درگاه شوند و تنها اهل فسق و فجور ظریف و خوش مشرب جلوه می کنند و مردم عدالت خواه ضعیف و زبون می گردند.

بذل مال به فقیران و زیر دستان دریغ می ورزند. و کاخ نشینان به خاک نشینان
 توجهی
 مبدول نمی دارند و آنان که در ناز و نعمت غرق شده اند و در زندگی اسرافها و
 تبذیرها
 می کنند با لقمه نانی صاحب جانی را زنده نمی کنند، و آنان که از فراوانی ثروت
 سرمست
 گشته اند با دیناری انسان نیمه جانی را از مرگ نجات نمی دهند، و پول بی جان را
 بر
 موجود جاندار ترجیح می دهند. " یأتي علی الناس زمان عضوض، یعص الموسر علی
 ما
 فی یدیه و لم یؤمر بذلك، قال الله تعالی (ولا تنسوا الفضل بینکم) ". (۱)
 علی ناراحت است که دنیا او را شناخت، و حقیقت وی را درک نکرد، و مزاج
 منحرف
 محیط نتوانست عدالت او را هضم کند، و جمعی از اصحاب نادان و منافقش به
 تحریک
 دشمنان برای ساقط کردن حکومت عدالت پرورش کوششها کردند و توطئه ها
 نمودند،
 و برای ویران ساختن سازمان خلافت بپرایه و مظلوم نوازش تلاشها به عمل آوردند،
 و برای دفع شر آنها جنگهای خونینی به وقوع پیوست، و از این رهگذر ضربه های
 مهمی به
 پیکر اسلام وارد شد، و جمعی از اصحاب خشک و نادانش - که نمی خواست با
 فشار و نیزه
 با آنها معامله کند - در برابرش قیام کردند، و از اینرو یک چریحه دیگر به دل
 مجروحش
 وارد آمد.... او ناراحت بود که آن مردم کم مایه، نتوانستند ارزش حکومت ستم
 کش
 و ستمکش پرورش را درک کنند و وقتی او را خواهند شناخت که دیگر فرصت از
 دست
 رفته است. " غدا ترون آیامی ویکشف لکم عن سرائری و تعرفوننی بعد خلو مکانی و
 قیام
 غیري مقامي ". (۲) فرزند ابی طالب محزون است که بعد از او، زمانی می رسد که
 هیچ چیز
 از حق پنهان تر و هیچ چیز از باطل ظاهرتر نیست. و دروغ بر خدا و رسول (صلی

الله عليه وآله) از هر چیز
زیادتر می گردد. و محیط مذهبی کاملاً آلوده می شود و زمام دین به دست مردم دنیا
پرست می افتد، و از دین به نفع دنیای خود، استفاده می کنند و ارزش واقعی قرآن از
بین

-
۱. نهج البلاغه شماره ۴۶۸ از کلمات قصار: زمان سختی برای مردم فرا می رسد که ثروتمند آنچه
در دست دارد سخت نگه می دارد، در حالی که مأمور به بخل و امساک نشده است، خداوند فرموده
است فضل و احسان را در بین خود فراموش نکنید.
 ۲. نهج البلاغه خطبه ۱۴۷ ترجمه: پس از من (ارزش) ایام را می دانید و از اسرار من آگاه می شوید
و آنگاه که جای من خالی شود و غیر من به جایم بنشینند مرا خواهید شناخت.

می رود، و خوبی و معروف بی ارزش جلوه می کند. و منکرات و زشتی ها خوب و محبوب

می گردد... " وانه سیأتي عليكم بعدي زمان ليس فيه شيء أخفى من الحق ولا أظهر من

الباطل ولا اكثر من الكذب على الله ورسوله وليس عند اهل ذلك الزمان سلعة أبور من الكتاب إذا تلي حق تلاوته ولا انفق اذا حرف عن مواضعه ولا في البلاد شيء أنكر من المعروف ولا أعرف من المنكر ". (۱) پدر مهربان امت، در بستر بیماری، گاهی پرده‌هایی از

حوادث آینده را که رشته ای از علم غیب است از نظر می گذرانند، و به روزگار تلخ و پر

حادثه آتیه مسلمین تأسف می خورد. و گاهی وضع حاضر را در نظر مجسم می کند و نگران می شود. محیط سیاسی سخت متشنج و آغشته است، و اوضاع دینی و مذهبی

در آستانه تغییر و تحول خطرناک قرار گرفته و جمعی از صحنه سازها سیاست بازهای

کهنه کار، منتظر مرگ او هستند، تا پس از او هرچه می توانند جولان کنند. با همه این

افکار ناراحت کننده، که بر مغزش وارد می شود، از یتیمان و مستمندان غافل نیست و گاه

و بیگاه سفارشهای لازم را درباره آنها به فرزنداناش می نماید و در عین حال که جان

سبکبال وی آماده پرواز است، از توصیه‌های سودمند که شایسته رهبر دلسوزی مانند اوست دریغ نمی کند... حتی درباره قاتل خود سفارش می فرماید که: کاملاً رعایت عدالت درباره او بشود، بلکه اظهار تمایل می کند که او را ببخشد، فرزندان و بستگان

و شیعیان خاص امام، در منتهای نگرانی و ناراحتی به سر می برند و قشونی که چند روز

پیش تجهیز کرده است، تا دست یاغیان را کوتاه سازد، در حال بلا تکلیفی و سرگردانی

هستند، و طبعاً هر لحظه شایعاتی راجع به اینکه حال زعیم بزرگ مسلمانان وخیم است

بین مردم و مخصوصاً بین سربازها که آماده فرمان وی هستند، منتشر می شود. او هم طبعاً راجع به قشون عظیمی که تجهیز شده و مقصدی که در پیش دارند سخت

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۴۵: و بدون شك زمانی بعد از من برای شما بیاید که هیچ چیز مخفتر از حق و ظاهرتر از باطل نباشد و دروغ بر خدا و رسول (ص) بیش از هر چیز باشد و در نزد مردم آن زمان متاعی کسادتر از قرآن آنگاه که درست تلاوت (و معنی) شود نیست و متاعی رواج تر از قرآن آنگاه که از مواضع خود (معانی واقعی) تحریف شود یافت نخواهد شد و در بلاد مسلمین چیزی ناشناس تر از معروف (نیکی) و شناساتر از منکر (بدی) نخواهد بود.

است. درست است که آن قائد بزرگ، بی اندازه ناراحت و غمگین است، ولی او چون از همان آغاز عمر، سیر خط خود را تعیین کرده و به غیر از حق راهی و به غیر از حقیقت هدفی، نداشته است، " علی مع الحق یدور کیفما دار " از اینرو دلگرمی خاصی به همراهی با حق و عدالت داشت و چون روح عظیم و نفس ملکوتی وی همواره به نور معنویت منور و از زلال حقیقت سیراب و سرشار است، جان با صفای او از این جهت سر سبز و خرم است و از اینرو، در این حال، با اینکه غصه‌های فراوان و نگرانیهای گوناگون از بدی وضع حاضر و تشنج محیط سیاسی و آیندهء تاریک مسلمین، سطح ظاهر دل او را سخت متلاطم کرده و چشم گریان فرزندان و بستگانش قلب حساس او را آزار می دهد، ولی در عین حال در اعماق روح و دل با ایمان خود، یک نوع آرامش و کامیابی و سعادت مخصوصی را احساس می کند و در یک نوع انبساط و ابتهاج خاصی غرق است که عالم کثیف ماده را برای اهلش می گذارد و می گذرد و دل مشتاق و روح سبک سیر او شاد و خرم است، که از جهان تنگ و محدود طبیعت آزاد شده، به سوی جهان بی نهایت و عالم ابدیت و فضای صفا و نور

و بهجت و سرور بال می گشاید....

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم * راحت جان طلبم و زپی جانان بروم
دلَم از وحشت زندان سکندر بگرفت * رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم
در این لحظات اخیر که چشم به جهان دیگر گشوده و سرگرم حضور و وصال بود،
دیگر توجهی به اشک و ناله فرزندان ننمود، و لبخندی که برای وی خیلی شیرین و
برای

جهان اسلام بسیار تلخ بود، بر لبه‌ایش نقش بست. و در میان اشک ریزان و آه
سوزان

فرزندانش، برای همیشه چشم از دنیا فرو بست و دست از جهان برافشاند و عالم

اسلام را
در يك غم و ماتم عميق و غير قابل جبران فرو برد. درود گرم شيعيانت بر روان
پاكت باد!
ای فرزند ابی طالب. سلام عاشقانهء تشنگان حق و عدالت نثار آستان قدمت باد! ای
شهيد
حق و عدالت.... (۱)

۱. مکتب اسلام سال ۷۰.

بخش پنجم
F

شہید ماہ رمضان

بخش پنجم / شهید ماه رمضان...

رمضان ماه عبادت و نیایش، ماه قرآن و ماه راز و نیاز با آن همه قداست و شکوه و عظمت ماه مبارکی است که دریایی از فضیلت و تعالی معنویت را همراه خود، دارد

و خورشید مغفرت و آمرزش و فیضهای بی کران رحمانی را بر جان و دل شایستگان راه

حق متاباند. در این ماه رحمت، گم گشتگان وادی نوازش و ره گم کردگان عرصهء نیاز

و نیایش، که هنوز تیرگی ها و آلودگیها و لغزشهای خود را در چشمه سار روشن نویدهای

بشارت و آبشار زلال مغفرت و آمرزش بار دیگر صیقل و جلا می دهند. در شبهای

بیداری و روزهای بینایی و هشیاری این ماه، همگان به سوی رحمت وسیع و بی پایان

الهی بر می گردند و هر کس که هنوز به کلی در سیاهچال تباهی ها سقوط نکرده است به

سهم خویش از دریای ناپیدا کرانهء رحمت الهی، توشه ها و اندوخته ها بر می چیند.

بدینسان، در این مسیر تابنده و درخشان سعادت خوشبختی و فیض بیشتر، نصیب کسانی است که بیشتر کوشا بوده اند و در تلاش برای این دریافتها جانانه تر گام برداشته اند. نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم رمضان، طبق احادیث و روایات اسلامی به نام " ایام قدر " و شبهای آن به نام " لیالی قدر " و دو شبهای احیاء شناخته

و معرفی شده اند که عبادت و اطاعت پروردگار و تقرب به مبدأ آفرینش در آن فرصتها، از

ویژگی و اهمیت خاصی برخوردار است. تا حدی که طبق فرمان قرآن، فضیلت و برتری

عبادت در این شب ها هزاران بار بیشتر از دیگر روزها و شبهای سال است. زیرا که فرشتگان و نیروهای غیبی، در آن ایام و لیالی مقدس و مبارك مرأوده و رفت و آمد و

صعود

و نزول بیشتری دارند و رحمت الهی تا بر آمدن روشنائی دل انگیز و روح پرور

سحرگاهان، شامل حال بندگان و مخلوقات پروردگار یگانه است. (۱)

ایام رحمت و روزهای قدر، يك حادثهء بزرگ و فاجعهء عظیم اسلامی دیگر را نیز همراه

١. سورة القدر آيات ١ تا ٧.

(٢٧١)

دارد که شأن و اعتبار، قداست و عظمت، شکوه و جلالت و درخشش معنویت آن روزها را از دیدگاه شیفتگان و علاقمندان مکتب پر فیض اهل بیت و دلدادگان انسانیت و علم و دانش و منطق، و پیروان آزادگی و آزادی رهبران جهاد و مبارزه، بیشتر و پر اهمیت تر ساخته است. و آن حادثهء خونبار و جگرسوز، فاجعهء جبران ناپذیر ضربت و متعاقب آن شهادت پیشوای پرهیزکاران، سرور آزاد مردان، مجاهد عظیم الشان اسلام، نخستین یار فداکار پیامبر (صلی الله علیه و آله)، و سربازان اسلام، حضرت مولی الموالی، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. شهادتی که افسردگی علم و مرگ آزادگی و فنای فتوت و جوانمردی را برای آن روز و امروز جهان اسلام همراه داشت. شهادتی که به تعبیر " ابوالعلاء المعری "

شاعر و نویسندهء نابغهء عرب، طی آن، علی بن ابی طالب (علیه السلام) " افق آسمان ها را سرخ فام نمود و شکاف فجر را به عنوان نشانه و رمزی از شکاف سر خود جلوه گر ساخت... ".

شهادت در راه خدا، و در پیشبرد آرمان الهی آرزو، مردان خدا و بهترین درخواست آنان، از آفریدگار توانا است. علی (علیه السلام) بارها این فیض بزرگ را، از صمیم دل، از خداوند متعال مسئلت داشته بود. او آرزو داشت هرگز در بستر استراحت و آسایش جان نداده باشد بلکه همواره می خواست در راه خدا و در میدان پیکار با دشمنان خدا، به فیض عظیم شهادت برسد و با این وسیله به لقای آفریدگار خود بشتابد. و این چنین هم شد، او در محراب عبادت، با خون خود آغشته گردید و در بهترین کارزارهای الهی جان پاکش را تقدیم آفریدگار جانبخش خود ساخت. در سال ۴۰ هجری، در سال ۴۰ هجری، علیرغم همهء توطئه ها و کارشکنی های عوامل ضد اسلام و گروه های منافق و ناکث و مارق، مولای متقیان، علی بن ابی طالب (علیه السلام)، وارد پنجمین سال زمامداری خویش

گردید....
پنج سالی که علی (علیه السلام) مسئولیت خلافت را به عهده داشت، همه آکنده از
حوادث
ناگوار و تفرقه افکنی‌های عوامل ضد حکومت اسلامی بود. زیرا کسانی که در
دوره
خلافت عثمان بر اریکه قدرت تکیه زده بودند و بیت المال مسلمین را در راه عیش
و نوش خویش تباه می کردند، اکنون نمی توانستند حکومت عدل علی (علیه السلام)
را تحمل
کنند که حق مظلومین را تا آخرین دینار از ظالمان باز مستانید. این توطئه ها
و اقدامات که اغلب جنبه داخلی داشت، به صورت جنگهای زیانباری مانند جنگ
جمل

و صفین و نهروان در آمدند و علی (علیه السلام)، آن عالم زاهد، و عابد آگاه و پیشوای خردمند

و شجاع و بی باک هرچه تلاش می کرد که این جنگهای وحدت شکن، تفرقه انگیز و بالمآل ضد اسلام به وقوع نپیوندند، کینه توزان و فرصت طلبان گوش فرا نمودند. علی (علیه السلام) که همهء کوشش و سعی خود را برای باز گردانیدن اوضاع به زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله)،

و اعاده حکومت اصول حیات بخش اسلامی مصروف می داشت، از سوی دیگر در میان

طبقات ممتاز عرب و عناصری که در دورهء خلیفه پیشین، به مال و مقامهای ناحق دست

یافته بودند، دشمنان غدار پیدا کرده بود سرانجام به تحریک آنان، و در اثر کینه‌های دیرینه دوران جاهلیت در طول مبارزات اسلامی او نسبت به این شخصیت بزرگ تاریخ

اسلامی، بروز کرده بود و افزون بر آن در گیراگیر جنگ صفین، قرآن بر سر نیزه کردن

معاویه و عمرو عاص و منافقانی چون " شعث بن قیس کندی " باعث پدید آمدن " فرقه

خوارج " شد و پیدایش این فرقه نیز به نوبهء خود باعث بوجود آمدن " جنگ نهروان "

گردید. در این جنگ، طرفداران و یاران نزدیک علی (علیه السلام) که خطر را نزدیک می دیدند

دست به حملاتی بی امان زدند و عرصه را از وجود خوارج پاک کردند. علی (علیه السلام)، خود نیز

در این جنگ، در دفع فساد گروههای منافق همت گماشت، و بدین گونه از آنان، جز تنی

چند، باقی نماند... پس از پایان یافتن جنگ نهروان، زخمی ها شفا یافتند و در عزای

کشته شدگان نالیدند و در باره حوادث جاری به بحث پرداختند. سرانجام چند تن از آنان

که هم کینه علی (علیه السلام) را به دل داشتند و هم عداوت معاویه را، در سر میپروانند روی به

مکه نهادند. در آنجا، سه تن از ایشان، به نامهای " عبد الرحمن بن ملجم مرادی " لعنة الله

علیه و " برك بن عبد الله " و " عمرو بن بكر تمیمی " طی نشستگی گفتند كه عامل همه این پریشانی ها، سه نفرند كه باید از آنان انتقام گرفت و این سه عبارتند از علی (علیه السلام)، معاویه، عمرو عاص، سپس در انجام آن هدف شوم خویش همداستان شدند. در شب نوزدهم رمضان هر سه نفر مصمم شدند به ترتیب به عراق و سوریه و مصر بروند و دست به ترور علی (علیه السلام) و آن دو تن دیگر بزنند. " برك " به شام رفت و در شب معهود به كمین معاویه ایستاد و چون شمشیرش را فرود آورد تیغهء شمشیر به ران معاویه خورد و کاری نشد....

" عمرو تمیمی " به مصر رفت و در شب ۱۹ رمضان، در مسجد به كمین " عمرو عاص "

والی مصر نشست. اما... از قضا آن شب، عمرو عاص بیمار شد و به مسجد نیامد،
و به جای
وی قاضی مصر به نماز آمد و طعمهء یکی از فرزندانش می رفت. شب نوزدهم
رمضان آن
سال را نیز به خانه دخترش " ام کلثوم " آمد. در این باره ام کلثوم می گوید: آن شب
پدرم
به خانه من آمد و ابتدا به نماز ایستاد. پس از اذان مغرب، برای افطار ظرفی آوردم که
تنها
دو نان جوین و یک ظرف شیر و کمی نمک در آن بود. پدرم، پس از نماز به آن
سینی
نگریست و گفت: دخترم، چرا دو نوع نان و خورش آورده‌ای؟ آیا نمی دانی که من
از رفتار
پیغمبر پیروی می کنم؟ دخترم، بدان که در مال حلال دنیا حساب است و در
حرامش
عقاب. تا یکی از این دو نان خورش را برنداری، افطار نمی کنم... من ظرف شیر را
برداشتم. او اندکی نان جو با نمک خورد، آنگاه شکر کرد و باز به نماز ایستاد. در
آن شب،
بسیار نماز مکرد، و به درگاه خدا منالید و بسیار از اتاق بیرون مرفت به آسمان
نگاه
مکرد و باز می گشت و قرآن میخواند. و آیهء شریفهء (ان فی خلق السموات
والأرض) را
که در مورد تدبر در شگفتیهای آفرینش است، تلاوت می فرمود، سپیده دمان، به
آهنگ مسجد بیرون آمد، در حالی که می گفت: " خدایا مرگ مرا خجسته گردان
.... دم
در خانه، مرغابیانی چند که در خانه داشتیم، در آن سحرگاه پیش آمدند، و بر سر راه
او
بانگ و ناله می کردند و پر می زدند. خواستیم آنها را دور کنیم، فرمود: "
واگذاریدشان که
اینها صیحه گراند و در پی آنها، نوحه گران خواهند بود ".
آنگاه در باره آنها سفارش کرد: " دخترم، این پرندگان زبان بسته، نمی توانند
گرسنگی و تشنگی خود را اعلام کنند، یا از آنها مراقبت کنید یا آزادشان سازید ".
سپس امام، در آن تاریکی شب به مسجد آمد. قندیل‌های مسجد خاموش بود. در
آن تاریکی شب به مسجد آمد. قندیل‌های مسجد خاموش بود. در تاریکی رکعتی

چند
نماز خواند. سپس دعای تعقیب خواند و دعا کرد. آنگاه بر بام و مأذنه مسجد بر آمد
و اذان
گفت و با صدای شمشیر ناخواسته قرار گرفت. ولی علیرغم عدم موفقیت آن دو نفر
در
انجام نقشهء ترور، از این طرف، پیش از شب معهود برای ابن ملجم واقعه ای پیش
آمد که
تصمیم قاطع او راسخ تر کرد. بدین ترتیب که چون موعد انجام جنایت، در شب
نوزدهم
رمضان بود و هنوز برای ابن ملجم چند شبی فرصت باقی بود، این مدت کوتاه را در
محلّه

خوارج منزل کرد و به انتظار نشست تا اینکه روزی در خانه یکی از دوستان خود، چشمش به جمال زنی به نام " قطام " افتاد و بدو دل باخت و از وی خواست ازدواج کند.

" قطام " که دختری زیبا بود و پدر و برادرش در جنگ نهروان به قتل رسیده بودند، سخت

نسبت به امام (علیه السلام) کینه می ورزید و همواره در جستجوی فرصت انتقام بود. بدین لحاظ،

وقتی با پیشنهاد ازدواج از سوی پسر ملجم مواجه گشت، سؤال کرد: در این مزاجت،

مهر من چه خواهد بود؟ فرزند ملجم گفت: هرچه بخواهی. قطام گفت: مهر من سنگین

است، زیرا من برای خود، سه چیز را به عنوان مهر قرار داده ام که عبارتند از: اول: خون علی بن ابی طالب (علیه السلام). دوم: سه هزار درهم پول. سوم يك غلام و يك کنیز.

آیا تو حاضری چنین مهری را بپردازی؟ ابن ملجم که اسیر خواهش نفس گردیده و عقل

و هوش خویش را به دست شیطان داده بود، نه تنها شرطهای دوم و سوم را قبول کرد،

بلکه در مورد شرط اول نیز اگر هم ذره ای ترس و تردید داشت همه را به کنار نهاد و با

پلیدی تمام، قتل مولای متقیان را پذیرفت....

شب نوزدهم رمضان فرا رسید. در آن شب قطام خود نیز به مسجد آمد و چند تن دیگر را به یاری ابن ملجم خواند. اکنون همه چیز برای انجام آن جنایت شوم آماده بود

و پسر ملجم وقطاع و همدستان آنها، همگی در انتظار صبح و در کمین امام بودند... از آن

سوی قضیه در ماه رمضان علی (علیه السلام)، هر شب برای افطار به خانه روح نواز خود، مردم را

بیدار کرد. ابن ملجم نیز در میان مردم، خود را به خواب زده بود و به رو خفته بود، در

حالی که شمشیری زهرآلود در زیر جامه پنهان داشت. چون امام به او رسید، فرمود: " این گونه نخواب، این خواب شیاطین است ".... سپس به محراب رفت و به نماز ایستاد،

ابن ملجم و شیب (که به کمك ابن ملجم آمده بود) خود را به محراب نزدیک تر می کردند. چون امام سر از سجده رکعت اول نماز برداشت، شیب شمشیر خود را فرود آورد، لیکن شمشیر او به طاق محراب خورد. در این لحظه، ابن ملجم با شتاب پیش آمد، و شمشیر سنگین و زهرآلودش را بر فرق امام فرو کوفت. علی (علیه السلام) با فرق خون آلود، در محراب مسجد کوفه، در آن لحظه با کمال توجه به عظمت شهادت و معنویت زندگی خویش و پاکی مرگی از نوع مرگ خود فریاد زد:

فزت و رب الكعبة
" به پروردگار کعبه سوگند، کامیاب شدم "

مردم بر آشفتنند، ابن ملجم را گرفتند، و به نزد امام حسن (علیه السلام) آوردند. علی (علیه السلام) در باره ابن ملجم سفارش کرد که با او مدارا کنید، از هرچه خود می خورید به او بدهید، و بر اضطراب و هراسناکی او رحم کنید.

امام (علیه السلام) را پس از اینکه از محراب به میان صحن مسجد آوردند، به خانه بردند. مردم شهر، همه آگاه شدند و به سوی خانه امام سرازیر گشتند. حال امام (علیه السلام) مساعد ازدحام نبود و کمتر کسی را اجازه دیدار می دادند... حال بدین گونه می گذشت. خاندان امام و دیگر مردم، از درد و غم این مصیبت بزرگ، بی تاب بودند. امام خود، از فشار درد و سوز زهر، در تب و تاب بسر می برد اما چون لحظه ای آرامی یافت، فرزندان خویش و دیگر یاران را پند می داد و طریقه دین و تقوی را گوشزد می کرد و در این میان گاهی مدهوش می شد و گاهی به هوش می آمد. يك بار که به هوش آمد، امام حسن (علیه السلام) برای جلوگیری از نفوذ آثار زهر، کاسه ای شیر به دست او داد. امام کاسه را گرفت. اندکی آشامید و فرمود تا بقیه را برای ابن ملجم ببرند و بازهم در باره ابن ملجم و آب و خوراك او سفارش کرد....

کم کم شب شد. شب بیستم ماه رمضان... امام (علیه السلام) در آن شب، نشسته نماز خواند، و همواره به فرزندان خویش نصیحت می کرد. روز آن شب نیز، گاه مردم می آمدند و هر يك سؤالی می کردند. امام به آن حال دشوار، تنها این را می گفت که: سؤالی خود را کوتاه و مختصر بگوئید.... و آنگاه پاسخ می داد. گرچه نفس از سینه اش به سختی بر می آمد، اما حتی يك سؤال را نیز بی پاسخ نمی گذاشت. " حجر بن عدی " یکی

از
یاران امام آمد و درباره امام شعری خواند. امام درباره او خیر داد که: روزگاری
بعد، تو را
می طلبند تا از من بیزاری جوئی... آن روز نیز شب شد: شب ۲۱ ماه رمضان... در
این
شب حضرت، فرزندان و خاندان خویش را گرد آورد و با آنان وداع کرد و وصیت
معروف
خویش را بیان داشت: " حق را بگوئید و کار را برای خدا بکنید. دشمن ظالم و
پشتیبان
مظلوم باشید. شما دو تن، حسن و حسین، را! و همه فرزندانم و خاندانم را، و هر
کسی را که
این وصیت به او برسد، تا پایان روزگار سفارش می کنم به رعایت تقوی و نظم دادن
به

کارها و بر طرف ساختن اختلافها... خدا را، خدا را، دربارہٴ یتیمان، مبادا يك وعده
گرسنه
بمانند و يك لحظه مورد توجه نباشند. خدا را، خدا را، دربارہٴ همسایگان، این
سفارش
پیامبرتان است که حق همسایگان را رعایت کنید... خدا را، خدا را، در باره قرآن
مبادا
دیگران به قرآن عمل کنند و شما نکنید... خدا را، خدا را، دربارہٴ کعبه، تا
هستید
خانهٴ خدا را از خود خالی مگذارید... خدا را، خدا را، دربارہٴ جهاد... با مال و
جان و با زبان
در راه خدا جهاد کنید، به هم پیوندید و به حال یکدیگر برسید، به هم پشت مکنید
و از
یکدیگر مبرید. امر به معروف و نهی از منکر را ترك نکنید، اگر امر به معروف و نهی
از منکر
را ترك کنید، بدترینان بر شما حکومت می کنند. در زمانی که بدترین کسان
حکومت
کنند، هرچه دعا کنید، خداوند مستجاب نخواهد کرد... سپس مولای متقیان،
لحظه ای
بیهوش شد، آنگاه به هوش آمد... و روی به خاندان خود کرد: شما را به خدا می
سپارم، خدا
همه شما را به راه حق و راست بدارد، سپس گفت: ای فرشتگان خدا، درود بر شما.
و بعد
آیاتی از قرآن را بدین معنی خواند: خدا با مردمی است که عمر خود را با تقوی
و پرهیزگاری گذرانند، و مردمی که همواره کار نیک می کنند.
و لحظه ای بعد آرام و بریده صدا در داد: " اشهد ان لا إله الا الله، وحده لا شريك له،
و اشهد ان محمدا عبده ورسوله "....
اوائل شب بود که خبر شهادت علی (علیه السلام) در کوفه منتشر گردید. در و دیوار
کوفه به لرزه
در آمد، و از هر سو صدای شیون به گوش می رسید. جمعیت خانه علی (علیه
السلام) را همانند
نگین انگشتری در برگرفتند و صدای ناله مردم همه جا به گوش می رسید.
مردم انتظار داشتند جنازهٴ علی (علیه السلام) از خانه بیرون بیاورند و تشییع کنند، اما
امام

حسن (علیه السلام) بیرون آمد و از مردم خواست به خانه‌های خود بروند، و در حق آنها دعا کرد.
آنگاه که جمعیت متفرق شد، امام مجتبی (علیه السلام) طبق وصیت پدر، آن حضرت را غسل داد
و کفن نمود و در تابوتی گذاشت. سپس به همکاری چند نفر از نزدیکان و دوستان صمیمی، تابوت را بلند کردند و بر سر شانه‌ها گذاشتند و آن قدر رفتند تا به سرزمین نجف رسیدند و پیکر پاکش را در آنجا دفن کردند و قبرش را مخفی و پنهان نگه داشتند...
آری... بدین ترتیب مجسمه علم و تقوی و مرد فضیلت و شهامت، به لقای آفریدگار

و محبوب خود پیوست. علی (علیه السلام) فرموده بود: هر جا جلوی تابوت به طرف زمین متمایل شد، مرا دفن کنید و پس از دفن، قبر مرا مخفی بدارید، زیرا بازماندگان خوارج و ایادی زمامدار شام، رحم به زنده و مرده من نمی کنند.... جلوی تابوت در زمینی که نزدیک کوفه بود و نجف نامیده می شد، روی به زمین آورد. فرزندان آن حضرت، امام حسن و امام حسین (علیه السلام)، خود، مراسم دفن را انجام دادند و به سوی منزل بازگشتند. قبر علی (علیه السلام) تا زمان هارون الرشید مخفی بود، فقط اولاد امام و تنی چند از نزدیکان آن حضرت از محل آن آگاه بودند.... "سوده همدانی"، بانوی فداکار و دلباخته علی، در مقابل معاویه، بر علی (علیه السلام)، درود فرستاد و در رثای او چنین سرود:

صلی الاله علی روح تضمنها * قبر فأصبح فیه العدل مدفونا
قد حالف الحق لا یبغی به بدلا * فصار بالحق والایمان مقرونا

"درود خداوند بر روانی باد که پیکر او را خاک قبر بر گرفت و عدل و داد نیز با او مدفون گشت". "با حق پیمان بسته بود که به جای آن هیچ عوضی را نپذیرد و به جای آن بدلی را نگزیند، و وجود او با حق و ایمان مقروض و عجین گشته بود". "صعصعه بن صوحان عبدی" که یکی از دلباختگان علی بود، از کسانی بود که در آن شب در مراسم دفن علی با عده معدودی شرکت کرد. پس از آنکه حضرت را دفن کردند و بدنش را خاک پوشانید، صعصعه یک دست خویش را قلب نهاد و با دست دیگر خاک بر سر پاشید و گفت: "مرگ گوارایت باد! که مولدت پاک، و شکیبائیت نیرومند، و جهادت بزرگ بوده، اندیشه ات دست یافتی و به تجارت سودمند موفق گشتی زهی به سعادت تو...." بر آفریننده ات نازل گشتی، و او تو را خوشی در قرب خویش جای داد، و به درجه برادرت مصطفی (صلی الله علیه وآله) رسیدی، و از کاسه لبریزش آشامیدی.... "از خدا می

خواهم که از تو پیروی
کنیم و به راه و رسم و روشهای عمل کنیم. دوستانت را دوست بداریم و دشمنانت
را
دشمن بداریم، و در جرگهء دوستانت محشور گردیم.... " دریافتی آنچه را که
دیگران
درنیافتند، و رسیدی به آنچه که دیگران نرسیدند، در پیشگاه برادرت، پیامبر، جهاد
کردی و به دین خدا، آن چنان که شایسته بود، قیام کردی تا سنتها را برپا داشتی و
آشوبها را
اصلاح نمودی و اسلام و ایمان را منظم نمودی. بر تو باد بهترین درودها.... " به
وسیله تو

پشت مؤمنان قرص و محکم شد، و راهها روشن گشت، و سنتها استوار و برپا گشت. احدی فضائل و سجایای تو را در خود جمع نکرد. ندای پیغمبر را لبیک گفتی، به اجابت او بر دیگران پیشی جستی، به یاریش شتافتی و با جان خویش حفظش کردی، با شمشیر ذوالفقار در مراحل ترس و وحشت مسلمانان، بر دشمن حمله بردی، و پشت ستمگران را شکستی بنیانهای شرك و پستی را در هم فرو ریختی و گمراهان را در خاک و خون غلتانیدی. پس شهادت گواریت باد، ای امیر مؤمنان... " نزدیکترین مردم به پیغمبر تو بودی. تو نخستین کسی بودی که به اسلام گرویدی، از یقین لبریز و مالا مال و سرشار، با دل محکم و از همه فدکارتر، و نصیبت از خیر و نیکی از همه بیشتر بود. خداوند ما را، از اجر مصیبت محروم نکند و پس از در گذشت تو ما را خوار نگرداند... " به خدا سوگند که زندگیت کلید خیر بود و قفل شر و مرگت کلید هر شری است نفی هر خیری. اگر مردم تو را پذیرفته بودند، از آسمان و زمین نعمتها برایشان می بارید. اما آنان دنیا را بر آخرت برگزیدند و بر دین ترجیح دادند... " آری دنیا را برگزیدند، و در مقابل عدل و عدم انعطاف تو تاب نیاوردند، و عاقبت دست جمودها و رکودها از آستین مردم بدر آمد، علی را شهید کرد ".... بدینسان، شخصیت بازر اسلام، فروغ تابناک جهان علم و اندیشه، و حماسه جاودانه تاریخ بشری، در کوفه غروب نمود. ولی اندیشه ها و افکار و تعالیم و رهنمودها و ارشادهای او، از آن لحظه های شهادت آغاز شد و تا جهان باقی است در مسیر زندگی انسانها جریان خواهد داشت... و درود، به آن شخصیت جاودانی، در آن لحظه ای که به جهان آمد، و در لحظاتی که زندگی کرد، و در واپسین دقایقی که چشم از جهان فرو بست. درود و درود باد!. ای علی، ای امام جاودانه، ای یگانه دوران ها، با یاد و نام پر

شکوه تو، این کتاب را آغاز کردیم، و با درود بیکران، بر تو از آغاز میلادت تا لحظه پیوستن به خدایت
آن را به پایان بردیم. اما در وصف شأن و قمام تو، چه گفتیم و چه توانستیم بگوئیم؟
اگر توانسته باشیم که تنها قطره ای از دریاها و ذره ای از جبال را به زبان قلم آورده
باشیم، پیش خود سربلند و مفتخر خواهیم بود. این سربلندی و افتخار را از ما دریغ
مدار.
والسلام علیه یوم ولد ویوم مات ویوم یبعث حیا آمین، یارب العالمین

منابع و مأخذ...

منابع و مأخذ

۱. الامام علی (علیه السلام) / عبد الفتاح مقصود / انتشارات فراهانی.
۲. البیان والتبیین / سید جواد دشترودی /.
۳. الغدیر / علامه امینی / چاپ.
۴. امام علی پیشوا و پشتیان / سید جواد دشترودی /.
۵. امام علی صدای عدالت / جرج جراق / انتشارات فراهانی.
۶. تفسیر فخر رازی / فخر رازی / بیروت.
۷. حساسترین فراز تاریخ / جاحظ /.
۸. دیوان شهریار / محمد حسین شهریار / کنگره.
۹. سفینه البحار / شیخ عباس قمی / انتشارات اسوه.
۱۰. سیره المصطفی / هاشم معروف الحسینی / بیروت.
۱۱. سیری در نهج البلاغه / استاد شهید مطهری / انتشارات حیدر.
۱۲. شهسوار اسلام / گابریل دانگری / حسینیه ارشاد تهران.
۱۳. شیعه در اسلام / علامه طباطبائی / مکتب تشیع.
۱۴. عبقریة الامام / عباس محمود عقاد / بیروت.
۱۵. علی ۷ ابر مرد تاریخ / ابوالقاسم پاینده / تهران.
۱۶. محمد (صلی الله علیه وآله) خاتم پیامبران / هیئت تحریریه / انتشارات فراهانی.
۱۷. مکتب اسلام / هیئت تحریریه / قم مکتب اسلام.
۱۸. نهج البلاغه / ترجمه جواد فاضل / تهران علمیه.
۱۹. نهج البلاغه / سید هبة الدین شهرستانی / ترجمه میرزا اهری.
۲۰. وقایع الأيام / محدث خیابانی / بنی هاشمی.